

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



امام باقر و انقلاب فرسنگی ۳۵

امام صادق شیخ الأئمه، جنبش فرسنگی

امام کاظم زین المجتهدین (علیم السلام)

مؤلف: محمود زارع پور

سرشناسه: زارع پور، محمود، ۱۳۳۶

شمارگان: ۵۰۰۰ قیمت: ۰.۰۰۰۶ تومان نوبت چاپ: دوم ۱۳۹۹

آدرس نویسنده: <http://m5736z.blog.ir/> لطفا پیام ارسال نمایید.

آدرس کتاب های منتشر شده: <http://zarepoorketab.blog.ir>

حق چاپ برای ناشر و مؤلف محفوظ است

## در این کتاب می خوانیم :

بخش اول : امام باقر حافظ دین و دانش

شاگردان و اصحاب نزدیک      مناظرات گسترده علمی

جنبش زیدیه مبارزات فرهنگی امام باقر

مبارزه با اندیشه های خطر آفرین یهود      دوران سازندگی فکری و تشکیلاتی

بخش دوم : نهضت علمی امام صادق علیه السلام

زندگی سیاسی ائمه      اوضاع سیاسی در عهد امام صادق

تاکتیک مبارزه فرهنگی امام

بخش سوم : رساله توحید مفضل و رازهای نهفته

چرا مذهب جعفری؟      فواید میوه‌ها در کلام امام صادق (علیه السلام)

حرکت تشکیلاتی امام صادق

بخش چهارم : امام موسی کاظم علیه السلام

نگرانی دستگاه از نفوذ امام      اطاعت علی بن یقین از امام وضوی

مصلحتی      خروج از زندان و طی الارض

حدود فدک از نظر امام کاظم علیه السلام      مکتب اقتصادی امام صادق

(علیه السلام)

## امام باقر علیه السلام

در سال ۵۷ هجری از فاطمه زنی بسیار عالمه و مقدسه، که نواده امام حسن علیه السلام بود به دنیا آمد. امام باقر دو امتیاز در میان ائمه علیهم السلام دارد .

**اول** جدّ پدری ایشان امام حسین علیه السلام و جدّ مادری آن حضرت امام حسن علیه السلام است. از این جهت در حق ایشان گفته شده **علوی من علویین و فاطمی من فاطمیین و هاشمی من هاشمیین** .

امام صادق علیه السلام : جدّه ام صدیقه ای بود که در میان اولاد امام حسن علیه السلام، مثلش دیده نشده. مادرم پای دیواری نشسته بود که دیوار در حال فرو ریختن بود. مادرم گفت : ساقط نشو به حق مصطفی که خداوند اذن نداده که ساقط شوی. دیوار باقی ماند تا جدّه ام از پای آن گذشت.

**دوم** اینکه؛ گرچه انتشار معارف شیعه به دست امام صادق علیه السلام صورت گرفت ولی مقدمات و آماده سازی آن به دست امام باقر علیه السلام پایه گذاری شد .

رسول اکرم صلی الله علیه و آله به جابر بن عبدالله انصاری فرموده **یا جابر یوشک ان تبقی حتی تلقی ولداً من الحسین یقال له محمد یبقر علم النبیین بقرأ، فاذا لقیته فاقراه منی السلام** ای جابر، تو زنده می مانی مردی از اولاد حسین را که نامش محمد است ملاقات می کنی که او علم انبیا را می شکافد هنگامیکه او را دیدی سلامم را به او برسان. جابر وقتی سلام را به امام باقر علیه السلام رسانید امام فرمودند: وصیت کن که در این چند روزه می میری جابر گفت: از کجا می گویی؟ فرمودند : ای جابر به خدا قسم پروردگار عالم علم گذشته و آینده را تا روز قیامت به ما عنایت فرموده است .

رسول اکرم فرمودند **لقب به لانه بقر العلم و عرف اصله و استنبط فرعه و توسع فيه، و التبقر التوسع** امام باقر علیه السلام ملقب به این لقب است چون **شکافنده علم** است پایه علوم اسلامی را شناخت و فروع آن را درک فرمود و آن را توسعه داد و انتشار دین و معارف اسلامی را او شالوده ریزی کرده است.

**در جریان کربلا :** امام باقر علیه السلام بازمانده جریان کربلا است. او در حالی که کودکی ۴ ساله و خردسال بود، در جریان این حادثه به اسارت گرفته شد. دوران کودکی مصادف با آغاز حکومت ننگین یزید، تمامی حوادث کربلا را از به خاک و خون افتادن نزدیکان و یاران و آتش گرفتن خیمه ها و رنج اسارت و مقاومت و افشاگری های عمه اش و پدر خود در کوفه و شام را دیده و از او یک شخصیت مقاوم و صبور سیاستمدار زاهد عالم و آگاه به مسائل جامعه ساخت. او شاهد این واقعه بود و حوادث را درک می کرد و همه آنها را به یاد داشت. از این رو نفس و روح و خویی کربلایی داشت و این از مسائل بسیار مهم در شخصیت آن حضرت است، این مسئله از جایگاه ویژه ای نزد مسلمانان برخوردار است چرا که این حادثه به یک حادثه تاثیر گذار در جامعه اسلامی مبدل گشته بود. به همین دلیل هم هر که بازمانده این حادثه بود نقش و اهمیت بسزایی در میان مسلمانان از جهت روحی و معنوی داشت.

حضرت سجاد علیه السلام و فرزند ارجمندش امام محمد باقر علیه السلام پس از واقعه جانگداز کربلا و ستم های بی سابقه آل ابوسفیان، که مردم به حقانیت اهل بیت عصمت علیهم السلام توجه کردند، در اصلاح عقاید مردم به ویژه در مسأله امامت و رهبری، که تنها شایسته امام معصوم است، سعی بلیغ کردند. و معارف حقه اسلامی را در جهات مختلف به مردم تعلیم دادند؛ تا کار نشرفقه و احکام اسلام به جایی رسید که فرزند گرامی آن امام صادق علیه السلام دانشگاهی با ۴۰۰۰ شاگرد

پایه گذاری نمود، و احادیث و تعلیمات اسلامی را در اکناف و اطراف جهان آن روز اسلام انتشار داد .

امام سجاد علیه السلام با زبان دعا و مناجات و یادآوری از مظالم اموی و امر به معروف و نهی از منکر و امام باقر علیه السلام با تشکیل حلقه های درس، زمینه این امر مهم را فراهم نمود و مسائل لازم دینی را برای مردم روشن فرمود.

امام پنجم هم به امر جدش قیام کرد و در تمام مدت عمر به نشر علم و معارف دینی و تعلیم حقایق قرآنی و احادیث نبوی صلی الله علیه و آله پرداخت (زیراکه طبق بخشنامه ای در زمان خلیفه اول و شدیدتر از آن در زمان خلیفه دوم گفتن حدیث ممنوع شده بود و داشت به فراموشی می رفت و اگر این جهاد علمی صورت نمی گرفت یقیناً از احادیث و گفتار پیامبر و امامان قبل خود خبری نبود). نام آن حضرت با دهها و صدها حدیث و روایت و کلمات قصار و اندرزهایی همراه است، که به ویژه در ۲۰ سال امامت برای ارشاد مستعدان و دانش اندوزان و شاگردان شایسته خود بیان فرموده است (قال الباقر و قال الصادق : .....)

بنا به روایاتی، در هیچ مکتب و محضری دانشمندان خاضع تر و خاشع تر از محضرش نبوده اند. امامان قبل از ایشان به علت شرائط سخت مبارزه فرصتی برای تشکل شیعیان و تنظیم و تنقیه فقه اسلامی به صورت متمرکز، را بدست نیاوردند و این علوم دستخوش انحرافهای بنی امیه قرار گرفت مردم به طور کلی در انجام عبادات و شرعیات ضعیف شده بودند، مناسک حج را اشتباه انجام میدادند، تعلیمات قرآنی به ویژه مسأله امامت و ولایت را . پس از واقعه عاشورا و حماسه کربلا، افکار بسیاری از حق طلبان را به حقانیت آل علی علیه السلام متوجه کرده بود، و پرده از چهره زشت ستمکاران اموی برگرفته بود،

و دین را، دنیا فروشان به انحراف میکشانند و احادیث نبوی را در بوته فراموشی قرار می دادند. برخی احادیثی به نفع دستگاه حاکم جعل کرده و یا مشغول جعل بودند، اینها عواملی بود بسیار خطرناک که باید حافظان و نگهبانان دین در برابر آنها بایستند. امام به خوبی دریافته بود که با توجه به ممنوعیت مکتوب و نشر احادیث از زمان ابوبکر و عمر و ورود احادیث جعلی در احکام و شرایع مکتب اسلام و محدودیت و ممنوعیت امامان شیعه نسبت به ترویج دین مبین اسلام توسط حکام زور، میرفت تا فاجعه عظیمی رخ دهد و مکتب مثله شده ای جایگزین اسلام ناب محمدی گردد،

با توجه به زمینه ای که امام سجاد علیه السلام فراهم نموده بود، امام باقر علیه السلام با **انقلاب فرهنگی** در سطح وسیعتر و با تربیت هزاران شاگرد برجسته، به تاسیس حوزه علمیه و یک سلسله اقدامات علمی فرهنگی سیاسی و اجتماعی زد و به امر جدش پیامبر قیام کرد و در تمام مدت عمر به نشر علم و معارف دینی و تعلیم حقایق قرآنی و احادیث نبوی پرداخت که در واقع آن را می توان یک تحول و دگرگونی عظیم در آن عصر دانست و پس از او امام صادق علیه السلام بر رونق و گسترش آن افزود.

جالب است که **محدثان اهل سنت نقل حدیث** را از قول امام باقر علیه السلام و سپس از پدران و آخر از پیامبر صلی الله علیه و آله را در برنامه خود به علت گستردگی حدیث داشتند. ولی شیعه مستقیماً از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام نقل حدیث میکند، امام تا حد زیادی، نقش احبار یهود و رهبان را که جعل حدیث کرده و قرآن را تحریف نموده بودند، خنثی ساخته بودند. کعب الاحبار نقل کرده بود هر صبح کعبه به بیت المقدس سجد می کند و امام علیه السلام در مقابل فرموده اند : نگاه کردن به کعبه، عبادت است .

(ازدواج حضرت داود با همسر اوریا که مطلب تحریف شده ای را نقل میکردند) (احادیث جعلی زیادی یهودیان در منابع روایی به اسرائیلیات معروف است.) مجلس امام علیه السلام همواره محل نشست و برخاست علمای شیعی و تسنن بود و به گفته اکثریت علما، امام شخصیت علمی و فقهی بی نظیری داشتند و کسی از مدینه دیدن نمی کرد مگر با او ملاقاتی کند و از محضرش کسب علم نماید . امام محمد باقر علیه السلام وصیت میکند به فرزندش امام صادق علیه السلام که مقداری از مال او را وقف کند، تا پس از مرگش، تا ۱۰ سال در ایام حج و در منی محل اجتماع حاجیها برای سنگ انداختن به شیطان (ربی جمرات) و قربانی کردن برای او محفل عزا اقامه کنند زیرا در دوره ای که ممنوعیت عزادری حاکم بود و بایستی حقایق را در پوشش عزا انجام میشد. توجه به موضوع و تعیین مکان، اهمیت بسیار دارد . به گفته علامه امینی این وصیت برای آن است که اجتماع بزرگ اسلامی، در آن مکان مقدس با پیشوای حق و رهبر دین آشنا شود و راه ارشاد در پیش گیرد، و از دیگران ببرد و به این پیشوایان پیوندد، و این نهایت حرص بر هدایت مردم است و نجات دادن آنها از چنگال ستم و گمراهی .

**در دوران امام باقر علیه السلام** دولت بنی امیه رو به زوال بود و مردم از آنان متنفر بودند. اختلاف شدیدی که در ممالک اسلامی پدید آمده و هر کسی از گوشه ای قیام می کرد، خلفا بسرعت تغییر می کردند. چنانکه در مدت امامت امام باقر (علیه السلام)، در مدت ۲۰ سال ۵ خلیفه روی کار آمدند : ولید بن عبدالملک، سلیمان بن عبدالملک، عمر بن عبدالعزیز، یزید بن عبدالملک، هشام بن عبدالملک.

از میان خلفا وجود کسی چون **عمر بن عبدالعزیز**، نفع بزرگی برای شیعه و ضرر بزرگی نیز برای بنی امیه داشت .

در دوره امامت امام محمد باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام مسائلی مانند انقراض امویان و بر سر کار آمدن عباسیان و پیدا شدن مشاجرات سیاسی و ظهور سرداران و مدعیانی چون ابوسلمه خلال و ابومسلم خراسانی و دیگران مطرح بود . امام با سعی و تلاش توانستند خلیفه وقت را متقاعد سازند که فدک را به بنی هاشم برگرداند . پس موقعیت مناسبی برای آن حضرت که از ظلم بنی امیه فارغ شده بود، پدید آورد که انقلاب علمی را آغاز نماید و بزرگانی از عامه و خاصه در اطراف ایشان جمع شدند و حقایق اسلام، لطایف اسلام و بالاخره معارف اسلام را منتشر کردند .

از طرفی، امام باقر علیه السلام چون زمینه قیام مسلحانه در آن زمان، به علت خفقان فراوان و کمبود حماسه آفرینان فراهم نبود، نشر معارف اسلام و فعالیت علمی و مبارزه عقیدتی و معنوی با سازمان حکومت اموی را، از این طریق مناسبتر می دید، و چون حقوق اسلام هنوز یک دوره کامل و مفصل تدریس نشده بود، به فعالیتهای ثمر بخش علمی در این زمینه پرداخت .

دوره امامت در مدینه ۲۰ سال طول کشید غیر از عمر بن عبدالعزیز (نجیب بنی امیه) بقیه با امام سختگیر و چون جدشان مروان به ظلم و ستم می پرداختند. امام هرگز تسلیم خلفای عصرش نشد و گاهی با تاکتیکهای گوناگون بر ضد آنها رفتار می کرد. ولید بن عبدالملک ۵ ماه با امامت امام باقر علیه السلام ، خلیفه بود. از آنجا که همواره دشمنان اهل بیت و حکام جور مترصد بهانه هائی برای نابودی و شکنجه شیعیان بودند، امام باقر علیه السلام با آینده نگری و علم امامت خویش در فرصت های مناسب پیروان و دوستان خود را به طریق مختلف از گزند آنان محافظت مینمود .



**تشکل و مبارزه فرهنگی** یکی از کارهای امام باقر علیه السلام این بود، که کسانی را از شاگردان خود و از دوستان خود تربیت کند، بالا بیاورد، بصورت اختصاصی آنها را مورد توجه قرار بدهد. شاگردان ویژه آن حضرت بعد آنها را به همدیگر وصل کند و در سرتاسر دنیای اسلام آنها را بعنوان یک قطبی، یک رکنی، بعنوان وکیل خود، نایب خود بگذارد که آنها کار آن حضرت را دنبال کنند و ادامه تبلیغات و تعلیمات آن حضرت را به عهده بگیرند. این سازماندهی پنهانی امام باقر علیه السلام بود، که از زمان قبل شروع شده بود، در زمان آن حضرت یک هیجان بیشتری پیدا کرد و البته در زمان امام صادق و امام موسی بن جعفر علیهما السلام به اوج خودش رسید، که کاری بود بسیار خطرناک. لذا در روایات بعضی از اصحاب امام باقر علیه السلام به عنوان **اصحاب السِّر** شناخته شدند، مثل جابر بن یزید جُعیّ .

جابر نکات علمی و فکری دانش و فرماندهی انقلابی سلاح پیامبر را به حاضران معرفی میکند. از نخستین لحظات، تلاش وسیع و پردامنه امام و یاران راستین او در اشاعه دعوت هدفدار و زیر و روکن تشیع، مَطَلعی تازه میگیرد. گسترش دامنه این دعوت چنان است که علاوه بر مناطق شیعه نشین مانند مدینه و کوفه مناطق جدیدی، بویژه بخشهایی از کشور اسلامی که از مرکز حکومت بنی امیه دور است نیز بر قلمرو طرز تفکر شیعی افزوده میشود؛ و خراسان را در این میان میتوان بیش از همه نام برد، که نفوذ تبلیغات شیعی در مردم آن سامان را در روایات متعددی مشاهده میکنیم.

از جمله، روایت ابوحمزة ثمالی: **حَتَّى أَقْبَلَ أَبُو جَعْفَرٍ وَ حَوْلَهُ أَهْلُ خُرَّاسَانَ وَ غَيْرَهُمْ يَسْئَلُونَهُ عَنِ مَنَاسِكِ الْحَجِّ** (بحار الانوار ج ۴۶ ص ۳۵۷) و روایتی که ماجرای گفتگوی عبرت انگیز و کوبنده یکی از علمای خراسان با عمر بن عبدالعزیز را نقل میکند. (بحار الانوار ج ۴۶ ص ۳۳۶)

آنچه در سراسر این تلاشِ توانفرسا، امام و یارانش را به حرکتی سکون ناشناس بر می انگیزد و وظیفه الهی را دم بدم بر آنان فرو میخواند، واقعیت تأسف بار اجتماعی و ذهنی است. آنان در برابر خود، مردمی را مشاهده میکنند که از سوپی بر اثر تربیتی تبه ساز و ویرانگر، روزبروز در جریان فساد عمومی جامعه مستغرقتر و ساقطتر میشوند و کم کم کار به جایی رسیده که عامه ی مردم نیز مانند سردمداران و مسئولان، حتی گوش به دعوت نجاتبخش امامت نمیدهند **إِنْ دَعَوْنَاهُمْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَنَا** اگر بخوانیمشان، دعوت ما را نمیپذیرند (بحارالانوار ج ۴۶ ص ۲۸۸) و از سوی دیگر، در آن جریان انحرافی که همه چیزش، حتی درس و بحث و فقه و کلام و حدیث و تفسیرش در جهت تمنیات و خواسته های طواغیت اموی است، هیچ دریچه ی امید دیگری به روی آنان گشوده نیست و اگر تشیع نیز کمر به دعوت و هدایت آنان نبندد، راه هدایت یکسره بر آنان بسته شده است؛ **وَ إِنْ تَرَكْنَاهُمْ لَمْ يَهْتَدُوا بِغَيْرِنَا** و اگر واگذاریمشان، با هیچ وسیله دیگری هدایت نمیشوند (بحارالانوار ج ۲۶)

### **امام باقر (علیه السلام)؛ حافظ دین و دانش**

امامان ما تا حضرت سجاد علیه السلام وظیفه حفاظت اسلام از خطر صدمه انحراف و مصونیت اسلام را با مقابله و جهاد تحقق بخشیدند. کوششهای پیشوایان بعدی در مرحله دوم با فعالیت امام باقر علیه السلام آغاز گردید و برتری فعالیت آن بزرگوار این بود که به توده شیعه شکلی تفصیلی و خاص داده و آن را به حرکت درآورد و خصوصیات آنرا مشخص کند و آن گروه را بعنوان گروه مؤمن و حافظ خط حقیقی اسلام بشناساند. تفاوت میان این دو مرحله آن بود که پیشوایان مرحله نخستین معنای تشیع را در فضایی مخوف و نا آرام سیاسی آشکار کردند،

در حالیکه پیشوایان مرحله دوم، بخصوص امام باقر علیه السلام شیعه را به شکل حقیقی آن در آورند و در سطح عام، چارچوبی تفصیلی و در برگیرنده، به گروه شیعه بدهند و برنامه اش را تنظیم کنند. معنای این سخن آن نیست که پیشوایان مرحله نخستین برای ظاهر ساختن توده شیعه کاری نکردند، بلکه فعالیت آنان در این زمینه فعالیت ثانوی و ایجاد نظم مخصوص بود و این فعالیت در سطحی خاص توسط امام علیه السلام صورت گرفته بود و امثال سلمان فارسی و ابوذر غفاری و عمار بن یاسر و مالک اشتر و دیگران از شیعیان او بودند .

فعالیت امام باقر علیه السلام مقدمه ای برای اقدام به وظایف دگرگون سازی امت بود، زیرا امت، او را فردی منحصر از فرزندان کسانی می شناخت که جان خود را فدا کردند تا موج انحراف که نزدیک بود معالم اسلام را از میان ببرد متوقف گردد پس، آنان از این رو فدا شدند تا مسلمانان بدانند حکامی که به نام اسلام حکومت می کنند، از تطبیق اسلام با واقعیت آن به اندازه ای دورند که مفاهیم کتاب خدا و سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در یک طرف قرار دارد و آن حاکمان منحرف در طرف دیگر . وظیفه کشف واقعیت انحراف حاکمان جور و نشان دادن دوری آنان از اسلام از وظایف پیشوایان مرحله نخستین بود و از خلال مساعی و فداکاری آنان، آن وظیفه انجام گرفت و آن مهم تحقق یافت .

خط تاریخی که با فداکاریها و کوششهای امامان مرحله نخستین تجسم یافته بود، برای امام باقر علیه السلام و نزد امت اسلام مکان و منزلتی والا ایجاد کرد و ما این منزلت را از خلال مسلمات بسیار تاریخ می شناسیم. هشام که در آن زمان خلیفه بود وقتی به امام علیه السلام اشاره میکند و می پرسد که این شخص کیست؟ به او می گویند او کسی است که مردم کوفه شیفته و مفتون او هستند .

در روایت حبابة الوالبیه آمده : در مکه مردی را دیدم که بین «باب» و «حجر» بر بلندی ایستاده بود مردم پیرامون وی انبوه شده بودند و در مشکلات خود از او نظر می خواستند و باب پرسشهای دشوار را بر او می گشودند و او را رها نکردند تا دو هزار مسئله را به آنان فتوا داد، آن گاه برخاست و می خواست رهسپار شود که یکی با آوایی آهسته بانگ برآورد که هان، این نور درخشان... و جمعی نیز که می گفتند این کیست؟ جواب شنیدند که او امام محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام است . وقتی هشام به امام باقر علیه السلام اشاره کرد و گفت این کیست که مردم عراق پیرامون او گرد آمده اند و از او پرسش می کنند؟ گفت: فرزند رسول الله و باقرالعلوم است و مفسر قرآن پس مسئله ای را که نمی دانست از او پرسید .

در موسم حج، از عراق و خراسان و دیگر شهرها هزاران مسلمان از ایشان فتوا می خواستند و از هر باب از معارف اسلام از او می پرسیدند و این امر دلیل آن بود که او در دل توده های مردم جای داشت این واقعه میزان نفوذ وسیع امام را در قلوب توده های مردم نشان می داد. از سوی فقیهان بزرگ که وابسته به حوزه های فکری و علمی بودند، مسائل دشوار در محضر او مطرح و گفتگوهای بسیار با امام علیه السلام به عمل می آمد. البته از امام پاسخ می خواستند تا وی را در تنگنا قرار دهند و در مقابل مردم، امام را به خاموشی وادارند. کسانی بودند که از شهری به شهری سفر می کردند تا از ایشان پرسش کنند و در محضرش سئوالی طرح نمایند. همه این امور به این معنی اشاره می کند که در برنامه امام علیه السلام دقت بسیار به کار رفته بود و مردم او را دوست می داشتند و او به مردم علاقه مند بود و در امت نفوذی گسترده داشت و این امر در بسیاری از شهرها واکنش پدید آورده بود .

از پاره ای از نصوص چنین استنباط می شود که رهبری مردمی او فراتر از جهان اسلام و تقسیمات گروهی و قبیله ای بود نه اینکه رهبری گروهی را بر عهده داشت و رهبری برخی را نداشت بلکه اگر گروههای جدیدی به اسلام می گرویدند، آنان نیز به رهبری او معترف بودند و روحاً با وی پیوند داشتند، با وجود اینکه کشت و کشتار نژادی و قبیله ای در مدت خلافت امویان بین قبیله «مضیر» و «حمیر» شعله ور بود، با این همه می بینم اهل هر دو قبیله، یاران امام علیه السلام بودند چندانکه شاعران رسمی شیعه از هر دو سوی مانند فرزدق تمیمی مضیری و کمیت اسدی حمیری در دوستی امام و اهل بیت علیهم السلام اتفاق داشتند . این میزان عاطفه توده ای و نفوذ وسیع، امام باقر علیه السلام را وارث کوششها و فداکاریهایی کرده بود که در اعمال پیشوایان مرحله نخستین تجسم یافته بود آن کوششها و فداکاریها، به پیشوایان آن مرحله فرصت داد تا به بیان و ارائه چهارچوب تفصیلی و واضح تشیع پردازند .

وظیفه الهی و مهم امام علیه السلام در این مرحله، توضیح تفصیلی چهارچوب تشیع بود و نشان دادن صفات ممیز و برجسته آن به وسیله توسعه و نشر مفاهیم مکتب از سطح محدود و اشخاص معدود به سطحی وسیعتر، تا توده مردم را از حیث چون و چند پرورش دهند و اسلام حقیقی را مجسم سازند و برای همه شئون زندگانی چاره جویی منطقی اسلامی بیندیشند. از دو راه امکان داشت که امام در این زمینه برای تحقق بخشیدن به وظایف تاریخی خود اقدام فرماید؛

**الف، راه گسترده آموزش** از درون حوزه خود که آن را به همین منظور تأسیس کرده بود همچنین برای افزودن علما و طلاب علوم اسلامی و آموختن آداب آن، حوزه مزبور را بنا کرده بود. امام باقر علیه السلام در عصر خود، در مورد علوم اسلامی، مرجع یگانه جهان اسلام بود و علمای عصر او در برابر وجود مقدسش، فروتنی

می‌نمودند (و این معنی اعترافی بود به مقام شامخ علمی او. حوزه او برای صدها دانشمند و محدث که تربیت کرده بود پایگاهی مهم بود)

جابر جعفی می‌گوید: ابوجعفر هفتاد هزار حدیث برای من روایت کرد. و محمد بن مسلم می‌گوید: هر مسئله که در نظرم دشوار می‌نمود از ابو جعفر علیه السلام می‌پرسیدم تا جایی که سی هزار حدیث از امام سؤال کردم.

ابن شهر آشوب از بقایای اصحاب و تابعین برجسته و بزرگان و فقیهان اسلام بود او از کسانی که از امام علیه السلام روایت نقل کرده اند، عده ای بسیار را می‌شمارد. از **صحابه**، «جابر بن عبدالله انصاری» و از **تابعین**، «جابر بن زید جعفی» و «کیسان سختیانی» و از **فقیهان**، «ابن مبارک» و «زهری» و «اوزاعی» و «ابو حنیفه» و «مالک» و «شافعی» و «زیاد بن منذر» و از **مصنفان**، «طبری» و «بلاذری» و «سلامی» و «خطیب بغدادی» در تاریخ نویسی.

**ب**، از راه رویارویی امت با این چهارچوب تقریباً در زندگی پیشوایان علیهم السلام نخستین بار بود که مفهوم تشیع به اعتبار اینکه عقیده گروهی آگاه است، تمرکز می‌یافت و شکل روشن می‌گرفت و حدود آن عقیده مرزبندی می‌شد تشیعی که در تفسیر اسلام، طریقی خاص داشت و ناچار باید در همه راههای جامعه اسلامی انتشار یابد.

**شاگردان و اصحاب نزدیک** در مکتب امام شاگردانی نمونه و ممتاز پرورش یافتند  
**۱. ابان بن تغلب**: او محضر سه امام: امام زین العابدین، امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام را درک نمود. ابان از شخصیت های علمی عصر خود بود و در تفسیر، حدیث، فقه، قرائت و لغت تسلط بسیاری داشت. والایی دانش ابان چنان بود که امام باقر علیه السلام به او فرمود: در مسجد مدینه بنشین

و فتوا بده، زیرا دوست دارم مردم، فردی چون تو را در میان شیعیان ما ببینند .

**۲. زراره :** دانشمندان شیعه از میان شاگردان امام باقر و امام صادق علیهما السلام

شش تن را فقیه تر می شمردند که زراره یکی از آنهاست. اگر (برید بن معویه ، ابوبصیر ، محمد بن مسلم و زراره) نبودند آثار پیامبر (معارف شیعه) از میان می رفت، آنان بر حلال و حرام خدا امین هستند. باز فرمود : برید، زراره، محمد بن مسلم و احوال در زندگی و مرگ نزد من محبوب ترین مردمان هستند (امام صادق)

**۳ - کمیت اسدی :** شاعری سرآمد بود و زبان گویایش در دفاع از اهل بیت (علیهم

السلام)، اشعاری پر مغز می سرود. اشعارش چنان کوبنده و رسواگر بود که پیوسته از طرف خلفای اموی تهدید به مرگ می شد .

**۴. محمد بن مسلم :** فقیه اهل بیت و از یاران راستین امام باقر و امام صادق

علیهما السلام بود. چنانکه گفته شد امام صادق علیه السلام او را یکی از آن چهار تن به شمار آورده که آثار پیامبر صلی الله علیه و آله به وجودشان باقی است.

دیگر شاگردان آن حضرت شخصیت‌های بزرگی همچون محمد بن مسلم ، ابو بصیر، ولید بن معاویه عجلی ، جابر بن یزید، حمران بن اعین و هشام بن سالم بودند که از دریای علم آن حضرت بهره‌مند شدند.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید : زراره ، ابوبصیر، محمد بن مسلم و ولید بن معاویه عجلی، مکتب ما و احادیث پدرم را زنده کردند و اگر این چهار نفر نبودند، کسی از تعالیم دین و مکتب پیامبر صلی الله علیه و آله بهره‌ای نمی‌یافت. به هر حال امام در انزوا به نهضت علمی دست زد و شاگردان زیادی و برجسته را که امام صادق علیه السلام بعد ها آنها را و السابقون السابقون اولئک المقربون خواند و فرمودند دین اسلام را از دستبرد تحریف و انحراف طرفداران باطل و منحرفان نجات دادند.

**تبدیل زندان به کانون تربیت :** خلفای اموی، مراسم حج را برای حفظ خود و خشک و بی روح میخواستند و تبلیغ می کردند، در مقابل امام، به افشاگری و بیان معنویت حج راستین و ابراهیمی، در سفرهای مختلف حتی در حضور حاکمان مستبد، یادآور می شدند.

استقبال بیش از هزاران نفر در حج و معرفی تشیع واقعی، و گرفتن مرجعیت از علی علیه السلام در سقیفه و افشای انحراف احکام توسط حاکمین در حضور هشام سنگین بود، آنجا که پای مصالح حکومتی پیش می آمد امام علیه السلام نقاب از چهره ظالمانه دستگاه خلافت برمیگردد. خط صحیح را در شناخت امام معصوم علیه السلام و امامت که دنباله خط رسالت و بالاخره حکومت الله است تعلیم می دادند و غاصبین دست به ایداء و آزار و شکنجه امام علیه السلام میزدند و گاه به زجر و حبس و تبعید .

روزی در مکه، در محفلی هشام بر سر مقام رهبری و خلافت اسلامی با امام سخن میگوید امام درباره رهبری رهبران بر حق و چگونگی اداره اجتماع اسلامی، و اینکه رهبر یک اجتماع اسلامی باید چگونه باشد، سخن میگوید. اینها همه هشام را که فاقد آن صفات بوده و غاصب آن مقام، بیش از پیش ناراحت میکند. و امام باقر علیه السلام را به دمشق تبعید و سپس به زندان می اندازد.

امام دست از تبلیغ و افشای حاکمین فاسد بر نداشت امام زندان را به کانون تربیت تبدیل کرده بود. چون به هشام خبر میدهند که زندانیان دمشق و راهبان مسیحی مرید و معتقد به امام علیه السلام شده اند، تصمیم میگیرد امام را به مدینه بازگرداند و دستور میدهد هیچگونه آب و غذائی به او داده نشود و بازارهای بین راه هم به او چیزی نفروشند،



امام و همراهان ۳ روز بدون غذا بودند که به شهر مدین میرسند و امام خود را به مردم معرفی و سخنانی را مطرح میسازند و باعث استقبال خیلی گرمی از طرف مردم بازار مدین میشوند و بالاخره به مدینه وارد میشوند.

امام در سفر حج به هشام سلام نمیکنند و از آل علی علیه السلام تعریف و تمجید میکند، هشام تحمل کرده و برای جبران، در مجلسی مسابقه تیر اندازی ترتیب داده و از امام به اجبار میخواهد که شرکت نماید.

هشام ۳ روز امام را معطل می نماید، شاید بتواند از این طریق امام علیه السلام را ضعیف نماید مسابقه شروع و تیرهای امام، طوری روی هم قرار میگیرند که هشام درمانده و عصبانی میشود.

دانشمندان و علمای بزرگ وقتی در برابر امام قرار میگرفتند خیلی خود را کوچک میدیدند. امام باقر در حقگوئی و افشاگری بسیار صریح و قاطع بودند و سبب رنجش حاکمان عصر خود میشدند و او را دعوت به مناظره نموده و همواره شکست میخوردند (مباحثات و احتجاجات امام محمد باقر علیه السلام با بزرگان مذاهب و ادیان, درباره اثبات حقانیت اهل بیت)

## مبارزات فرهنگی امام باقر علیه السلام مناظرات گسترده علمی

از آنجا که عصر امام باقر علیه السلام، روزگار برخورد اندیشه های اسلامی و غیر اسلامی بود، مناظرات زیادی بین دانشمندان ادیان مختلف با امام از سوی دربار سازمان دهی شد و آخرین حکمرانان بنی امیه این سیاست کهنه و شکست خورده را بار دیگر از سر گرفتند، هر چند که تاریخ همواره از شکست دربار در این گونه مناظرات حکایت می کرد، پافشاری بر پندارهای خام، سبب آموزه پذیری آنها از تاریخ و عملکرد ناموفق نیاکانشان در این عرصه نشد آنان همواره در کمین فرصتی بودند تا بتوانند چهره امام را مخدوش سازند.

**امام در مناظرات** سعی داشتند احکام و فقه شیعه را اشاعه نمایند، نمونه مناظرات امام با : (هشام خلیفه، نافع، طاوس یمانی، قتاده و...) می باشد. زیرکی امام در پاسخ و **مناظره** بسیاری را شگفت زده میکرد.

(در پاسخ نافع که می پرسد خدا از چه زمانی بوده؟ جواب میدهد شما بفرمائید از چه زمانی نبوده) نافع، هم عقیده خوارج بود امام از او می پرسد نظرت در مورد نهروان چیست؟ اگر بگویند علی آنها را به حق کشته مرتد میشود و اگر هم بگویند به نا حق کشته با چنین نسبتی به علی کافر میشود، پاسخ نمیدهد و مناظره را با تأیید و تمجید امام رها میکند. امام علیه السلام برای پاسخ به سوالات استناد به قرآن و روایت پیامبر میکرد و کاملاً آنرا می شکافت. امام خیلی کوشیدند تا **قیاس** را در احکام و مرجعیت باطل و بهانه های خلفا را منتفی بدانند (اولین حکم قیاس را شیطان در مورد خلقت خود و انسان کرد).

**مناظره با اسقف مسیحی** : گرچه دربار هشام برای ابراز عظمت علمی پیشوای پنجم محیط مساعدی نبود، ولی از حسن اتفاق، پیش از آنکه، شهر دمشق را

ترک گوید، فرصت بسیاری پیش آمد که امام برای بیدار ساختن افکار مردم و معرفی عظمت و مقام علمی خود به خوبی از آن استفاده نموده و افکار عمومی شام را منقلب سازد.

ماجرا از این قرار بود: هشام دستاویز مهمی برای جسارت بیشتر به پیشگاه امام علیه السلام در دست نداشت، ناگزیر با مراجعه امام به مدینه موافقت کرد. هنگامی که امام همراه فرزند گرامی خود از قصر خلافت خارج شدند، در انتهای میدان مقابل قصر با جمعیت انبوهی روبه رو گردیدند که همه نشسته بودند. امام از وضع آنان و علت اجتماع شان جويا شد. گفتند: اینها کشیشان و راهبان مسیحی هستند که در مجمع بزرگ سالیانه خود گرد آمده اند و طبق برنامه، همه ساله، منتظر اسقف بزرگ می باشند تا مشکلات علمی خود را از او بپرسند. امام علیه السلام به میان جمعیت تشریف برده به طور ناشناس در آن مجمع بزرگ شرکت فرمود. خبر فوراً به هشام گزارش داده شد.

هشام افرادی را مأمور کرد تا در انجمن مزبور شرکت کنند و از نزدیک ناظر جریان باشند. طولی نکشید اسقف بزرگ که فوق العاده پیر و سالخورده بود، وارد شد و با شکوه و احترام فراوان، در صدر مجلس قرار گرفت. آن گاه نگاهی به جمعیت انداخت، و چون سیمای امام توجه وی را به خود جلب نمود، پرسید:

**اسقف** - از ما مسیحیان هستید یا از مسلمانان؟ **امام**: - از مسلمانان.

- از دانشمندان آنان هستید یا افراد نادان؟ - از افراد نادان نیستم!
- اول من سؤال کنم یا شما می پرسید؟ - اگر مایلید شما سؤال کنید.
- به چه دلیل شما مسلمانان ادعا می کنید که اهل بهشت غذا می خورند و می آشامند ولی چیز زایدی برای دفع ندارند؟ آیا برای این موضوع، نمونه و نظیر

روشنی در این جهان وجود دارد؟ - بلی، نمونه روشن آن در این جهان، جنین است که در رحم مادر تغذیه می کند ولی چیزی دفع نمی نماید! - عجب! پس شما گفتید از دانشمندان نیستید؟! - من چنین نگفتم، بلکه گفتم از نادانان نیستم!

**اسقف** - سؤال دیگری دارم. **امام** - بفرمایید

- به چه دلیل عقیده دارید که میوه ها و نعمت های بهشتی کم نمی شود و هر چه از آنها مصرف شود، باز به حال خود باقی بوده، کاهش پیدا نمی کنند؟ آیا نمونه روشنی از پدیده های این جهان می توان برای این موضوع ذکر کرد؟  
- آری، نمونه روشن آن در عالم محسوسات، آتش است. شما اگر از شعله چراغی صدها چراغ روشن کنید، شعله چراغ اول به جای خود باقی است و از آن به هیچ وجه کاسته نمی شود.

اسقف هر سؤال مشکلی به نظرش می رسید، همه را پرسید و جواب قانع کننده شنید و چون خود را عاجز یافت، به شدت ناراحت و عصبانی شد و گفت: مردم! دانشمند والا مقامی را که مراتب اطلاعات و معلومات مذهبی او از من بیشتر است، به اینجا آورده اید تا مرا رسوا سازد و مسلمانان بدانند پیشوایان آنان از ما برتر و داناترند؟! به خدا سوگند دیگر با شما سخن نخواهم گفت و اگر تا سال دیگر زنده ماندم، مرا در میان خود نخواهید دید! این را گفت، از جا برخاست و بیرون رفت.

**خبر به هشام رسید و از شنیدن آن بسیار برآشفته او که می پنداشت امام در مناظره با اسقف مسیحی سر افکنده بیرون می آید، با شنیدن خبر پیروزی امام، بسیار بیمناک و مضطرب شد؛ از این رو، به فکر فرو رفت تا چاره ای بیندیشد و به این نتیجه رسید که باید پیروزی امام را با اتهام گرایش به مسیحیت، خدشه**

دار کند. او با ظاهر سازی، هدیه ای برای امام علیه السلام فرستاد و از او خواست که دمشق را ترک نکند و در این فرصت به فرماندار خود در شهر مَدَین که در مسیر حرکت امام به سوی مدینه بود، نگاشت : امام و فرزندش در آنچه از اسلام اذعان می‌دارند دروغگو هستند. آن دو نزد من بودند، وقتی من آنان را به قصد مدینه بازگردانیدم نزد کشیشان مسیحی رفتند و آنچه در دل خود از کفر مخفی کرده بودند نمایانند و از اسلام به دین مسیحیان نزدیک شدند.

من به خاطر خویشاوندی که با آنها داشتم نخواستم کیفرشان کنم ولی وقتی نامه ام به دست رسید، مردم را از آن آگاه کن و ندا در ده که آن دو مرتد هستند و امیرالمؤمنین همگان را از معاشرت با آنها باز داشته و دستور قتل آن دو و دوستان و پیشکارانشان را صادر کرده است . ولی تلاش‌های مذبحخانه هشام در سرپوش گذاشتن بر واقعیت بی نتیجه ماند و مردم که نخست تحت فشارهای تبلیغاتی هشام قرار گرفته بودند، به واقعیت پی بردند و جایگاه امام، بهتر برای آنها تبیین شد و بر عکس، این حرکت هشام بیشتر سبب رسوایی او و حکام منطقه گردید.

**در این عصر فتوحات اسلامی گسترش می یافت و ملل مختلف و اقوام متعدد به حوزه اسلامی روی می آوردند البته خلفا هدف از فتوحات کسب غنایم گران بها و غارت و ثروت در برنامه‌ی خود داشتند. و کار مهمی که ائمه علیهم السلام در موازات فتوحات انجام می دادند فرستادن نماینده‌هایی مطمئن و کاربلد برای فهماندن اسلام واقعی و افرادی از مکه و مدینه به مناطق مختلف مانند ایران عراق مصر فلسطین هندوستان و آذربایجان اعزام میشدند و مدارس اسلامی و مکاتب قرآنی را ترویج می دادند. دیگر کار ائمه علیهم السلام مبارزه**

با تحریف و انحرافات که خلفا و خبرگان وابسته به دستگاه در آیین اسلام داشتند، بود.

و به این دلیل امامان معصوم در دوره های مختلف زیر فشار و اذیت بودند و اگر بی تفاوت می بودند این مقدار اذیت نمی شدند. **هشام بن عبدالملک** گرچه در شام می زیست ولی به هر وسیله ممکن حضرت را آزار می داد.

**۱- روزی امام فرمود :** هر کس بر هشام قیام کند، هشام او را خواهد کشت. سلطنت هشام ۲۰ سال طول می کشد. اصحاب ناراحت شدند. امام فرمود : چرا اینقدر ناراحتید؟ وقتی که خدای عزوجل اراده کند سلطانی را هلاک گرداند، حرکت زمان و افلاک را سرعت می دهد و روزگارش به سرعت سر می آید. بعضی از اصحاب این سخن امام را به زید بن علی بن الحسین گفتند. اما زید که قصد قیام علیه هشام را داشت، از این سخن هراسی به دل راه نداد، چون آماده شهادت بود. گفت : من دیدم در نزد هشام به رسول خدا صلی الله علیه و آله دشنام دادند و او چیزی نگفت و اعتراضی نکرد. به خدا قسم اگر هیچ یآوری نداشته باشم، و تنها خود و پسرمانم، باز هم بر او قیام می کنم و با او به جنگ می پردازم.

**۲- هشام تا می توانست به امام باقر علیه السلام اهانت می کرد.** روزی به زید گفت : این برادرت، بقر، چه کرد؟ (به جای باقر، گفت بقر که به معنای گاو است). زید گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله او را باقرالعلوم، یعنی شکافنده و روشن کننده علوم نامیده، و تو او را چنین اهانت می کنی؟! سپس اشعاری در مدح برادرش امام باقر علیه السلام سرود، به این مضمون که او امام و منجی و پناه من است.

**۳- روزی هشام جسارتی به امام باقر علیه السلام کرد و گفت :** ابو جعفر که می گویند بنی امیه را می کشد تویی؟ فرمود : پسر عموی ما، ابوالعباس، است. پرسید : چه موقع اتفاق می افتد؟ فرمود : چند سالی بیش نمانده و چندان دور نیست.

۴- عروه بن موسی گفت : روزی امام صادق علیه السلام فرمود : الان چشم هشام را در قبر از حدقه بیرون آوردند.

پرسیدم : کی مرد؟ فرمود : امروز سه روز از مرگش می گذرد. و خبر مرگ هشام بعداً به ما رسید و دیدیم همان روز بود که امام صادق علیه السلام فرموده بود.  
(بحارالانوار، ج ۴۶ و ج ۴۷)

## ۵. احضار امام باقر علیه السلام به شام

اگر چه در متون تواریخ اسلامی و نیز در کتب حدیث و غیره به صراحت از فعالیت‌های تعرض آمیز و بالنسبه حادّ امام باقر علیه السلام کمتر سخنی است، البته این خود ناشی از علل و عواملی چند است که مهم ترین آنها اختناق حاکم بر آن جوّ و ضرورت تقیّه برای یاران معاصر امام علیه السلام است که تنها مراجع مطلع از جریانات زندگی سیاسی امام بوده اند ولی همواره از عکس‌العمل‌های حساب شده دشمن آگاه میتوان عمق عمل هرکس را کشف کرد.

دستگاه مقتدر چون دستگاه هشام بن عبدالملک که مورخ، او را مقتدرترین خلیفه اموی میدانند، اگر با امام باقر علیه السلام یا هرکس دیگر، با چهره ای خشن روبرو میشود، بی گمان ناشی از آن است که در روش و عمل وی تهدیدی برای خود می بیند و وجود او برایش تحمل ناپذیر میگردد. تردیدی نمیتوان داشت که اگر امام باقر فقط به زندگی علمی و نه به سازندگی فکری و تشکیلاتی سرگرم بود، خلیفه و سران رژیم خلافت به صرفه و صلاح خود نمی دیدند که با سختگیری و شدت عملی که به خرج میدهند، اولاً آن حضرت را با مقابله ای تند علیه خود برانگیزند چنانکه در زمانی نزدیک، نمونه ای از این تجربه را مشاهده میکنیم؛ از جمله قیام حسین بن علی (شهید فخر) پسر علی بن حسین بن حسن بن حسن مجتبی علیه السلام

است و مادرش زینب دختر عبدالله بن حسن است که در زمان موسی الهادی نوه منصور، خروج کرد و فخر نام چاهی در یک فرسخی مکه است.

گروه دوستان و معتقدان به امام را که تعدادشان اندک هم نبوده، که بر خود خشمگین کنند و از دستگاه خود ناراضی سازند. از عکس العمل نسبتاً حاد رژیم خلافت در اواخر عمر امام باقر علیه السلام میتوان عمل نسبتاً شدید و حاد آن حضرت را استنباط کرد.

در میان جریانات مهم اواخر زندگی امام، از همه معروفتر، ماجرای جلب و احضار آن حضرت به شام، پایتخت حکومت اموی است. برای آگاهی از چگونگی موضع امام در برابر دستگاه خلافت، خلیفه اموی دستور میدهد امام باقر را و طبق برخی از روایات، امام صادق، فرزند جوان و یار و همکار نزدیک پدر را نیز دستگیر و به شام اعزام کنند.

امام را به شام و قصر خلیفه می آورند. هاشم قبلاً به مجلسیان و حاشیه نشینان خود دستورهای لازم را برای هنگام روبرو شدن با امام، دیکته کرده است. قرار است ابتدا خود خلیفه و سپس حضار مجلس که همه از رجال و سرانند سیل تهمت و شماتت را بسوی امام سرازیر نمایند.

وی از این کار دو منظور را تعقیب میکند: نخست آنکه با این تندها و دشنامها روحیه امام را تضعیف کند و زمینه را برای هر کاری که مقتضی به نظر میرسد، آماده سازد. و دیگر آنکه خصم را در دیداری که میان عالیتین رهبران دو جبهه متخاصم تشکیل شده، محکوم کند و بدین وسیله همه افراد جبهه او را با نشر خبر این محکومیت که به برکت بلندگوهای همیشه آماده خلیفه، مانند خطبا و عمال و جاسوس های شخص خلیفه بوده و قابل اجراست خلع سلاح کند.



امام وارد میشود و بر خلاف رسم و سنت معمول که هر تازه واردی باید به خلیفه، آنهم با ذکر لقب مخصوص امیرالمؤمنین سلام دهد، به همه حاضران رو میکند و با اشاره دست، آنان را مخاطب میسازد و میگوید: السلام علیکم. و آنگاه بی آنکه منتظر اجازه بماند، می نشیند.

از این رفتار، آتش کینه و حسد در دل هشام زبانه میکشد و برنامه را شروع میکند. شما اولاد علی همیشه وحدت مسلمانان را شکسته و با دعوت آنان بسوی خود، میان آنان رخنه و نفاق افکنده اید و از سر نابخردی و نادانی، خود را پیشوا و امام پنداشته اید لَحْتی از این یاوه ها میگوید و ساکت میشود. پس از او، نوکران و جیره خوارانش هر یک سخنی در همین حدود میگویند و هرکدام به زبانی امام را مورد تهمت و ملامت قرار میدهند.

امام در همه این مدت خاموش و آرام نشست است. وقتی همه سکوت می کنند، حضرت برمیخیزد و می ایستد رو به حضار، پس از حمد و ثنای خداوند و درود بر پیامبر، در جملاتی کوتاه و تکان دهنده، سردرگمی و بی هدفی آن جمع پراکنده را به رخشان میکشد؛ بی اختیاری و آلتِ فعلِ بودنشان را همچون تازیانه ای بر سر و رویشان میکوبد؛ موقع خود و پیشینه افتخار آمیز خاندانش را که منطبق با برترین معیار اسلامی هدایت است، روشن میسازد و سرانجام، نیک فرجامی راه خود را که برابر با سنتهای خدا در تاریخ است، مطرح میکند و روحیه متزلزل آنان را متزلزل تر مینماید

أَيُّهَا النَّاسُ! أَيْنَ تَذْهَبُونَ؟ وَ أَيْنَ يَرَادُ بِكُمْو بِنَا هَدَى اللَّهُ أَوْلَكُمْ وَ بِنَا يَخْتِمِ آخِرْكُمْ،  
فَإِنْ يَكُنْ لَكُمْ مُعْجَلٌ فَإِنَّ لَنَا مُلْكًا مُؤَجَّجًا وَ لَيْسَ بَعْدَ مُلْكِنَا مُلْكٌ، لِأَنَّ أَهْلَ  
الْعَاقِبَةِ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ به کجا میروید ای آدمها؟! و چه

سرانجامی برایتان در نظر گرفته اند؟ بوسیله ما بود که خداوند گذشتگان شما را هدایت کرد، و به دست ما نیز خواهد بود که مَهر پایان، به کار شما میزند،

اگر شما را امروز دولتی مستعجل است، ما را دولتی دیرنده خواهد بود و پس از دولت ما، کسی را دولت نیست. ماییم اهل عاقبت، که خدا فرمود: عاقبت متعلق به صاحبان تقواست. با لفظ **ایّها الناس!** خطاب به گروهی از عالیترین مقامات دولتی که در مجلس با این عظمت، گرد خلیفه نشسته به دفاع از او کمر بسته اند

یعنی در حقیقت نفی همه ارزشهایی که در آن جامعه طاغوتی، این مستکبران را از عامه مردم جدا میکرد و شخصیت ویژه آنان را تشکیل میداد؛ پیکاری اصولی و عمیق در لباس یک خطاب ساده. (بحارالانوار / ج ۴۶)

هشام بعد از سماجت امام در روشنگری ها و افشای مفسدان و حمایت از قیام ها و رسوا کردن در مناظره ها و برخورد هائی که در کاخ پیش می آمد عصبانی شده و چاره ای غیر از دستور به **مسموم نمودن امام** نمی بیند و با زهر امام را به **شهادت** میرساند.

**جنبش زیدیه** زید بن علی، از دیگر برادران، والا مقامتر بود و به پرهیزکاری و شجاعت شهرت داشت او به انتقام خون حسین علیه السلام و امر به معروف و نهی از منکر علیه بنی امیه قیام مسلحانه کرد و در ۴۲ سالگی به شهادت رسید وی تصمیم داشت بعد از پیروزی امامت را به برادرش امام باقر علیه السلام تحویل دهد.

گرچه نهضت زید و قیامهای دیگری نیز که در این دوره به وجود آمد، از جهت ظاهری به نتایجی نرسید، ولی این قیامها و اقدامها در تاریخ تشیع

موجب تحرک و بیداری و بروز فرهنگ شهادت علیه دستگاه جور به شمار آمده و خون پاک شیعه را در جوشش و غلیان نگهداشته و خط شهادت را در تاریخ شیعه ادامه داده است .

جنبش زیدیه تا ۸۰ سال ادامه داشت مثل یحیی بن زید در طبرستان. امام هرچند بر اساس حفظ مصالح مهمتر قیام نکرد ولی به تقویت قیام های زمان خود، میپرداخت و در پشت سپر تقیه، انقلابیون را رهبری میکرد. امام از قیام های که رنگ و بوی خونخواهی عاشورا را داشت غیر مستقیم تأیید میکرد.

امام قیام زید را پیش بینی کرد و تأیید نمود، همچنین : **(مختار علیه ولید و هشام؛ زید علیه هشام؛ کمیت شاعر علیه مروان)** بعضی از شیعیان بخصوص زیدیه فقط قیام کننده با شمشیر را امام میدانستند در غیر این صورت او را قبول نداشتند،

یکی از مشکلات امام علیه السلام همین بینش بود. کلیه قیام ها غیر از قیام طبرستان حاصلی نداشت مانند نفس زکیه و برادرش ابراهیم و قیام شهید فخر .

اما بدین خاطر که نفس شخصیت امام و سیر تعلیمات او در ابعاد و مرزهای مختلف بر ضرر حکومت بود، مورد اذیت و ایذاء دستگاه قرار میگرفت.

در عین حال امام هیچگاه از اهمیت تکلیفی شورش (علیه دستگاه) غافل نبود، و از راه دیگری نیز آن را دامن میزد و آن راه، تجلیل و تأیید برادر شورشیاش زید بن علی بن الحسین بود.

امام میفرمود : خداوندا پشت من را به زید محکم کن .

## سفارشات امام باقر علیه السلام برای اصلاح فرمانروایان

امام باقر علیه السلام از هر فرصت مناسب برای اصلاح فرمانروایان و رفتار آنان با امت اسلامی بهره می جست و از ارشاد آنان در جهت منافع اسلام و مردم رویگردان نبود. در میان خلفای معاصر حضرت، عمر بن عبدالعزیز در رعایت برخی اصول انسانی و پندشنوی بهتر بود و کینه و عداوتی را که خلفای پیشین با علویان داشتند نداشت.

امام باقر علیه السلام در سفارشات خود به او چنین فرمود ای عمر! دنیا بازاری از بازارها است که گروهی، با سود از آن خارج می شوند و گروهی دیگر با زیان آن را ترک می گویند...

گروهی از مردم که اکنون سرای دنیا را ترک گفته اند، روزگاری چون ما و در شرایط ما بودند، ولی به دنیا مغرور شدند تا اینکه مرگ بر سر آنان سایه افکند. آنان دنیا را ترک گفتند: در حالی که ملامت می شدند، زیرا برای آخرت خویش، از آنچه دوست می داشتند، چیزی ذخیره نساختند و خود را از آنچه نگران و منزجر بودند، مصونیت نبخشیدند.

دستاوردها، ثروت و ذخایر آنان را دیگران میان خود تقسیم کردند؛ بی آنکه از گردآورنده آن یادی بکنند و وی را بستایند.

آری این گروه به سوی خدا رهسپار شدند که عذر و بهانه تراشی های ایشان را نمی پذیرند. اکنون به خدا سوگند! سزاوار است در رفتار پیشینیان بیندیشیم و ارزش هایی را که انجام داده اند، و ما به حال آنان غبطه می خوریم و آرزو می کنیم ای کاش ما هم مانند آنها بودیم در برنامه زندگی خود جای داده،

بدان ها عمل کنیم و کارهایی را که آنان انجام داده و ما آنها را ضد ارزش و مایه گرفتاری ایشان می شناسیم، از برنامه زندگی خود حذف کرده، از آن اجتناب ورزیم . پس تو (ای عمر بن عبدالعزیز که اکنون بر مردم حاکمی) خدا را در نظر بگیر و تقوا داشته باش و دو چیز را در قلبت بگنجان. ببین که هنگام ملاقات پروردگار، دوست داری چه چیزی همراه تو باشد، پس همان را برای آخرت پیش فرست و ببین که از همراه داشتن چه چیزی در پیشگاه خداوند، ناخشنود خواهی بود، سعی کن آن چیزها را پیش نفرستی و به جای آن ذخایر ارزشمند را تدارک ببینی . در پی کالایی نباش که دیگران پیش از تو آنها را به دست آورده و از آن بهره ای نبرده اند. گمان نکن، آنچه برای دیگران، مایه کسادی است، برای تو رواج می آورد . ای عمر بن عبدالعزیز! تقوایی الهی داشته باش (و خویش را از مخالفت با دستورهای خداوند دور بدار) درها را بر روی مردم باز بگذار و حجاب ها و موانع را از پیش پای مردم بردار تا با تو به راحتی تماس بگیرند. ستمدیدگان را یاری ده و حقوق ضایع شده را به صاحبانش بازگردان.

امام باقر علیه السلام چنین ادامه داد : هرکس سه ویژگی داشته باشد، ایمانش به خداوند کامل خواهد بود. عمر بن عبدالعزیز تا این عبارت را شنید، دوزانو نشست و گفت : آن ویژگی ها کدامند؟ امام فرمود : هرگاه انسان از زندگی راضی و سرخوش بود، شادمانی ها او را به مسیر باطل نکشانند هنگامی که خشمگین شد، خشم او را از مسیر حق بیرون نسازد، و هنگامی که قدرتی یافت، به حقوق دیگران

دست درازی نکند. این سخنان چنان عمر بن العزیز را تحت تأثیر قرار داد که تصمیم گرفت حق غصب شده اهل بیت، یعنی فدک را دوباره به ایشان بازگرداند و همان جا دوات و کاغذ طلبید و فرمان استرداد فدک را به اهل بیت علیهم السلام صادر کرد. (خصال شیخ صدوق باب ۳)

## گوشه‌هایی از اخلاق فردی و اجتماعی امام باقر علیه السلام:

۱. همیشه به یاد خدا بود، در همه حال نام خدا بر لب داشت، نماز زیاد می‌خواند و چون سر از سجده برمی‌داشت، سجده گاهش از اشک چشمش تر شده بود.
۲. آن گاه که به سفر حج می‌رفت، چون به حرم می‌رسید، غسل می‌کرد کفشهایش را در دست می‌گرفت و مسافتی را پیاده می‌رفت و چون وارد مسجد الحرام می‌شد به کعبه نگاه می‌کرد و با صدای بلند می‌گریست
۳. چون غمگین می‌شد زنان و کودکان را جمع می‌کرد، او دعا می‌کرد و آنها آمین می‌گفتند.
۴. یارانش را به همدردی و برادری و نیز یاری مسلمانان سفارش می‌کرد و می‌فرمود: دوست داشتنی‌ترین کارها نزد خدا این است که مسلمانی شکم مسلمانی را سیر کند، غمش را بزداید و دینش را ادا کند
۵. با همه مهربان بود. حتی با کسانی که نسبت به او رفتار بدی داشتند از بدکاران در می‌گذشت، اگر نیمه شب مهمانی می‌رسید با مهربانی در به رویش باز می‌کرد و در باز کردن بار و بنه‌اش به او کمک می‌کرد، در تشییع جنازه مردم عادی شرکت می‌کرد، لغزش‌های یاران را نادیده می‌گرفت و می‌فرمود: اصلاح امور زندگی و روش برخورد با مردم چون پیمان‌پری است که دو سوم آن زیرکی و یک سوم آن گذشت است

۶. از تحقیر مسلمانان نهی می‌کرد. در امر اصلاح جامعه و جلوگیری از فساد و تنبیه بدکاران ، تلاش می‌کرد . یارانش را به کار و کسب تشویق می‌کرد.

۷. غذا را با **بسم الله** آغاز و با **الحمد لله** ختم می‌کرد و آنچه را در اطراف سفره ریخته بود اگر در خانه بود بر می‌داشت و اگر در بیابان بود برای پرندگان و می‌نهاد.

۸. فرمود : کمک به خانواده یک مسلمان و سیرکردن شکمشان و پی‌نیاز کردن آنها از مردم برایم از هفتاد حج بهتر است. به سیر کردن شکم مردم خیلی اهمیت می‌داد و سیرکردن یک نفر نزد وی از آزاد کردن یک بنده بهتر بود

۹. هر روز جمعه یک دینار صدقه می‌داد و می‌فرمود : نیک و زشت و صدقه روز جمعه دوچندان می‌شود. و نیز می‌فرمود : نیکی، فقر را می‌زداید و بر عمر می‌افزاید و از مرگ بد پیشگیری می‌کند. پیوسته یارانش را به همدردی و دستگیری یکدیگر سفارش می‌کرد و می‌فرمود : چه بد برادری است، برادری که چون غنی باشی همراهت باشد و چون فقیر شوی تو را تنها بگذارد. و می‌فرمود : برادری آن گاه کامل است که یکی از شما دست در جیب رفیقش کند و هر چه می‌خواهد برگیرد.

ابوجعفر امام محمد باقر علیه السلام متولی صدقات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و علی امیرالمؤمنین علیه السلام و پدر و جد خود بود و این صدقات را بر بنی هاشم و مساکین و نیازمندان تقسیم میکرد ، و اداره آنها را از جهت مالی به عهده داشت.

### **امام باقر علیه السلام و دفع شبهات دینی**

امام باقر علیه السلام در مقام بزرگ پاسدار دین در مناظراتی با سران فرقه های مختلف، پوچی عقاید منحرفشان را آشکار می‌کرد و استوارانه از پایگاه های فکری و عقیدتی شیعه دفاع می‌کرد .

۱. **فرقه مُرجئه** این فرقه در پایان نیمه اول قرن اول هجری پدید آمد. آنان بر این باور بودند که مرتکب گناهان کبیره، همیشه در دوزخ نمی ماند، بلکه کار او را به خدا وا می گذاشتند. به این دلیل آنان را مرجئه می خواندند که نیت را کافی می دانستند و بر این باور بودند که خدا نیز بر آن بسنده می کند و عذابشان نخواهد کرد. این نزاع بستر سرکشی و فساد را برای حکمرانان مهیا کرد تا هر چه می خواهند بکنند و سرانجام کار را به خدا وا گذارند؛ زیرا که معصیت و گناه هیچ آسیبی به ایمان نمی رساند. از این رو، حکمرانان خلفای بنی امیه تلاش زیادی در تقویت پایگاه های اعتقادی مرجئه کردند که از آنان «حجاج بن یوسف ثقفی» را می توان نام برد. این فرقه از چهار گروه تشکیل شده که عبارت اند از: «یونسیه»، «عبدیه»، «فسانیه» و «ثوبانیه» که هر یک اعتقادات خاص خود را دارند. این فرقه در دوره امامت امام باقر علیه السلام نیز به فعالیت خود ادامه داد. امام با اتخاذ موضعی تند و آشکار با آنان مخالفت کرد و هر جا سخنی از آنان به میان می آمد، آنان را لعن و نفرین می کرد و می کوشید با بهره گیری از این شیوه، محدوده اعتقادی درست شیعه را در زمینه های مختلف از این فرقه جدا کند؛ زیرا آنان با افراشتن علم اعتقادات منحرف خود، سبب گمراهی پیروان اهل بیت علیهم السلام می شدند و این به دلیل معاشرت زیاد آنان با دیگر شیعیان بود. به عنوان نمونه، در گفتگوی «عبدالله بن عطاء» با امام علیه السلام، سخن این گروه پیش می آید و عبدالله اعتقاد آنان را در مورد وقت بر پا داشتن نماز ظهر بیان می دارد.

امام با توضیح مسئله، نظر مرجئه را رد می کند و می فرماید: پروردگارا، پیروان گروه مرجئه را از رحمت خود دور فرما که آنان دشمنان ما در دنیا و آخرت هستند.



۲. **فرقه های جبریه و قدریه** جبریه بر این باورند که انسان از خویش هیچ گونه اختیاری ندارد و مجبور است. در مقابل آن، فرقه قدریه برآنند که هر بنده‌ای به وجود آورنده فعل خود است و خدا، کار او را به خودش وانهاده و حتی در اسباب کار یا انگیزه آن هم مختار است و درست در مقابل جبریه قرار دارند. این دو مسلک نیز در زمان خلافت امویان و در دوران حکمرانی معاویه به وجود آمدند و نزاع این دو، در تاریخ، پیشینه‌ای دراز دارد و در دوران حکمرانی «معاویه بن یزید» و «یزید بن ولید» به اوج خود رسید. امامیه، مشربی خلاف این دو نظر را پذیرفتند که توسط امامان شیعه تبیین شد.

امام باقر علیه السلام نیز، در این زمینه بسیار کوشید و با پیروان این دو نظر به شدت برخورد کرد. ایشان در ردّ نظریه قدریه و جبریه فرمودند: پروردگار بر آفریدگان خود مهربان‌تر از آن است که آنان را به گناه وا دارد و سپس بر آن عذابشان نماید (ردّ دیدگاه جبریه)

و او عزیزتر از آن است که اراده انجام کاری را بکند و آن محقق نگردد. (ردّ دیدگاه قدریه) ایشان در پاسخ به این که آیا مشرب سومی هم وجود دارد، می‌فرمود: آری، **لَا جَبْرَ وَ لَا تَفْوِیضَ وَلَکِنْ أَمْرٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ**؛ نه جبر و نه تفویض بلکه امری میان آن دو مورد تأیید است.

فرد پرسش کننده دوباره پرسید: امر بین امرین چیست؟ امام برای روشن‌تر شدن مطلب، آن را در قالب مثالی برای او توضیح داد و فرمود: **مَثَلُ ذَلِكَ رَجُلٌ رَأَيْتَهُ عَلَى مَعْصِيَةٍ فَنَهَيْتَهُ فَلَمْ يَنْتَهُ فَرَكَّتْهُ فَفَعَلَ تِلْكَ الْمَعْصِيَةَ فَلَيْسَ حَيْثُ لَمْ يَقْبَلْ مِنْكَ فَرَكَّتْهُ كُنْتَ أَنْتَ الَّذِي أَمَرْتَهُ بِالْمَعْصِيَةِ**؛ مثل آن به کسی می‌ماند که می‌بینی به گناهی مشغول است و او را نهی می‌کنی اما او دست از گناه بر نمی‌دارد. پس او

را رها می‌کنی و او نیز آن گناه را مرتکب می‌شود پس چون او نهی را از تو نپذیرفته و تو نیز او را رها کردی نمی‌توان گفت که تو او را به گناه وا داشته‌ای.

**۳. فرقه خوارج** این گروه نیز پس از داوری بین امام علیه السلام و معاویه در جنگ صفین پدید آمد. هنگام بازگشت امام علیه السلام از صفین به کوفه، عده‌ای از لشکریان بر او شوریدند و حکمیت را بر خلاف اسلام دانستند و شعار **لا حکم الا لله** سر دادند. آنان امام علیه السلام، معاویه، عثمان و حکمین را کافر شمردند؛

زیرا آنان، عملکرد امام علیه السلام و ... را گناه کبیره دانستند و مرتکب گناهان کبیره را کافر می‌دانستند و ریختن خونشان را مباح بر می‌شمردند. آنها دشمنان آشقی ناپذیر بنی امیه، زمین‌داران بزرگ و مخالف وجود املاک خصوصی بودند و با اصل «مخلوق بودن قرآن» به شدت مخالف بودند. آنان در طول تاریخ، رفتاری نابخردانه با امامان شیعه داشتند. در زمان امامت امام مجتبی علیه السلام، امام را به خاطر صلح با معاویه بسیار سرزنش کردند. در دوران امامت امام باقر علیه السلام نیز مناظراتی بین آنها و امام در گرفت. امام در ردّ مبانی و باورهای اعتقادی‌شان، آنان را خُسران زده‌ترین آفریدگان خدا دانسته که دنیا و آخرت خود را تباه کرده‌اند. و به اصحاب خود می‌فرمود: به این پیمان گریزان (خوارج) بگویید: چگونه بر جدایی از علی علیه السلام کردن نهادید، با وجود این که خونتان را پیش‌تر در راه فرمان‌برداری از او ارزانی داشتید و در خشنود کردن خدا بر هم پیشی می‌گرفتید؟ و اگر به شما گفتند که ما بر حکم الهی گردن نهاده بودیم و شعار **لا حکم الا لله** سر دادند، در پاسخ بگویید: مگر خدا حکمیت را در دین خود نپذیرفته است؟

و مگر آن را به داوری دو نفر در این آیه وانگذاشته که فرمود: **فَابْعَثُوا حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِ وَ حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا**؛ هرگاه میان زن و شوهر

اختلاف افتاد یک نفر از جانب شوهر و یک نفر از جانب زن به عنوان داور بر انگیزید تا اگر اصلاح را خواستند، خدای بین آنان وفاق ایجاد کند. آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله در ماجرای «بنی قریظه»، «سعد بن معاذ» را داور معرفی نکرد تا بر آنچه مورد پذیرش خداست، حکم کند. آیا نمی‌دانید که امیرالمؤمنین علیه السلام با این شرط حکمیت را پذیرفت که آن دو حگم بر اساس کتاب خدا حکم کنند و از آن فراتر نروند؟ آیا نگفت که اگر حکم آنها بر خلاف کتاب خدا باشد نخواهد پذیرفت؟ وقتی داوری به پایان رسید، به علی علیه السلام گفتند: کسی را داور خود ساختی که بر ضد تو حکم داد. آیا امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: من به داوری کتاب خدا تن در دادم، نه داوری یک شخص؟ حال باید گفت، در کجای این حکمیت انحراف از حکم قرآن است؟ و این در حالی است که امام علیه السلام فرموده بود که حکمی را که خلاف قرآن باشد نخواهد پذیرفت. اتهام آنان به امیرالمؤمنین علیه السلام پوچ و بی‌اساس است.

**در مناظره دیگری** نیز یکی از بزرگان خوارج که به برتری امیرالمؤمنین علیه السلام اقرار داشت، او را به کفر پس از ایمان در فرمان‌برداری از خدا و رسولش متهم کرد. امام باقر علیه السلام به او فرمود: آیا آن روز که خدا علی علیه السلام را دوست داشت، نمی‌دانست که او روزی به دست یکی از اهل نهروان (خوارج) کشته می‌شود؟ مرد خارجی پذیرفت. امام پرسید: آیا محبت خدا به علی علیه السلام از روی فرمان‌برداری او از دستورهای خدا بود یا به خاطر گناه و سرکشی؟ مرد گفت: پیداست که از روی بندگی و اطاعت علی علیه السلام بوده است. امام فرمود: پس حال که علی علیه السلام از روی اطاعت و فرمان‌برداری مورد محبت خدا واقع شده و خدای او را دوست می‌داشت، واضح است که تمامی اعمالش مورد پسند خدا بوده است اینک برخیز و برو! مرد خارجی که در میدان بحث و مناظره با امام به سادگی شکست خورده

بود، زیر لب گفت : **اللّٰهَ اَعْلَمَ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ** خدای بهتر می‌داند که رسالت خود را کجا قرار دهد. پروردگار بر آفریدگان خود مهربان‌تر از آنست که آنان را به گناه وا دارد و سپس بر آن عذابشان نماید.

**۴. فرقه غلات** غلات به معنای «گزافه گویان» است. ایشان فرقه ای از شیعه هستند که درباره امامان خود گزافه‌گویی کرده و آنان را تا سر حد خدایی رسانیده اند و یا قایل به حلول جوهر نورانی الهی در امامان خود شده اند یا به تناسخ قایل گردیده اند. آنان چند دسته شدند، برخی گفتند امام علیه السلام و بعضی از امامان شیعه، خدا هستند و برخی دیگر از آنان گفتند که ایشان پیغمبرند. جای شگفتی ندارد که ریشه عقاید آنان را در مذاهب حلولیه و تناسخیه مثل یهود و نصارا و یا از خرّم دینی و مزدکی بدانیم؛ زیرا جزیره العرب و سرزمین بین النهرین و شامات پیش از ظهور اسلام، کانون قبیله های مختلف عرب و غیر عرب بوده و نیز برخوردگاه عقاید و ادیان گوناگون بوده است و نشانه های آشکاری از عقاید و دیدگاه‌های آنان در برخی فرق اسلامی دیده می‌شود.

امام باقر علیه السلام با اتخاذ موضعی صریح و شفاف به رویارویی با اندیشه‌های منحرف آنان پرداخت. روزی امام باقر علیه السلام در میان جمعی از شیعیان خود رو به آنها کرده و فرمود : ای جماعت شیعه! میانه رو باشید تا تندروان (غلات) از تندروی خویش پشیمان شوند و به شما اقتدا کنند و جویندگان راه حقیقت به شما ملحق گردند. در این لحظه مردی از میان جمعیت برخاست و پرسید : تندروان کیانند؟ امام فرمود: آنان کسانی هستند که به ما اوصاف و عناوینی را نسبت می‌دهند که ما خودمان آن را برای خویش قائل نشده‌ایم.

آنان از ما نیستند و ما هم از ایشان نیستیم... به خدا سوگند ما از سوی خدا آزادی مطلق نداریم و بین ما و خدا خویشاوندی نیست و بر خداوند حجّتی بر ترک تکلیف نخواهیم داشت. ما به پروردگار، جز به وسیله اطاعت و بندگی او تقرب نمی‌جوئیم. هر یک از شما مطیع خداوند باشد، ولایت و محبت ما برای او سودمند است و کسی که اهل معصیت باشد، ولایت ما سودی به حالش ندارد. پس بر حذر باشید از فریفتن خویش و فریب خوردن از غلوّکنندگان. از جمله سردمداران این گروه، فردی به نام «ابو منصور عجلی» بود که خود را پس از شهادت امام باقر علیه السلام جانشین ایشان معرفی کرد. او بر این باور بود که نبوت ختم نشده است و ائمه پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، از امیرالمؤمنین علیه السلام تا امام باقر علیه السلام، از پیامبران الهی هستند و پس از آنان پیامبری به وی رسیده و تا شش پشت از فرزندان او همگی پیامبر خدایند و آخرین پیامبر، قائم آخر الزمان می‌باشد که ششمین فرزند اوست.

در ذیل آیه شریفه **وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَّرْكُومٌ** می‌گفت: علی علیه السلام همان ابری است که از آسمان فرو افتاده است. و سپس آیه را در شأن خود دانست و گفت: من همان پاره ابری هستم که خدا افتادن آن را از آسمان وعده داده است. پروردگار مرا به آسمان‌ها فراخواند و دست بر سر من کشید و گفت: فرزندم بر زمین نازل شو و پیام‌های مرا به مردم برسان و سپس من به زمین هبوط کردم. وی پس از چندی با برخورد شدید امام باقر علیه السلام روبرو شد و امام او را طرد کرد. وی از ادعای نبوت دست برداشت؛ اما داعیه امامت بلند کرد.

از دیگر چهره‌های منحرف و پیشوایان فرقه غلات «بیان تَبَّان» (کاه فروش) است که امیرالمؤمنین علیه السلام را خدا می‌انگاشت.

**۵. فرقه مغیره** آنان پیروان «مغیره بن سعید عجلی» و فرقه ای از غلات بودند که اعتقاد به رؤیت و تجسیم و نیز امامت او پس از امام باقر علیه السلام داشتند و می گفتند او منجی آخرالزمان است؛ نمی میرد و ظهور خواهد کرد. هنگامی که مغیره به قتل رسید، در بین یاران و پیروانش اختلاف افتاد و دسته ای از آنان در پندار انتظار ظهور او و رجعتش باقی ماندند و دسته ای دیگر قائل به انتظار ظهور امام باقر علیه السلام شدند. او فتاوی عجیبی در احکام دین از خود صادر کرد. مغیره در ابتدا قائل به امامت امام باقر علیه السلام بود ولی پس از مدتی، به غلو روی آورد و به خداوندی امام باقر علیه السلام معتقد شد.

**مبارزه با اندیشه های خطر آفرین یهود :** فتنه انگیزی یهودیان، سرسخت ترین دشمنان اسلام، از بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آغاز شد، مبارزه با اندیشه خطر آفرین یهود و شناساندن خط توطئه ای که برای خدشه دار کردن اسلام ترسیم کرده بودند، یکی از تلاش های دراز مدت و گسترده امام باقر علیه السلام را به خود اختصاص داد. یهودیانی که در محیط زندگانی مسلمانان می زیستند، آنان که اسلامی ظاهری آورده بودند و یا هنوز بر آیین یهود پا می فشردند، تلاش می کردند تا قبله خود، بیت المقدس را برتر از قبله مسلمانان جلوه دهند و در این باره کوشش بسیار می کردند. امام می فرمود نگرستن به خانه خدا عبادت است؟ در این لحظه مردی از قبیله «بُجَلِیة» به نام «عاصم بن عمر» وارد شد و به امام گفت : کعب الاحبار می گوید : کعبه هر صبح در برابر بیت المقدس سجده می آورد. امام فرمود : نظر تو در مورد سخن کعب الاحبار چیست؟ گفت : راست گفته است. امام فرمود : تو و کعب الاحبار هر دو دروغ می گوئید. و امام خشمگین شد و فرمود : خداوند خانه ای به بلند مرتبگی این خانه و به کعبه اشاره کرد قرار نداده و هیچ جایی را بسان آن گرامی نداشته است.

## مبارزه امام باقر علیه السلام با تحریف احکام اسلام

**دوران سازندگی فکری و تشکیلاتی** دعوت شیعی که چند سالی بر اثر حادثه کربلا و حوادث خونین پس از آن مانند حادثه **حرّه** و حادثه **توآیین** و سختگیری های خلفا، متوقف مانده بود و جز در پوششهای بسیار ضخیم ارائه نمیشد، اکنون در بسیاری از اقطار کشورهای اسلامی، مخصوصاً در عراق و حجاز و خراسان، ریشه دوانیده و قشر وسیعی را به خود متوجه ساخته و حتی در دایره ای محدودتر بصورت یک پیوند فکری و عملی که میتوان از آن به یک «تشکیلات حزبی» تعبیر کرد، در آمده است. آن روزی که امام سجاد میفرمود: در همه حجاز، دوستان و علاقه مندان ما به ۲۰ نفر نمی‌رسند، سپری شده و اکنون هنگامی که امام باقر علیه السلام به مسجد پیامبر در مدینه وارد میشود، جماعت انبوهی از مردم خراسان و دیگر مناطق، گرد او را میگیرند و از مسائل فقهی سؤال میکنند. کسانی چون طاووس یمانی و قتاده بن دعامه و ابوحنیفه و دیگران که رجال نام آور دانش دین و البته در غیر جهت گیری امامت و شیعه به شمار می آیند، آوازه دانش وسیع امام را شنیده و برای استفاده و یا برای احتجاج و مجادله، به او روی می‌آورند.

شاعری چون **کمیت اسدی** با آن زبان فصیح و هنر سرشار، مهم ترین اثر هنری اش قصیده هایی است به نام «هاشمیات» که دست بدست و زبان بزبان می‌گردد و مردم را با حق آل محمد و فضل دانش و ارج معنوی آنان آشنا می‌سازد. **کمیت شاعر** مردی آزادی خواه و شجاع که از طرف بنی امیه تحت تعقیب بود و به مدح پیامبر و امامان علیهم السلام راستین می پرداخت. فقط یکبار به توصیه امام صادق علیه السلام تقیه را رعایت و به مدح ظاهری خلیفه پرداخت.

ولی همیشه سرودهایش در مدح امام حسین علیه السلام و خاندان نبوت بود. هنگامی که دستگیر میشود ۸ نفر جلاد شمشیرهای خود را در شکم او فرو میزنند و در حالیکه سروده‌ی **هدفم دفاع از حریم آل محمد** را میخواند، به دستور هشام به شهادت میرسد. از سوی دیگر خلفای مروانی بدان جهت که پس از دوران اقتدار ۲۰ ساله عبدالملک بن مروان مرگ به سال ۸۶ و فرو کوفتن همه سرهای داعیه دار و فرو نشانیدن همه شعله‌های مخالفت، احساس امن و رضایت میکنند، و هم بدان جهت که متاع آسان به دست آمده خلافت را مانند گذشتگان خود قدر نمیدانند، و هم نیز به جهت سرگرمی‌هایی که معمولاً لازمه آن جاه و جلال است، چندان به کار تشیع نمیپردازند و در نتیجه، امام و یارانش تا حدودی از تعرضهای آنان در امانند.

باری، اوضاع از چندین جهت به سود امامت و تشیع تغییر یافته؛ پس قهراً میتوان نتیجه گرفت که امام باقر علیه السلام در دوران امامت خود، گامی پیش رفته و تلاش و مجاهدت شیعی را به سمت آخرین گام، مرحله‌ای فراتر برده و همین است که شاخصه دوران امامت امام باقر علیه السلام را تشکیل میدهد. مبارزه آن حضرت با تحریف در معارف اسلامی و احکام اسلامی؛ از همیشه پیش از زمان آن حضرت، مشروح تر و مبسوط تر و گسترده تر انجام شد.

**مبارزه با تحریف** مقصود از مبارزه با تحریف این است که دین مقدس اسلام اساساً با معارف و احکامی که دارد و با آیات قرآن برای جامعه اسلامی یک خصوصیتی را و شرایطی را مقرر کرده، بلکه برای دنیای انسانی و زندگی بشر که اگر مردمی آن معارف را بدانند و به آن پایبند باشند، ممکن نیست در جامعه‌ای که بنام اسلامی وجود دارد، بعضی چیزها را تحمل کنند. مثلاً حکومت ستمگران را، یا حکومت فساق و فجار را، یا حکومت از دین بی خبرها را تحمل نمی‌کنند.



تبعیض را و تقسیم غیرعادلانه ثروت در جامعه را قهرا تحمل نمی کنند و بسیاری از این فسادهایی که در جوامع اسلامی هست، این با احکام اسلامی و با نظام اسلامی سازگار نیست.

بعضی از سلاطین و زمامدارانی که بعنوان خلافت پیغمبر بر سر کار آمدند مثل بنی امیه و مروانیه اینها به هیچ وجه شایسته آن نبودند که بر جامعه اسلامی حکومت کنند و در دوران زمامداری خودشان انواع فسق و ظلم و فساد و تبعیض و جهل و خلاصه انحرافهای گوناگون وجود داشت. اگر قرار بود احکام اسلامی و آیات قرآنی همانطوری که هست، برای مردم تبیین بشود، امکان ادامه حکومت و زمامداری و قبضه کردن قدرت برای اینها نبود؛ این بود که دست به تحریف می زدند. حالا تحریف را هم از چندین راه انجام می دادند

بعضی از فقها و علما و محدثین و قرا و چهره های موجه و اینها را می فریفتند و در کنار خود نگاه می داشتند، به آنها پول می دادند یا آنها را می ترساندند. بعضی را با طمع، بعضی را با ترس وادار می کردند که همان چیزی را که مورد علاقه آنهاست در بین مردم ترویج کنند. لذا اگر به تاریخ یکی دو قرن اول اسلام نگاه شود، یک منظره ی عجیبی است؛ اینقدر چهره معروف قدس و تقوی و علم، در خدمت حکام و زمامداران جور بودند و یک احکام عجیب و غریبی را بنام اسلام اینها بخورد مردم دادند.

یک راه تحریف این بود که خود خلفا وقتی که بر اریکه قدرت تکیه می زدند و احساس می کردند که هرچه بگویند مردم مجبورند از آنها قبول کنند؛ یک حرفی را، یک فکری را، یک مبنایی را همینطوری مطرح می کردند به نام اسلام و به صورت فرهنگ رایج در می آوردند،

و این در همه جای دنیای اسلام گفته می شد، همیشه تکرار می شد، دهان بدهان می گشت، تا می شد ذهنیت مردم. مثل اینکه بعضی از سرداران دستگاه عبدالملک مثل حجاج و اینها معتقد بودند یا اینجور اظهار می کردند که خلافت از نبوت بالاتر است؛ این کلاهی بود برای سر آنها بسیار گشاد و لباسی بود به قامت آنها بسیار ناساز و بی اندام و غصب کرده بودند این عنوان را، اما به اینهم اکتفا نمی کردند، یک چنین تحریف هایی در دین واقع شده بود، و عامل اصلی ادامه سلطه بنی امیه و بنی عباس و مانع اصلی حکومت حق اسلامی همین فرهنگ غلطی بود که بر ذهنهای مردم حاکم بود. (شرح النهج البلاغه ج ۴ ص ۱۰۴ بحارالانوار ج ۴۶)

حالا ائمه علیهم السلام می خواهند حکومت اسلامی درست را بر سر پا کنند؛ می خواهند نظام علوی را برقرار بکنند، چه باید بکنند؟ اولین کار این است که ذهنیت مردم را عوض کنند؛ فرهنگ به اصطلاح اسلامی ضد اسلامی را که در ذهن مردم رسوخ کرده، از آنها بگیرند و جای آن را با فرهنگ خوبی و صحیحی و قرآن حقیقی و توحید واقعی جایگزین کنند؛ این همان **مبارزه فرهنگی** است. مبارزه فرهنگی این است که سعی کنند ذهنیت مردم را و فرهنگ حاکم بر ذهنهای مردم را عوض کنند، تا راه را برای حکومت الهی هموار کنند و راه را بر حکومت طاغوتی و شیطانی ببندد و امام باقر این کار را شروع کرد.

**باقرالعلم الاولین** یعنی این؛ حضرت شکافنده حقایق قرآنی و دانشهای اسلامی بود. واقعا قرآن را برای مردم تبیین می کرد. لذا بود که هرکسی که نفس امام باقر علیه السلام به او می خورد و او وابسته نبود، سر سپرده نبود، این یقیناً نسبت به وضع حاکمیت زمان، نظرش برمی گشت، لذا بسیاری از مردمی که افراد متوسطی هم بودند در زمان امام باقر گرایش پیدا کردند به مکتب اهل بیت، به مکتب امامت، به همان چیزی که در عرف رایج امروز ما به او تشیع گفته می شود.

تشیع یعنی این، یعنی پیروی از مکتب اهل بیت علیهم السلام برای ایجاد بعنوان **اصحاب السّر**، راز داران بود.

رازداران چه کسانی اند؟ همین افرادی هستند که در گوشه و کنار دنیای اسلام، در همه جا اینها حضور دارند، و راهنمایی و دستگیری و هدایت و خلاصه اشباع ذهنهای مردمان مستعد و علاقه مند به عهده ی اینهاست. دستگاه هم هر وقت اینها را پیدا می کرد، اینجور افراد را زیر سختترین فشارها قرار می داد.

پدرش امام سجاد علیه السلام در آخرین لحظات عمر، او را به پیشوایی شیعه و جانشینی خود برمیگزیند و این منصب را برای او در حضور دیگر فرزندان و وابستگانش مسجّل میکند. صندوق را که به زبان روایات، انباشته از دانش یا حاوی سلاح رسول الله است، بدو نشان میدهد و میفرماید: ای محمد! این صندوق را به خانه ات ببر. سپس خطاب به دیگران میگوید: در این صندوق از درهم و دینار چیزی نیست، بلکه انباشته از علم است (بحارالانوار/ج ۴۶ /ص ۲۲۹) و گویا بدین ترتیب و با این زبان، میراث بر رهبری حاکمیت حقیقی اسلام، برای اعلاّی حقیقی کلمة قرآن و برای روشن کردن و پیاده کردن معارف قرآنی در میان مردم. هرکسی که امام باقر علیه السلام با او ارتباط پیدا می کرد و مطالب را به او می گفت ذهنیت او تغییر پیدا می کرد و عوض می شد.

**منابع :** دائرة المعارف الشیعیّة العامّة، ج ۱۷، معارف و معاریف، ج ۹، فرهنگ فرق اسلامی، بحارالانوار، ج ۴۶، موسوعة الملل و النحل، دائرة المعارف الشیعیة العامة، ج ۱۴، معارف و معاریف، ج ۸، اصول کافی ج ۱ طبرسی، الاحتجاج ج ۱ قاموس الرجال، ص ۵۲۴. اختیار معرفة الرجال، ج ۱

## امام صادق علیه السلام

امام صادق علیه السلام در سال ۸۳ در روزگاری پر حادثه و آشفته متولد شدند و تا ۱۲ سالگی با جدش امام سجاد علیه السلام همراه بودند و مدت ۱۹ سال با پدر زندگی کرد و توانست به مقدار لازم از خرمن دانش این دو بزرگوار، خوشه چینی نماید.

نام امام در حدیث لوح آمده (اسامی ۱۲ معصوم که خداوند آن را به پیامبر در روز ولادت امام حسین علیه السلام هدیه داده و بعد به حضرت زهراء (سلام الله علیها) سپرده و سپس به جابر تحویل گردیده و او هم مطرح کرد)

امام علیه السلام به خاطر درستی و راستگویی حدیث **صادق** لقب گرفتند ایشان دارای ۱۰ فرزند و یکی از آنها اسماعیل بود، که در زمان حیات پدر فوت کرده و امام جسد او را به مردم آشکار نموده ولی عده ای او را، امام دانسته و به **اسماعیلیه** معروف شدند.

امام صادق در سال ۱۱۴ هجری قمری پس از شهادت پدرش در سن ۳۱ سالگی به امامت رسید. در آغاز امامت حضرت حتی بستگان حضرت حاضر به قبول امامت ایشان نبودند، لذا حضرت از راههائی کوشیدند آنها را به قبول صحیح و ادار سازند و در این زمینه به اذن خداوند معجزاتی نیز انجام دادند.

دوران امام جعفر صادق علیه السلام در میان دیگر دورانهای ائمه اطهار، دورانی منحصر به فرد بود.

امام باقر علیه السلام در مناسبتهای مختلف به امامت و ولایت فرزندش جعفر صادق علیه السلام تصریح فرموده و شیعیان را پس از خودش به پیروی از او فرا می خواند. لذا احادیث، زیادی مبنی بر نص امامت حضرت صادق علیه السلام نقل شده است

در سفر حج بعد از گفتن **لبیک** ناگهان صدایش در گلو مانده، میفرمایند از آن هراس دارم که از جانب خدا بشنوم **لا لبیک لا سعیدیک**. و حضرت شاهد فعالیت‌های پدر خویش در نشر معارف دینی و تربیت شاگردان وفا دار و با بصیرت نیز بود.

از آغاز امامت، هشام پسر عبد الملک، ولید پسر یزید (ولید دوم)، یزید پسر ولید (یزید سوم)، ابراهیم پسر ولید و مروان پسر محمد، و دو تن از عباسیان ابو العباس، عبد الله پسر محمد معروف به سفاح و ابو جعفر پسر محمد معروف به منصور بر حوزه اسلامی حکومت داشته اند. و پایان امامت، با دوازدهمین سال از حکومت ابو جعفر منصور (المنصور بالله) مشهور به دوانیقی مصادف بوده است. هشام بن عبد الملک مدتی طولانی تر و بقیه مروانیان یکی پس از دیگری به خلافت میرسیدند.

مسلمانان در دوره های گذشته به فتوحاتی رسیده بودند ولی در این دوره دچار آشفتگی و اختلاف نژادها. آنچه را می بینند، ستم، مال اندوزی، قدرت طلبی و عیاشی، خیلی تفاوت با سنت دارد.

بیابان گردان به قدرت رسیده، از برابری و برادری و تقوی بویی نبرده اند. امام ترک تقیه را در این زمان به مانند ترک نماز میدانند. زیرا شرایط با گذشته متفاوت بود و فرصتی بود برای مبارزه با جهل فرهنگی، فقهی و سیاسی.

و لازم بود که سنت واقعی پیامبر صلی الله علیه و آله پس از سال ها انحراف و تحریف زنده شود و مردم با اسلام واقعی آشنا شوند و از بلایی که در زمان خلفا تا به امروز به نام دین بر سرشان آمده اطلاع یابند.

## نهضت علمی امام صادق علیه السلام ادامه دارد

در دوران امامت امام باقر علیه السلام و با به پایان رسیدن حاکمیت بنی امیه، تا حدودی فضا برای نشر معارف دینی باز و آماده گردید. حضرت امام باقر علیه السلام این جهاد علمی را آغاز نمودند و امام صادق علیه السلام آن را در مقیاسی وسیع تر ادامه دادند. بنابراین ائمه معصومین علیهم السلام، همه راه واحدی را در خصوص ترویج معارف الهی طی کرده اند، اما فرصتهای پیش روی آنها لزوماً برای نشر این معارف یکسان نبوده است. در اواخر دوران امام محمدباقر علیه السلام بنی امیه و بنی عباس درگیر جنگ‌ها و اختلاف مستمر شدند و امکان نشر دین و مذهب تشیع برای امام باقر علیه السلام فراهم شد. بنی عباس آشکارا با ائمه علیهم السلام مخالفت نمی‌کردند و امام صادق علیه السلام هم فرصت را غنیمت شمردند و یک حرکت عظیم فرهنگی را برای احیای تفکر شیعی آغاز کردند.

سران مذاهب چهارگانه اهل سنت نیز از سفره علم و معرفت امام صادق علیه السلام ارتزاق نموده اند. تشکیل مجالس درس و بحث از اصلی ترین اقدامات امام صادق علیه السلام بود و ایشان بیش از ۴۰۰۰ شاگرد در این راه تربیت نمودند. دوران امام صادق علیه السلام دورانی استثنایی جهت گشودن افقهای تازه علمی برای مسلمین و انتشار علوم اهل بیت در سرتاسر عالم بود.

شاگردانی که امام صادق علیه السلام تربیت نمودند نیز توانستند در دوران اوج خفقان بنی عباس این علوم و تعالیم را به دیگر مسلمانان و شیفتگان مکتب اهل بیت انتقال دهند و امروزه نیز حوزه های علمیه و مراکز دینی ما از برکت این تعالیم استفاده می‌کنند. بی دلیل نیست که ما شیعیان اثنی عشری خود را شیعه جعفری می‌نامیم. بسیاری از احادیث که راهنمای عملی ما در زندگی هستند نیز از زبان حضرت امام صادق علیه السلام نقل شده است.

اینها همه نشاندهنده نقش پررنگ این امام همام می باشد. نقش امام صادق علیه السلام در تاریخ شیعه، به لحاظ رسالت علمی که توسط ایشان به انجام رسید بسیار عظیم می باشد. ایشان شالوده علمی قوی و استواری را پایه ریزی کرد که تا به امروز راهنمای پیروان حقیقت می باشد. پس نامگذاری شیعه اثنی عشری به شیعه جعفری ریشه در نهضت مذهبی و علمی این امام بزرگوار و ادامه این نهضت توسط شاگردانش دارد. نهضت پویای که همچنان ادامه خواهد داشت.

## زندگی سیاسی ائمه علیهم السلام

از زمان حضرت علی علیه السلام تا شهادت امام حسن عسکری علیه السلام از لحاظ شکل مبارزات سیاسی می توان به چهار دوره تقسیم کرد:

۱- دوره خانه نشینی که تمام ۲۵ سال پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله تا آغاز خلافت امیرمؤمنان علی علیه السلام را شامل می شود.

۲- دوره خلافت امام علیه السلام که ۴ سال و ۹ ماه به طول انجامید و چند ماه خلافت امام حسن مجتبی علیه السلام.

۳- دوره صلح امام حسن علیه السلام تا شهادت امام حسین علیه السلام

۴- دوران تبعید و فشار حاکمان ستمگر بر امامان معصوم علیهم السلام دیگر. برای آشنایی با زندگی سیاسی امام جعفر صادق علیه السلام، باید این دوره‌های چهارگانه را به دقت مورد بررسی قرار داد و به خصوص، دوران پس از محرم سال ۶۱ و شهادت امام حسین علیه السلام به بعد را با شیوه‌ای علمی، دقیق و محققانه تحلیل کرد. در این برهه، ائمه اطهار علیهم السلام با تلاشی مستمر و گاه طاقت سوز، در کنار فعالیت‌های دینی زیربنایی و مبارزه با تحریف‌ها و تغییراتی که قدرتمندان

غرض ورز و جاهلان خشک مغز در جریان اصلی مکتب اسلام پدید می‌آوردند، هدف خویش برای ایجاد حکومت اسلامی، احیای قرآن و سنت و استقرار سیره علوی را نیز دنبال می‌کردند. با گذشت زمان، در میان شیعیان فاصله افتاده بود و تضعیف ارتباط آنان با امامان، انحرافات و خرافات بسیاری را در میان شیعیان گسترش داده بود، بدان پایه که صرف داشتن نام شیعه و اظهار محبت به اهل بیت علیهم السلام را مایه رستگاری خویش می‌دانستند، اشتباهی که هنوز هم بسیاری از شیعیان بدان مبتلا هستند، در حالی که امام صادق علیه السلام به یکی از یاران فرمود: به خدا سوگند، بی اطاعت خدا، نزدیکی به او میسر نمی‌شود. دوستان ما، مطیع‌ترین بندگان در برابر او امر الهی هستند.

### **زندگانی امام جعفر صادق علیه السلام می‌توان به سه دسته کلی تقسیم نمود**

**الف-** زندگانی امام در دوره امام سجاد و امام باقر علیهما السلام که تقریباً نیمی از عمر حضرت را به خود اختصاص می‌دهد. در این دوره (۸۳-۱۱۴) امام صادق علیه السلام از علم و تقوی و کمال و فضیلت آنان در حد کافی بهره مند شد

**ب-** قسمت دوم زندگی امام جعفر صادق علیه السلام از سال ۱۱۴ هجری تا ۱۴۰ هجری می‌باشد. در این دوره امام از فرصت مناسبی که بوجود آمده، استفاده نمود و مکتب جعفری را به تکامل رساند. در این مدت، ۴۰۰۰ دانشمند تحویل جامعه داد و علوم و فنون بسیاری را که جامعه آن روز تشنه آن بود، به جامعه اسلامی ارزانی داشت.

**ج-** ۸ سال آخر امام علیه السلام بسیار تحت فشار و اختناق حکومت منصور عباسی قرار داشت.

در این دوره امام دائماً تحت نظر بود و مکتب جعفری عملاً تعطیل گردید.



## برخورد با قیامها

اواخر عصر امام محمد بن باقر علیه السلام و تمامی عصر امام جعفر صادق علیه السلام مملو از قیام های مختلف از احزاب مختلف و فعال در جامعه سیاسی آن دو امام بزرگوار بود که در عصر امام صادق علیه السلام این قیام ها به اوج خود رسیدند. طیف وسیعی از این قیام ها از جانب علویان که یکی از مدعیان به دستگیری قدرت بوده اند انجام گرفت که بهترین آنها قیام زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب، قیام یحیی بن زید بن علی بن الحسین و قیام محمد بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب معروف به قیام **محمد نفس زکیه** بوده است.

**قیام محمد نفس زکیه** مورد تائید حضرت نبوده است. دلیل اصلی آن تحرک پنهان عباسیان در ورای ظاهر علوی این قیام بود که حضرت به فراست دریافته بودند که عباسیان هرگز حاضر نیستند قدرت را به علویان بازگردانند که این پیش بینی حضرت به واقعیت پیوست و تاریخ چهره عباسیان را با صراحت به نمایش گذاشت. امام صادق علیه السلام برای سران قیام نفس زکیه که از عمو زادگان حضرت نیز بودند نقشه های عباسیان را گوشزد کرد لیکن آنها حضرت را به حسادت متهم کردند. دلیل دیگر عدم تائید این قیام از سوی حضرت ادعای مهدویت از سوی محمد نفس زکیه بود که در تقابل جدی با اعتقادات شیعه جعفر بود. شاخه بنی الحسن از علویان و تمامی عباسیان با محمد نفس زکیه بیعت کردند ولی بیعت مزبور به جایی نرسید و عباسیان به قدرت رسیدند. بعدها نفس زکیه فعالیت خود را آغاز کرد و در سال ۱۴۵ در مدینه شورید که اندکی بعد به دست نیروهای منصور عباسی به قتل رسید. حضرت نیز در این فتنه مدینه را ترک کرد و در منطقه ای به نام فرع بین راه مکه و مدینه سکنی گزید و پس از پایان ماجرا به مدینه بازگشت.

**قیام زید بن علی** مهمترین قیام علویان بود. حرکتی که زید آغاز کرد تاکید بر اهمیت علویان در میان مردم عراق بود. اواخر دهه دوم قرن دوم زید پس از پشت سر گذاشتن یک سلسله اختلافات و مشاجرات لفظی با هشام بن عبدالملک تصمیم به اعتراض علیه قدرت حاکم گرفت و در صفر سال ۱۲۲ در کوفه دست به یک حرکت انقلابی زد و پس از دو روز درگیری نظامی به شهادت رسید. قیام زید بن علی از سوی ائمه ما تأیید شده است.

**زید بن علی بن الحسین علیه السلام** شیخ مفید می نویسد: زید فردی عابد، پرهیزگار، فقیه، سخاوتمند و شجاع بود. پیوسته قرآن تلاوت می کرد و به همین دلیل به **حلیف القرآن** شهرت پیدا کرده بود (بحار الأنوار ج ۴۶ ص ۱۸۶) از جمله دلایل شهرت زید، قیام خونین او بر ضد هشام بن عبدالملک از خلفای عباسی، در زمان امام جعفر صادق علیه السلام می باشد. او نسبت به امامت امام باقر علیه السلام و پس از ایشان امام صادق علیه السلام آگاهی و معرفت داشت (منتهی الآمال ص ۷۳۲) در مورد گریه ائمه معصومین علیهم السلام برای زید روایات زیادی وارد شده؛ از جمله آمده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله خبر شهادتش را پیشاپیش داده بودند.

حذیفه بن یمان می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله هرگاه به زید بن حارثه نگاه می کردند می فرمودند: کشته راه خدا و مظلوم اهل بیتم و کسی که در امت من به دار آویخته خواهد شد، همانم زید است؛ سپس به او اشاره می کردند و می گفتند: زید بیا در کنار من و به من نزدیک شو. نام تو اسمی است که آن را دوست دارم و تو همانم عزیز اهل بیت من هستی (وقایع الایام: ص ۱۸۹) حمزه بن حمران از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که امام از یادآوری رنجها و فجایعی که بر جناب زید روا داشتند، به شدت محزون و گریان می شدند.

در سال ۱۲۱ ه. ق، زید با انگیزه خون خواهی امام حسین علیه السلام، و برای برپایی

معروف و ریشه کنی منکر با گروهی از شیعیان، در کوفه بر ضد دولت اموی به پاخاست. والی عراق یوسف بن عمر ثقفی از طرف هشام مامور شد تا شورش را سرکوب کند. جنگ خونینی بین سپاهیان ابن عمر ثقفی و سپاه زید در گرفت. سپاهیان کوفه چونان گذشته، بیعت شکسته، زید را تنها گذاشتند و جناب زید با تعدادی اندک تا پای جان ایستادگی کردند و سرانجام به فیض شهادت نایل شدند. در جنگ تیری به پیشانی او اصابت کرد پس از این که نتوانستند تیر را خارج کنند در اثر آن به شهادت رسید و جسد غرق به خونش را در نهر آبی دفن کردند. روی قبر را با گل و خاک پوشاندند و آب روی آن جاری ساختند. جاسوسان اموی، ابن عمر را آگاه کردند. او قبر زید را شکافت و جسد مطهرش را بیرون آورد؛ سر نازنینش را جدا ساخت و برای هشام فرستاد.

همچنین بدن زید را عریان کرده، در کناسه کوفه به دار آویخت. نزدیک چهار سال بدن آن بزرگوار برهنه بر دار آویخته بود. پس از روی کار آمدن ولید بن یزید عبدالملک، بدن زید را با دارش سوزاند و خاکسترش را در کنار فرات بر باد دادند. این صفحات گوشه‌ای از جنایات خلفای ستمگر بنی امیه است و بار دیگر قساوت و شقاوت آنان را به اثبات می‌رساند (منتهی الآمال ص ۷۳۷) و از آن پس گروه زیدیه موجودیت خود را در عراق اعلام و حدود ۸۰ سال مبارزات آنها با ظلم ادامه یافت. امام مجبور بود قیام زید عموی خود را تأیید کند ولی اعتقادی به شیوه نظامی نداشت زیرا اوضاع فراهم نبود و با اینکه به نفع خاندان آل محمد و بر علیه ستمگران مبارزه میکرد ولی به سود عباسیان و سپاه شام تمام شد، امام بعد از شنیدن شهادت زید بسیار ناراحت شدند و گریستند. دیگر نوادگان امام نیز قیام میکنند محمد بن حسن در مدینه و ابراهیم در بصره ولی سودی ندارد و به شهادت میرسند و امام، مردم را مسئول کوتاهی در برابر آن جنبش می‌دانست.

در میان قیامها فقط قیام حسن بن زید در طبرستان پیروزی‌هایی داشت .  
از حوادث دیگر در دوره زندگی امام صادق علیه السلام ، **قیام یحیی بن زید بن علی**  
است که در سال ۱۲۵ در خراسان و در زمان حکومت هشام بن عبدالملک صورت  
گرفت و در همین سال به شهادت رسید. فرزندان آل محمد صلی الله علیه و آله هم در  
زندانیها و شرکت در جنگها نیز به دستور خلیفه منصور عباسی به شهادت میرسند.  
**فلسفه قیام زید الف** - انتقام خون شهدای کربلا **ب** - امر به معروف و نهی  
از منکر و اصلاح وضع موجود **ج** - تشکیل حکومت و واگذاری آن به ائمه .

### **اوضاع سیاسی در عهد امام صادق (علیه السلام)**

**تقیه** اختناق و فشار ظلم و تعدی و کنترل و نظارت عوامل جور در اواخر عصر  
امام صادق علیه السلام و زمان امام کاظم علیه السلام آن چنان شدت یافت که امام غیر از  
خواص کسی را نمی پذیرفتند و برای حفظ جان یاران تقیه را توصیه نمودند تا از  
تعرض و آسیب دشمنان در امان باشند . نمونه بارز تقیه زمان امام رضا علیه السلام؛  
ابن یقظین در دربار بنی عباس و گرفتن وضو به روش عباسیان میباشد .

### **ویژگی‌های سیاسی و اجتماعی دوران امام جعفر صادق علیه السلام**

در دوران زندگی امام، از سوی حاکمان مروانی و عباسی، تضییقات و فشارهای  
بسیاری بر آن حضرت تحمیل شد و بارها با آنکه ایشان جرمی مرتکب شده باشد،  
محکوم به تبعید شد، ولی امام با وجود آزارهای گاه و بیگاه خلفای اموی و عباسی،  
با بهره‌گیری شایسته از فرصت‌های پیش آمده، به گسترش و تعلیم علوم اسلامی  
و موضوعات گوناگون با محوریت اسلام و قرآن پرداخت که خود وجه دیگری از  
منشور جهاد و مبارزه است و بهترین الگو برای مبارزه در عصر ما که تنها راه برتری  
بر دشمن، تقوا، آگاهی دینی و تسلط بر علوم عصر و زمان است .

از آنجا که خلفا همواره درصدد بودند با اندک بهانه‌ای، حضرت را از سر راه خود بردارند، ایشان غالباً تقیه می‌کرد تا در فرصتی که فراهم می‌آورد، حوزه‌های علمیه و محافل کسب علمی را که با هزار زحمت و خون جگر فراهم آورده بود، از گزند آنان محفظ بدارد، آن گونه که منصور دوانیقی، خلیفه ستمگر عباسی می‌گفت: جعفر بن محمد همچون استخوانی درگلوست که نه می‌توان آن را فرو برد و نه می‌توان بیرونش افکند.

دوره امامت حضرت که از سال ۱۱۴ هجری آغاز شده تا سال ۱۴۸ هجری ادامه یافت. یکی از شرایط بحرانی تاریخی در اسلام بود زیرا که بنیان حکومتی یکصد ساله فرو ریخته بود و بنیان حکومت پانصد ساله‌ای پی‌ریزی می‌شد و همت اصلی سران حکومت تازه، کوبیدن مخالفان بود. امام صادق علیه السلام با توجه به این فضا، پایه‌های فکری نظام تشیع یا طرح جایگزین را بنا نهاد.

سالها پیش از امامت حضرت تقریباً ۱۳۰ سال پیش، جد ایشان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در روزی گرم و سوزان و به هنگام بازگشت از آخرین حج خود در غدیر خم جانشینی خویش را به فرمان خدای به امام علیه السلام واگذار کرد و بر اساس منابع شیعی و بعضی از منابع اهل سنت از مردم در این باره بیعت گرفت. اما صلاح‌دید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به دلایلی مورد پذیرش بعضی از صحابه قرار نگرفت. می‌توان پذیرفت که جامعه اسلامی دچار بحرانی عمیق شده بود؛ بحرانی که در تبدیل خلافت به ملوکیت خود را نشان داد و خاندان بنی‌امیه که بیش از این در میان مسلمانان جایگاهی نداشتند و طلقای (آزاد شدگان) پیامبر صلی الله علیه و آله در فتح مکه بودند، با موقعیت سنجی سیاسی به اقتدار رسیدند و حکومتی ۹۰ ساله را بنیان نهادند. سیاست عرب‌گرایی امویان موجب شد تا مخالفت‌هایی با آنان رخ دهد و تحلیلگران یکی از علل سقوط این سلسله را همین سیاست می‌دانند.

امویان با توجه به سابقه ناشایست خود در میان امت اسلامی جدی‌ترین رقیب خویش را بنی‌هاشم و علویان می‌دانستند و برای بی‌مقدار نشان دادن رقیب به هر حربه‌ای متوسل می‌شدند. از جمله به **ساختن احادیث** و روایاتی دست یازیدند تا حسن سابقه بنی‌هاشم و علویان را که بویژه در سایه فداکاری‌های علی علیه السلام به اعتباری فوق تصور دست یافته بودند بیالایند. روی کار آمدن عباسیان، امت اسلامی را در تحولی تازه قرار داد و بنیان حکومتی ۹۰ ساله را فرو ریخت و حکومتی پانصد ساله را به قدرت رساند. اما آنچه مهم است نقش موازی عباسیان بود که در شرایط ویژه تاریخی با یک سوء استفاده بزرگ به قدرت رسیدند.

در زمان امام صادق علیه السلام خلافت از دودمان اموی به دودمان عباسی منتقل شد. اوضاع عجیبی بر شهر حاکم است بطوری که سرهای پیروان بنی امیه زیر پای مردم افتاده و از این سو به آن سو پرتاب می‌شد. عباسیان برای کسب قدرت و محبوبیت در دل‌های مردم از وجهه اهل بیت پیامبر استفاده می‌کردند و حتی شعارشان **الرضا فی آل محمد** بود، لذا بهترین شخص در نظر عباسیان امام صادق علیه السلام بود، امام پیشنهاد آنها را رد کردند و فرمودند: نه شما از یاران من هستید، نه زمانه، زمانه من است. حتی برخی از بستگان آن حضرت نزدیک بود با این پیشنهادها فریب بخورند، اما امام با روشنگری خاص خود، به آنان فهماند که به ظاهر توجه نکنند. امام می‌دانست که عباسیان نیز هدفی جز رسیدن به قدرت ندارند و اگر شعار طرفداری از اهل بیت است، صرفاً به خاطر حمایت توده‌های شیفته می‌باشد. امام می‌دید که سران سیاسی و نظامی عباسیان در خط مستقیم اسلام و اهل بیت نیستند و لذا حاضر نبود با آنان همکاری کرده و به اقداماتشان مشروعیت بخشد. چه جنایاتی و چه خون‌هایی ریختند تا پایه‌های عباسیان محکم گشت. از سوی دیگر، بینش و ایمان مردمی که اظهار علاقه و طرفداری می‌کردند،

آنقدر زیاد نبود که فریب حيله ها را نخورند يا در برابر سختيها و گرفتاريهاي ها بتوانند مقاومت کنند از اين جهت ياران مقاوم امام عليه السلام بسيار کم بودند . عباسيان از بني هاشم و عموزادگان علويين به شمار مي روند. در آخر عهد امويين که کار مروان بن محمد, آخرين خليفه اموي, به علي سست شد, گروهی از عباسيين و علويين دست به کار تبليغ و دعوت شدند. علويين دو دسته بودند : بني الحسن اولاد امام مجتبي و بني الحسين که اولاد سيدالشهداء عليهما السلام بودند. غالب بني الحسين که در رأسشان حضرت صادق عليه السلام بود از فعاليت ابا کردند. مکرر حضرت صادق دعوت شد و نپذيرفت. ابتداي امر سخن در اطراف علويين بود. عباسيين به ظاهر به نفع علويين تبليغ می کردند .

سفاح و منصور و برادر بزرگترشان ابراهيم الامام با محمد بن عبدالله بن الحسن بن الحسن معروف به **نفس زکيه** بيعت کردند و حتی منصور که بعدها قاتل همين محمد شد در آغاز امر, رکاب عبدالله بن حسن را می گرفت و مانند یک خدمتکار جامه او را از روی زين اسب مرتب می کرد, زيرا عباسيان می دانستند که زمينه و محبوبيت از علويين است. عباسيين مردمی نبودند که دلشان به حال دين سوخته باشد, هدفشان دنيا بود و چیزی جز مقام و رياست و خلافت نمی خواستند. حضرت از اول از همکاري با اينها امتناع ورزید .

بني العباس از همان اول که دعوات و مبلغين را می فرستادند, به نام شخص معين نمی فرستادند, به عنوان **الرضا من آل محمد** يا الرضي من آل محمد يعنی یکی از اهل بيت پيغمبر صلی الله عليه و آله که شايسته باشد تبليغ می کردند و در نهران, جاده را برای خود صاف می کردند. دو نفر از دعوات آنها از همه معروفترند : یکی عرب به نام **ابوسلمه خلال** که در کوفه مخفی می زیست و ساير دعوات و مبلغين را اداره می کرد و به او وزير آل محمد لقب داده بودند و اولين بار کلمه وزير در اسلام به او گفته شد, و یکی ایرانی که همان سردار معروف **ابومسلم خراسانی** است

و به او امیر آل محمد لقب داده بودند. ابومسلم خراسانی و ابوسلمه برای پایان دادن به حکومت بنی امیه قیام و موفق میشوند و خلافت به بنی عباس رسیده و سفاح اولین خلیفه خلاف قول و شعار علوی، عمل کرده و ابوسلمه را به قتل میرسانند (ابو مسلم به امام مینویسد، من مردم را از دوستی بنی امیه به دوستی اهل بیت دعوت کردم و تبلیغ نمود، امام از عدم صداقت او آگاهی داشت و از طرفی عدم وجود نیروی کافی برای قبضه کردن و به دست گرفتن حکومت را به وقتی که نیاز به دگرگون سازی امت است موکول می کرد). امام با اولین خلیفه عباسی سفاح ۴ سال گذرانند.

**امتناع امام صادق علیه السلام از قبول خلافت** مهمترین واقعه ای که باعث محبوبیت علویان شد **واقعه کربلا** و مظلومیت شهدای آن بود. قیام های خوارج، علویان و عباسیان امویان را به آشوب و سپس به زوال کشاند و رفته رفته بخش هایی از قلمرو امویان از دست آنها خارج شد و در این حین دعوت عباسیان توسط دو شخص شتاب بیشتری گرفت. ابومسلم خراسانی و ابوسلمه در عراق مهمترین داعیان بودند که از فرصت ها برای عباسیان استفاده می کردند. سیاست امویان در اداره حکومت و جامعه اسلامی بویژه در دوران پس از هشام بن عبدالملک بر پایه فرهنگ و ارزش های جاهلی عرب بود که باعث اضمحلال آنها و روی کار آمدن حزب دیگری با شعارهای مهم شد. به نظر می رسد که حزب جدید حکومت و اداره جامعه به خاطر انتساب به پیامبر صلی الله علیه و آله از ارزش ها و فرهنگ اسلامی استفاده می کند که این سرابی بیش نبود.

بعد از کشته شدن ابراهیم امام (برادر بزرگتر سفاح و منصور که سفاح را وصی و جانشین خود قرار داده بود) نظر **ابوسلمه** بر این شد که دعوت را از عباسیین به علویین متوجه کند.



دو نامه به یک مضمون به مدینه نوشت و به وسیله یک نفر فرستاد، یکی برای امام صادق علیه السلام که رأس و رئیس بنی الحسین بود، و یکی برای عبدالله بن الحسن بن الحسن که بزرگ بنی الحسن بود. امام به آن نامه اعتنایی نکرد و هنگامی که فرستاده اصرار کرد و جواب خواست، در حضور خود او نامه را با شعله چراغ سوخت و فرمود: جواب نامه ات این است. اما عبدالله بن الحسن فریب خورد و خوشحال شد و با اینکه حضرت به او فرمود که فایده ندارد و بنی العباس نخواهند گذاشت کار بر تو و فرزندان تو مستقر گردد، عبدالله قانع نشد. و قبل از آنکه جواب نامه عبدالله به ابوسلمه برسد، سفاح که به ابوسلمه بد گمان شده بود با جلب نظر و موافقت ابومسلم، ابوسلمه را کشت و شایع کردند که خوارج او را کشته اند، و بعد هم خود عبدالله و فرزندان او گرفتار و کشته شدند.

**اولین خلیفه عباسی؛ سفاح**، خونریز بود اما بخشنده و سخی بود و عیاشی نمی کرد و در دوره خلافتش یک زن بیشتر نداشت و وقتی که امام را از مدینه فراخواند با دیدن کرامات و فضائل او تا پایان عمر به امام آزاری نرساند. با اینکه خلفا دشمن خونی یکدیگرند و یکی یکی جایگزین میشوند بر خلاف شعارشان اجازه حکومت به امامان ندادند.

**دومین خلیفه منصور دوانقی** که مدت حکومتش ۲۲ سال طول میکشد و یکی از پر اختناق ترین ایام تاریخ میباشد که با ارباب و ترور و زندان همراه بود. جاسوسان اموی و عباسی، مراقب رفت و آمدهای امام و اصحابشان بودند. اگر کسی تماسی برقرار می کرد، با کمال احتیاط این عمل را به انجام می رساند. زیرا دستگاه خلافت اگر فردی را می شناخت که به اهل بیت علیهم السلام اظهار محبت می کند، سرنوشت او با مرگ یا سیاهچال و زندان ابد، رقم می خورد.

چنان که یکی از اطرافیان امام زیر شلاق جان سپرد. به همین خاطر امام از بعضی از شیعیان روی برمی گرداند و حتی برخی را مورد سرزنش قرار می داد. از طرفی عباسیان برای پیروزی بر امویان نیاز به سپاه و نیرو داشتند و میان نوادگان امام حسین علیه السلام و امام حسن علیه السلام اختلاف انداخته و به تحریک عبدالله از نواده گان امام حسن برای تبلیغ فرزندش محمد نفس زکیه ، او را به عنوان مهدی معرفی و پیروانی را هم جمع میکند و از امام میخواهد که با فرزندش بیعت نماید امام او را از این کار نفی و میفرمایند زمان مهدی متعلق به عصر دیگری است و من به عنوان فردی که قیام کند و قیامش جنبه امر به معروف ونهی از منکر و زمینه ای برای مبارزه با ظلم باشد می پذیرم نه به عنوان امام زمان، و هشدار میدهد که دعوت بنی عباس را نپذیرد . ولی قیام میکند و به طریقی که امام، پیش بینی کرده، محمد **نفس زکیه** قبل از آرزوی حکومت به قتل خواهد رسید هم به وقوع می پیوندد.

امام وظیفه اش با این شرائط معرفی اسلام و مانع از انحراف آن با وجود فرقه های مختلف و معرفی تشیع و شیعیان است او خود را ملزم به زنده کردن شیعه واقعی زمان پیامبر می داند. سهل بن خراسانی خدمت امام رسیده و با کنایه می پرسد شما صد هزار پیرو دارید و نسبت به حکومت بی تفاوتید امام تنور را آماده و از او میخواهد که به درون تنور برود، نمی پذیرد. یکی از یاران مخلص امام از راه میرسد و از او تقاضا میکند و آتش برایش همچون ابراهیم پیامبر، سرد میگردد امام میفرمایند ما قیام نمیکنیم مگر پنج یار همدل و صمیمی نداشته باشیم.

منصور به والی مدینه نامه مینویسد و دستور آتش زدن منزل امام را میدهد و به امام آسیبی نمیرسد. منصور بارها امام را احضار و مورد بازجویی قرار می داد ولی بعد از خوابی که در مورد امام دید وی را رها کرده و نسبتا آزاد میگذارد.

روزی امام صادق علیه السلام را احضار کرد و همین که امام وارد قصر شد، به او گفت : به خدا سوگند، تصمیم دارم هیچ درخت خرمایی برایت باقی نگذارم و تمام اموالت را مصادره کنم. امام فرمود : خداوند متعال ایوب را آزمود و او صبر پیشه کرد، به حضرت داود عطا فرمود و او شکرگزاری کرد، و یوسف به قدرت رسید و او از جرم برادرانش درگذشت. تو نیز از نسل اینان هستی و باید رفتارت مشابه آنان باشد. منصور با شنیدن سخنان امام گفت : من نیز از تو گذشتم. آن‌گاه حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر کس خودش را به خون ما اهل بیت گرفتار سازد، خداوند سلطنت و حکومتش را از بین می برد. منصور به شدت خشمگین شد .

حضرت صادق علیه السلام با مشاهده وضعیت منصور به او فرمود : آرام باش! مگر این چنین نبود که حکومت و قدرت در دست آل ابوسفیان بود، اما همین که یزید حسین علیه السلام را کشت، خداوند حکومت را از او گرفت و آل مروان آن را به ارث بردند؛ و در زمان حکومت آل مروان همین که هشام، زید پسر امام زین العابدین را کشت، خداوند سلطنتش را نابود کرد و مروان بن محمد به قدرت رسید؛ و زمانی که مروان، ابراهیم امام (جد منصور) را کشت، خداوند حکومت را از او نیز گرفت و اکنون خلافت به شما رسیده؟

منصور گفت : راست گفתי . اکنون بگو چه می خواهی. امام فرمود : خواسته‌ای ندارم. فقط برگردم. منصور گفت: مانعی ندارد. امام صادق علیه السلام از قصر منصور خارج شد. ربیع، نگهبان مخصوص منصور، به امام گفت : منصور دستور داده ده هزار درهم به شما بدهیم. امام فرمود : نیازی ندارم. ربیع گفت : اگر نپذیری، منصور خشمگین می شود. پولها را بگیر و صدقه بده.

**شهادت** : سر انجام منصور دوانقی امام را به منزل دعوت و امام چند بار نمی پذیرند و بالاخره مجبور میشود، تصمیم دارد که با دست خود امام را به شهادت برساند ولی ابهت و جاذبه امام منصور را دچار استرس و تنگی نفس میکند تا آنجا که احساس مرگ میکند.

دوران منصور دوانیقی، او چون کثرت شیعیان آن حضرت را دید، ایشان را بار دیگر به عراق خواند.

امام صادق در ماه شوال سال ۱۴۸ هجری، در اثر خوردن انگور زهرآلوده‌ای که منصور دوانیقی به آن حضرت داد، در سن ۶۵ سالگی به شهادت رسید. امام در پایان عمر، بسیار لاغر و تکیده شده بود، طوری که یکی از اصحاب با دیدن احوال ایشان به گریه افتاد و گفت : وای بر من که شما را به چنین حالی می بینم امام فرمود : گریه مکن که خیر مؤمن همان است که برای او پیش می آید، چه اعضای بدنش را ببرند، چه مالک شرق و غرب عالم باشد.

اندوهی جانکاه بر تار و پود مدینه چنگ می زند و حزنی فراگیر، افلاک را می آشوبد آسمان سیاه پوش می شود و در کوچه کوچه یثرب، بوی غربت و یتیمی می وزد جان ها، در آتش مصیبتی عظیم می گدازند! چشم ها به خون می نشینند

از امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل است که : پس از شهادت پدرم، خود ایشان را کفن کردم در دو جامه مصری سفیدی که در آنها احرام می بست و در پیراهنی که می پوشید و در عمامه‌ای که از امام زین العابدین علیه السلام به ایشان رسیده بود و در بردی یمانی که به چهل دینار خریده بود و هر شب در حجره‌ای که وفات یافته بود، چراغی را برمی افروختم. پیکر حضرت را به قبرستان بقیع بردند و در جوار پدر و جدش به خاک سپردند.

منصور عباسی راجع به امام صادق علیه السلام می گفت : هذا الشجی المعترض فی حلق الخلفا الذی لایجوز نفيه ولایحل قتله (بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۱۶۷) این امام صادق علیه السلام مثل استخوان گیرکرده در گلوست که نه می شود از حلق پایش داد و نه می شود از دهان بیرون آورد.

او نه تحملش برای من ممکن است و نه کشتنش آسان و بالاخره با دسایس شیطانی، امام را مسموم کرد و پس از شهادت آن حضرت به فکر افتاد کاری کند که جانشین امام در میان مردم نباشد تا مزاحمی از آل علی علیه السلام نداشته باشد. به فرماندار مدینه محمد بن سلیمان نوشت : تحقیق کن و بین جعفر بن محمد علیه السلام چه کسی را وصی خود قرارداده است؟ او را به قتل برسان. او پس از چندی نامه نوشت که «جعفر» علیه السلام پنج نفر را وصی خود قرارداده است.

اول خود جناب خلیفه! دوم من فرماندار مدینه! سوم پسرش موسی، چهارم پسر دیگرش عبدالله، پنجم همسرش حمیده. منصور از کیفیت این وصیت در تعجب و حیرت فرو رفت که چه کند؟ اینها را که نمی شود کشت!

معلوم شد که امام با این وصیت نقشه خائنانه او را نقش بر آب کرده و در عین حال وصی خود را که امام موسی بن جعفر کاظم علیه السلام است مشخص فرموده اند و اهل بصیرت پی بردند که منصور و محمد بن سلیمان به طور مسلم منظور امام نبوده اند؛

حمیده، همسرشان نیز زن است و عبدالله فرزندشان را هم می دانستند که صلاحیت امامت ندارند. مطمئن شدند که امام پس از آن حضرت، امام موسی بن جعفر کاظم علیه السلام است. (صغیر هدایت، آیت الله ضیاءآبادی)

## اقدامات امام در ترویج تشیع و تربیت شاگرد

امام در رشته‌های مختلف علمی، قرآنی، اخلاقی، دینی و عرفانی شاگردان بلند مرتبه‌ای را تربیت کردند که بعدها هریک از آنان منشأ برکات و خیرات فراوانی شدند.

یکی از بزرگ‌ترین اقدامات امام جعفر صادق علیه السلام ایجاد نظام «نقابت» بود تا علمای شیعه وابسته به حاکمان عصر خویش نباشند و بتوانند به تربیت طلاب عالم و قوی پردازند؛ طلاب برای اداره امور خود تنها به مؤمنان متکی باشند و به این ترتیب، در بزنگاه‌های حساس تاریخی، به عنوان قوی‌ترین محور معنوی و هدایتگر و مستقل، نقش تأثیرگذار و تعیین‌کننده خویش را ایفا کنند.

این ابتکار شگفت‌انگیز منشأ برکات فراوان در طی قرون و اعصار شده است و اگر استقلال روحانیت از حاکمان و صاحبان قدرت از این طریق تأمین نمی‌شد، حرکت‌ها و انقلاب‌های سرنوشت‌سازی چون نهضت تنباکو و انقلاب اسلامی ممکن نبود.

یکی از مشهورترین **شاگردان** امام جعفر صادق، **هشام بن حکم** است که از آغاز جوانی شیفته علم و معرفت بود و همه علوم دوران خود را آموخت و کتابی در رد یکی از فیلسوفان یونان نگاشت. او به مطالعه مکتب‌های فکری و عقیدتی گوناگون پرداخت، اما هرگز به رضایت علمی دست نیافت تا آنکه عمویش وی را به امام معرفی کرد و از آن پس وی برجسته‌ترین شاگرد ایشان گردید. هشام به قدری مورد توجه امام بود که امام به او فرمود: درباره تو سخنی را می‌گویم که رسول خدا صلی الله علیه و آله به حسان بن ثابت انصاری فرمود که تا ما را با زیانت یاری می‌کنی، خداوند پیوسته تو را یاری کند.

## نمونه ای از شاگردان مکتب امام صادق علیه السلام

**عظمت علمی هشام بن حکم** هشام دانشمند برجسته، متکلمی بزرگ، دارای بیانی شیرین و رسا، و در فن مناظره فوق العاده زبردست بود. او از بزرگترین شاگردان مکتب امام صادق و امام کاظم علیهم السلام به شمار می رفت. نامبرده در آن عصر از هر سو مورد فشار سیاسی و تبلیغاتی از ناحیه قدرتها و فرقه های گوناگون قرار داشتند، خدمات ارزنده ای به جهان تشیع کرد و بویژه از اصل «امامت» که از ارکان اساسی اعتقاد شیعه است، بشایستگی دفاع کرد و مفهوم سازنده آن را در رهبری جامعه، بخوبی تشریح نمود. البته پایه های عقیدتی و شخصیت بارز علمی هشام در مکتب امام صادق علیه السلام استوار گردید و در این دانشگاه بود که اساس تکامل فکری و اسلامی او نقشبندی شد، اما از سال ۱۴۸ به بعد، یعنی پس از شهادت امام شخصیت والای او در پرتو رهنمودهای امام کاظم علیه السلام تکامل یافت و به اوج ترقی و شکوفایی رسید.

**در جستجوی حقیقت** بررسی تاریخ زندگی هشام نشان می دهد که وی شیفته دانش و تشنه حقیقت بوده و برای رسیدن به این هدف و سیراب شدن از زلال علم و آگاهی، ابتدا علوم عصر خود را فرا گرفته است و برای تکمیل دانش خود، کتب فلسفی یونان را هم خوانده و از آن فلسفه بخوبی آگاهی یافته است، به طوری که کتابی در رد «ارسطاطالپس» نوشته. و سپس در سیر تکامل فکری و علمی خود، وارد مکتبهای مختلف شده، ولی فلسفه هیچ مکتبی او را قانع نکرده و فقط تعالیم روشن و منطقی و استوار آیین اسلام، عطش او را تسکین بخشیده، و به همین جهت، پس از آشنایی با مکتبهای گوناگون، از آنها دست کشیده و به وسیله عمویش، با امام صادق علیه السلام آشنا شده و از آن تاریخ مسیر زندگی او در پرتو شناخت عمیق اسلام و پذیرفتن منطق تشیع، بکلی دگرگون شده است.

برخی گفته‌اند: هشام با ابو شاکر دیصانی (زندیق و مادی مشهور) مناظراتی داشته که سرانجام باعث تشرف ابو شاکر به آیین اسلام شده است. هشام تا آخر عمر در راه ترویج اسلام و تشریح مبانی تشیع کوشش کرد و کارنامه درخشانی از خود به یادگار گذاشت. مناظرات ارزنده و پرهیجان فراوانی رخ می‌داد که در خور توجه و جالب بود و امروز بسیاری از آنها در دست است. هشام بن حکم، که در چنین جوی تولد و پرورش یافته بود، به حکم آنکه از استعداد شگرف و شور و شوق فراوانی برخوردار بود، بزودی جای خود را در میان دانشمندان باز کرد و در صف مقدم متفکران و دانشمندان عصر خود قرار گرفت.

**نخستین آشنایی هشام با امام** هشام بدرستی فکر می‌کرد که دیدار با امام دریچه تازه‌ای به روی خود خواهد گشود، به همین جهت از عموی خود که از شیعیان و علاقه‌مندان امام ششم بود، خواست ترتیب ملاقات او را با امام صادق علیه السلام بدهد. داستان نخستین دیدار او با پیشوای ششم که مسیر زندگی علمی او را بکلی دگرگون ساخت، بسیار شیرین و جالب است. عموی هشام، به نام «عمر بن یزید»، می‌گوید: برادر زاده‌ام هشام که پیرو مذهب «جهمیه» بود، از من خواست او را به محضر امام صادق علیه السلام ببرم تا در مسائل مذهبی با او مناظره کند. در پاسخ وی گفتم: تا از امام اجازه نگیرم اقدام به چنین کاری نمی‌کنم.

سپس به محضر امام شرفیاب شده برای دیدار هشام اجازه گرفتم. پس از آنکه بیرون آمدم و چند گام برداشتم، به یاد جسارت و بیباکی برادر زاده‌ام افتادم و لذا به محضر امام بازگشته جریان بیباکی و جسارت او را یادآوری کردم. امام فرمود: آیا بر من بیمناکی؟ از این اظهار شرمنده شدم و به اشتباه خود پی بردم. آنگاه برادر زاده‌ام را همراه خود به حضور امام بردم. پس از آنکه وارد شده نشستیم، امام مسئله‌ای از او پرسید و او در جواب فرو ماند و مهلت خواست



و امام به وی مهلت داد. چند روز هشام در صدد تهیه جواب بود و این در و آن در می‌زد. سرانجام نتوانست پاسخی تهیه نماید. ناگزیر دوباره به حضور امام شرفیاب شده اظهار عجز کرد و امام مسئله را بیان فرمود. در جلسه دوم امام مسئله دیگری را که بنیان مذهب جهمیه را متزلزل می‌ساخت، مطرح کرد، باز هشام نتوانست از عهده پاسخ برآید، لذا با حال حیرت و اندوه جلسه را ترک گفت. او مدتی در حال بهت و حیرت به سر می‌برد، تا آنکه بار دیگر از من خواهش کرد که وسیله ملاقات وی را با امام فراهم سازم. بار دیگر از امام اجازه ملاقات برای او خواستم. فرمود: فردا در فلان نقطه «حیره» منتظر من باشد. فرمایش امام را به هشام ابلاغ کردم. او از فرط اشتیاق، قبل از وقت مقرر به نقطه موعود شتافت

عمر بن یزید می‌گوید: بعداً از هشام پرسیدم آن ملاقات چگونه برگزار شد؟ گفت: من قبلاً به محل موعود رسیدم، ناگهان دیدم امام صادق علیه السلام در حالی که سوار بر استری بود، تشریف آورد. هنگامی که به من نزدیک شد و به رخسارش نگاه کردم چنان جذبه ای از عظمت آن بزرگوار به من دست داد که همه چیز را فراموش کرده نیروی سخن گفتن را از دست دادم. امام مرتب منتظر گفتار و پرسش من شد، این انتظار توأم با وقار، بر تحیر و خود باختگی من افزود. امام که وضع مرا چنین دید، یکی از کوچه های حیره را در پیش گرفت و مرا به حال خود وا گذاشت در این قضیه چند نکته جالب وجود دارد:

نکته نخست، وجود نیروی مناظره فوق العاده در هشام است، به طوری که ناقل قضیه از آن احساس بیم می‌کند و از توانایی او در این فن به عنوان جسارت و بیباکی نام می‌برد، حتی (غافل از مقام بزرگ امامت) از رویارویی او با امام احساس نگرانی می‌کند و مطلب را پیشاپیش با امام در میان می‌گذارد.

نکته دوم، شیفتگی و عطش عجیب هشام برای کسب آگاهی و دانش و بینش افزونتر است، به طوری که در این راه از پای نمی نشیند و از هر فرصتی بهره می برد، و پس از درماندگی از پاسخگویی به پرسشهای امام، دیدارها را تازه می کند و در دیدار نهائی پیش از امام به محل دیدار می شتابد، و این، جلوه روشنی از شور و شوق فراوان اوست

نکته سوم، عظمت شخصیت امام است، به گونه ای که هشام در برابر آن خود را می بازد و اندوخته های علمی خویش را از یاد می برد و با زبان چشم و نگاه های مجذوب توأم با احترام، به کوچکی خود در برابر آن پیشوای بزرگ اعتراف می کند. باری جذبه معنوی آن دیدار، کار خود را کرد و مسیر زندگی هشام را دگرگون ساخت: از آن روز هشام به مکتب امام پیوست و افکار گذشته را رها ساخت و در این مکتب چنان درخشید که گوی سبقت را از یاران آن حضرت ربود.

**تألیفات هشام** هشام در پرتو بهره های علمی فراوانی که از مکتب امام ششم برد، بزودی مراحل عالی علمی را پیمود و در گسترش مبانی تشیع و دفاع از حریم این مذهب کوششها کرد و در این زمینه میراث علمی بزرگی از خود به یادگار گذاشت. بالغ بر ۳۰ جلد، روشنگر عظمت علمی و حجم بزرگ کارهای او به شمار می رود. کتاب امامت دلائل حدوث اشیاء رد بر زنادقه رد بر ثنویه (دوگانه پرستی) کتاب توحید. رد بر هشام جوالبی. رد بر طبیعیون. پیر و جوان. تدبیر در توحید. رد بر کسی که بر امامت مفضول اعتقاد دارد. جبر و قدر. حکمین قدر الفاط. رد بر اعتقاد معتزله. معرفت و شناخت. اختلاف مردم در امامت طلحه و زبیر. رد بر شیطان. طارق. استطاعت. هشت باب. مجالس درباره امامت. فرائض (ارث). رد بر ارسطاطیس در توحید. چگونه فتح باب اخبار می شود؟

از **دیگر شاگردان** برجسته امام صادق علیه السلام **فضیل بن یسار** است که در کوفه به دنیا آمد و تا جوانی نیز در آنجا بود، لکن از آن پس به بصره رفت و تا آخر عمر در آنجا زندگی کرد و به بصری معروف شد. این محدث بزرگوار، از محضر امام باقر علیه السلام بهره‌ها برد و یکی از اصحاب پر آوازه ایشان بود. پس از شهادت امام باقر علیه السلام محضر امام صادق علیه السلام را درک کرد و از دریای دانش ایشان بهره‌ها برد. فضیل تا آخر عمر در خدمت امام و برجسته‌ترین مدرس حوزه علمی بصره بود، بدان پایه که جویندگان علم از سراسر بلاد اسلامی به محضرش می‌شتافتند. آورده‌اند که امام صادق علیه السلام هر بار که فضیل بن یسار را می‌دید، می‌فرمود: هر کس دوست دارد مردی از اهل بهشت را ببیند، به این مرد بنگرد.

امام صادق علیه السلام در ترویج تعالیم و شعائر اسلامی و تربیت شاگردان، از ظریف‌ترین و مؤثرترین شیوه‌های روان شناختی استفاده می‌کردند و همواره می‌فرمود: به شیعیان من بگوئید با مخالفان به گونه‌ای رفتار کنند که آنان به سبب علم و حسن اخلاق شیعیان به مذهب آنان جذب شوند. روش‌های عالمانه در فرهنگ اصیل اسلامی که تمامی عرصه‌های زندگی دنیوی و اخروی بشر را در برمی‌گیرد، پیوسته در کردار و گفتار و پندار شیعیان راستین امام صادق علیه السلام جلوه‌گر شده و مهم‌ترین عامل گسترش و مقبولیت مذهب تشیع بوده است.

**جابر بن حیان** اهل خراسان پدرش دارو فروش که پس از کشته شدن پدر به دستور حاکمان منصور به خدمت امام میرسد، بیش از ۲۰۰ جلد در زمینه علوم بخصوص رشته‌های عقلی طبیعی و شیمی کتاب نوشته و به عنوان پدر علم شیمی مشهور است. حضرت با تاسیس شبکه وکلا و نهادینه سازی اجتهاد در بین شاگردان خود بود باعث شد تا مذهب در همه جا درصدد مشکلات روز برآید.

**دیگر شاگردان امام:** ابو حمزه ثمالی، ابو بصیر، هشام بن سالم، مومن طاق، مفضل بن عمر...

## آثار امام صادق علیه السلام :

توحید مفضل رساله ای در رد مادیون و اثبات صانع .  
مصباح الشریعه، اسرار حقایق و لطایف اخلاقیات و مراحل سیر و سلوک.  
رساله عبدالله نجاشی، نامه ای به حاکم اهواز و طرح سوالاتی .  
رساله ای برای پیروان قیاس و رای که آنان را متوجه خطایشان ساخته  
رساله احکام فقهی . طب الصادق . مناظرات علمی و مباحث متفرقه

### چرا مذهب جعفری؟

امام صادق علیه السلام در مسیر تکاملی حرکت شیعه، گام دوم را برداشته بودند. پس از آنکه مردم بر اثر مجاهدت‌های امامان پیشین به ناصحیح بودن مذهب رسمی و دیگر اندیشه‌های منبعث از آن و نیز حرکت‌های سیاسی مبتنی بر آن در سالهای گذشته پی بردند آماده بودند تا طرح جایگزین مکتب اهل بیت را دریافت کنند. و امام صادق علیه السلام همان بزرگواری است که با توجه به یک موقعیت استثنایی تاریخی طرح جایگزین شیعه را به هنگام ارائه کرد و امامان دیگر به شرح و بسط بعضی از ابعاد آن پرداختند. از طرفی بعد از ممنوعیت حدیث در دوره خلفا امام صادق به احیا و جبران نشر احادیث همت گمارد. شاید راز بسیاری از شکست‌های فردی و اجتماعی مصلحان در طول تاریخ همین بوده که طرح جایگزین نداشته‌اند. پس در حقیقت گام دوم در بنیانگذاری یک مکتب را حضرت صادق علیه السلام برداشت. گویا مردمی که از پس قیام امام حسین علیه السلام دلدادگی این خاندان شده بودند به سراغ آنها آمده و می‌پرسیدند که اگر نه امویان و نه عباسیان شما چه می‌گویید؟ و چه تفسیری از اسلام دارید؟ و به عبارت روشن‌تر طرح جایگزین شما چیست؟

نشان دادن یک تفسیر جامع از خدا، رابطه مردم با او و انسان مورد نظر اسلام در آن زمان مهمترین دغدغه‌های حضرت امام صادق علیه السلام بوده است اعتقادات عقلانی، اخلاق بایسته و دستورالعمل‌های فردی و اجتماعی (فقه) مهمترین حوزه‌هایی بود که امام در آنها به طرح اندیشه دینی پرداختند و چون چنین شد، تشیع دارای شناسنامه رسمی گردید و مذهب ما به نام ایشان مزین شد.

### **مفهوم معترضانه مکتب امام :**

**فقه جعفری** لازم به توضیح است که بی نصیبی دستگاه حکومت از آگاهیهای لازم دینی و ناتوانی آن از اداره امور فکری مردم یعنی در واقع، عدم صلاحیتش برای تصدی مقام خلافت و فقاہت بود. و دیگری، مشخص ساختن موارد تحریف دین در فقه رسمی که ناشی از مصلحت اندیشی‌های غیر اسلامی فقیهان وابسته در بیان احکام فقهی و ملاحظه کاری آنان در برابر تحکم و خواست قدرتهای حاکم بود. لذا امام صادق علیه السلام با گستردن بساط علمی و بیان فقه و معارف اسلامی و تفسیر قرآن به شیوه‌ای غیر از شیوه عالمان وابسته به حکومت، عملاً به معارضه با آن دستگاه برخاسته بود. آن حضرت بدینوسیله تمام تشکیلات مذهبی و فقاہت رسمی را که یک ضلع مهم حکومت خلفا به شمار می آمد، تخطئه می کرد و دستگاه حکومت را از وجهه مذهبی اش تهی می ساخت. در حدیثی از آن حضرت چنین نقل شده **نحن قوم فرض الله طاعتنا و انتم تاتمون بمن لایعذر الناس بجهالتهم** ما کسانی هستیم که خداوند فرمانبری از آنان را فرض و لازم ساخته است، در حالی که شما از کسی تبعیت می کنید که مردم به خاطر جهالت او در نزد خدا معذور نیستند. مردم بر اثر جهالت رهبران و زمامداران نااهل دچار انحراف گشته به راهی جز راه خدا رفته‌اند، در پیشگاه خدا بهانه ای ندارند که ما به تشخیص حاکمان راه خطا را پیمودیم.

## **تاکتیک مبارزه فرهنگی امام صادق علیه السلام : جابر بن یزید جعفی از**

شاگردان و راویان امام باقر و امام صادق علیهما السلام بود که در سال ۱۲۸ (ه.ق) در عصر امام صادق علیه السلام در گذشت. او ۷۰۰۰۰ حدیث از امام باقر علیه السلام روایت کرده و اگر کسی در آن احادیث دقت کند خواهد فهمید که محرم اسرار دو امام بزرگوار بوده و کرامات آشکاری را از ایشان روایت نموده است. جابر به دستور امام باقر علیه السلام خود را به دیوانگی زده، در صحن مسجد کوفه بچه ها را دور خود جمع می کرد و دیوانه بازی در می آورد و ورد زبانش این بود : منصور پسر جمهور را امیری بدون فرمان می یابم. اتفاقاً چند روز بیشتر از ماجرای جنون مصلحتی جابر نگذشته بود که از سوی هشام بن عبدالملک به والی کوفه فرمانی بدین مضمون رسید : مردی به نام جابر بن یزید جعفی را گردن بزن و سرش را پیش من بفرست.

والی کوفه پس از قرائت نامه، روبه اطرافیاناش کرد و درباره جابر پرس و جو نمود. آنان گفتند : او مردی فاضل، دانشمند و محدث و اهل بحث و نظر است، ولی اخیراً دیوانه شده و اینک در صحن مسجد، همراه بچه ها با چوب، اسب سواری می کند. والی شخصاً موضوع را تعقیب کرد و مشاهده نمود که جابر با بچه ها سوار بر چوب، بازی می کند پس گفت : سپاس خدا را که مرا از قتل این مرد رهایی بخشید. اینجا بود که پرده از راز فرمان امام کنار رفت و آشکار شد. که چرا امام باقر علیه السلام به او فرمود خود را به دیوانگی بزند. او بعد از رفع خطر به حال عادی خود بازگشت و چند روزی نگذشته بود که سخن جابر درباره «منصور بن جمهور» درست از آب درآمد و همان طور شد که او گفته بود (سیرت پاکان ص ۱۸۰)

## **جنبش فرهنگی در دوران امامت حضرت** مدت امامت ایشان ۳۴ سال به طول

انجامید که ۱۸ سال در دوره اموی ۵ خلیفه و ۱۶ سال با ۲ خلیفه عباسی مصادف

بود. بنی امیه و بنی عباس مدت‌ها در حال مبارزه مسلحانه و عملیات نظامی بودند که توجه کمتر به امامان و فعالیتشان شد و فرصت بسیار خوبی و آرامش نسبی برای امام صادق علیه السلام پیش آمد تا به فعالیت فرهنگی و علمی و تربیت شاگرد پردازد و به بازسازی مسائل دینی و فقهی و انتشار حدیث در حد زیاد، و جبران بدعتها و جعل احادیث را به نحو احسن انجام دهد.

عصر آن حضرت همچنین عصر **جنبش فرهنگی** و فکری و برخورد فرق و مذاهب گوناگون بود. پس از زمان رسول خدا دیگر چنین فرصتی پیش نیامده بود تا معارف اصیل اسلامی ترویج گردد، بخصوص که قانون منع حدیث و فشار حُکام اموی باعث تشدید این وضع شده بود. لذا خلأ بزرگی در جامعه آنروز که تشنه هرگونه علم و دانش و معرفت بود، به چشم می خورد. امام صادق با توجه به فرصت مناسب سیاسی و نیاز شدید جامعه، دنباله نهضت علمی و فرهنگی پدرش را گرفت و حوزه وسیع علمی و دانشگاه بزرگی به وجود آورد و در رشته های مختلف علمی و نقلی شاگردان بزرگی تربیت کرد. امام از فرصت های گوناگونی برای دفاع از دین و حقانیت تشیع و نشر معارف صحیح اسلام استفاده می برد. مناظرات زیادی نیز در همین موضوعات میان ایشان و سران فرقه های گوناگون انجام پذیرفت که طی آنها با استدلال های متین و استوار، پوچی عقاید آنها و برتری اسلام ثابت می شد. همچنین در حوزه فقه و احکام نیز توسط ایشان فعالیت زیادی صورت گرفت، به صورتی که شاه راههای جدیدی در این بستر گشوده شد که تاکنون نیز به راه خود ادامه داده است. بدین ترتیب، شرایطی مناسب پیش آمد و معارف اسلامی بیش از هر وقت دیگر از طریق الهی خود منتشر گشت، به صورتی که بیشترین احادیث شیعه در تمام زمینه ها از امام

صادق نقل گردیده و مذهب تشیع به نام مذهب جعفری و فقه تشیع به نام فقه جعفری خوانده می شود.

در این شرائط **مناظره** هائی با دانشمندان دارند خلیفه در مقابل علم و آگاهی امام، دست به مفتی تراشی هم میزد. امام صادق علیه السلام بهترین فرصت برای تربیت ۴۰۰۰ دانشجو در دانشگاه خویش است تا به دنبال زمینه ای که پدرش امام باقر آماده ساخته مذهب تشیع را هم احیا نماید. فرصتی که در دوران ۴ امام اول با شرائط خاص خودش اصلا فراهم نشد، با توجه به شرائط دست به تحول بزرگ فرهنگی و علمی و فکری زدند و خود را شیعه جعفری بنامد تا جائی که بنیانگذاران **مذاهب چهارگانه اهل سنت**، خود از شاگردان مکتب امام صادق علیه السلام بودند. اهل سنت از جهت تعدد حدیث در تنگنا و فقیر بودند ولی در مقابل، شیعه باکثرت آن، آنهم از نوع صحیحش به طوری که ابوحنیفه و مالک بن انس را متوجه احادیث خود می سازند.

در کتاب حدیث اهل سنت احادیث امام صادق و امام باقر علیهما السلام با اختلاف فراوان به چشم میخورد. اصولا فقهای اهل تسنن منابع حدیثشان سیرت صحابه و تابعین بود. ابوحنیفه متاسفانه متوسل به قیاس و رای میشوند که کاملا از نظر فقهی مردود میباشد.

امام صادق علیه السلام، این شخصیت جامع و یگانه، با اندیشه‌ای ژرف و محکم و متقن، در زمان حیات خویش بهترین زمینه‌های ممکن را برای نشر دانش و ارتقای آگاهی مسلمانان فراهم کرد و در برابر افکار الحادی، سنگری محکم پدید آورد. شیعیان نیز هرگاه از شیوه‌های عالمانه ایشان پیروی کردند، گام‌های بلندی به جلو برداشتند، اما هرگاه برای درک مباحث فرهنگی و دینی و سیاسی و علمی و



اجتماعی خود به مکاتب دیگر روی آوردند و مصرف‌کنندگان بدون اعتراض مکاتب دیگر شدند رو به انحطاط رفتند و هنوز هم.

حضرت مجلسی داشت برای خواص و عوام و مردمان از دورترین نقاط عالم به محضرش می‌رسیدند و در باره احکام و نیز تفسیر قرآن از وی سؤال می‌کردند و هیچ‌کس نبود که بدون دریافت پاسخی مساعد از مجلس او بیرون آمده باشد. از ابوحنیفه نقل شده است که منصور عباسی مرا طلبید و گفت: از تو می‌خواهم مسائل بسیار دشواری را طرح کنی و از جعفر بن محمد بپرسی، زیرا مردمان سخت مفتون وی شده‌اند. من چهل سؤال دشوار طرح کردم و نزد خلیفه رفتم. امام در سمت راست خلیفه نشست. چون وارد شدم و هیبت وی را بدیدم، چنان مجذوب شدم که خلیفه از یادم رفت. منصور گفت: یا ابو عبدالله! این ابوحنیفه است. امام فرمود: آری می‌شناسم. آنگاه منصور از من خواست سؤالاتم را طرح کنم تا چهل سؤال تمام شد و امام در پاسخ به هیچ یک از آنها دچار کمترین مشکل و تردیدی نشد. دانستم که وی از همه عالم، عالم‌تر و فقیه‌تر است.

**حرکت تشکیلاتی امام صادق علیه السلام** امام صادق علیه السلام مرد مبارزه بود، مرد علم و دانش بود و مرد تشکیلات بود. مرد علم و دانش بودنش را همه شنیده‌اید. محفل درس امام صادق علیه السلام و میدان آموزشی که آن بزرگوار به وجود آورد، هم قبل از او و هم بعد از او در تاریخ زندگی امامان شیعه بی‌نظیر بود. همه حرفهای درست اسلام و مفاهیم اصیل قرآن که در طول یک قرن و اندی به وسیله مغرضان و مفسدان یا جاهلان تحریف شده بود، همه آنها را امام صادق علیه السلام به شکل درست بیان کرد. اما مرد مبارزه بودنش را کمتر شنیده‌اید.

امام صادق علیه السلام مشغول یک مبارزه دامنه‌دار و پیگیر بود. مبارزه برای قبضه کردن حکومت و قدرت و به وجود آوردن حکومت اسلامی و علوی. یعنی امام صادق علیه السلام زمینه را آماده می‌کرد تا بنی‌امیه را از بین ببرند و به جای آنها حکومت علوی را که همان حکومت راستین اسلامی است، بر سر کار بیاورند. اما آن بعد سوم را که اصلاً نشنیده‌اید، مرد تشکیلات بودن امام صادق علیه السلام است که یک تشکیلات عظیمی از مؤمنان خود، از طرفداران جریان حکومت علوی در سراسر عالم اسلام از اقصای خراسان و ماوراءالنهر تا شمال آفریقا به وجود آورده بود. **تشکیلات یعنی چه؟** این که وقتی امام صادق علیه السلام اراده می‌کند آن چه را که او می‌خواهد بدانند، نمایندگان او در سراسر آفاق عالم اسلام به مردم می‌گویند تا بدانند. یعنی از همه جا وجوهات و بودجه برای اداره مبارزه سیاسی عظیم آل علی جمع کنند. یعنی وکلا و نمایندگان او در همه شهرها باشند که پیروان امام صادق علیه السلام به آنها مراجعه کنند و تکلیف دینی و همچنین تکلیف سیاسی خود را از آن حضرت بپرسند. تکلیف سیاسی هم مثل تکلیف دینی واجب‌الاجرا است. امام علیه السلام یک چنین تشکیلات عظیمی را به وجود آورده بود و با این تشکیلات و به کمک مردمی که در تشکیلات بودند با دستگاه بنی‌امیه مبارزه می‌کرد.

در هنگامی که پیروزی بر بنی‌امیه حتمی بود، بنی‌عباس به عنوان یک جریان مزاحم و فرصت طلب آمدند، میدان را گرفتند و بعد از آن امام صادق علیه السلام هم با بنی‌امیه و هم با بنی‌عباس مبارزه کرد.

**شبکه گسترده تبلیغاتی** وقتی امام باقر علیه السلام از دنیا می‌رود، بر اثر فعالیت‌های بسیاری که در طول این مدت خود امام باقر و امام سجاد علیهما السلام انجام داده بودند، اوضاع و احوال به سود خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله بسیار تغییر کرد. نقشه امام صادق علیه السلام این بود که بعد از رحلت امام باقر علیه السلام کارها را جمع و جور

کند، یک قیام علنی به راه بیندازد و حکومت بنی‌امیه را که هر روزی یک دولتی عوض می‌شد و حاکی از نهایت ضعف دستگاه بنی‌امیه بود، را واژگون کند و از خراسان و ری و اصفهان و عراق و حجاز و مصر و مراکش و همه مناطق مسلمان‌نشین که در همه این مناطق شبکه حزبی امام صادق علیه السلام (یعنی شیعه، شیعه یعنی شبکه حزبی امام صادق علیه السلام)

شبکه امام صادق همه جا گسترده بود، از همه آنها نیرو بیاید مدینه و امام لشکرکشی کند به شام، حکومت شام را ساقط کند و خودش پرچم خلافت را بلند کند و بیاید مدینه و حکومت پیغمبر صلی الله علیه و آله را به راه بیندازد؛ این نقشه امام صادق بود. لذا وقتی که در خدمت امام باقر علیه السلام در روزهای آخر عمرش صحبت می‌شود و سؤال می‌شود که قائم آل محمد کیست، حضرت یک نگاهی می‌کنند به امام صادق علیه السلام می‌گویند که گویا می‌بینم که قائم آل محمد این است. قائم آل محمد یک اسم عام است، اسم خاص نیست، اسم ولی عصر نیست. حضرت ولی عصر ارواحنفاً قائم نهایی آل محمد است، اما همه کسانی که از آل محمد صلی الله علیه و آله در طول زمان قیام کردند چه پیروزی به دست آورده باشند چه نیاورده باشند اینها قائم آل محمدند .

و این روایاتی که می‌گوید وقتی قائم ما قیام کند این کارها را می‌کند، این کارها را می‌کند، این رفاه را ایجاد می‌کند، این عدل را می‌گستراند، منظور حضرت ولی عصر ارواحنفاً نبود آن روز، منظور این بود که آن شخصی از آل محمد که بناست حکومت حق و عدل را به وجود بیاورد، او وقتی که قیام بکند این کارها را خواهد کرد و این درست هم بود .

کار پنهانی و تشکیلاتی به‌طور معمول در صورتی که با اصول درست پنهان‌کاری همراه باشد، باید همواره پنهان بماند. آن روز مخفی بوده، بعد از آن نیز مخفی می‌ماند و رازداری و کتمان صاحبانش نمی‌گذارد پای نامحرمی بدانجا برسد. هرگاه آن کار به ثمر برسد و گردانندگان و عاملانش بتوانند قدرت را در دست گیرند، خود، دقایق کار پنهان خود را برملا خواهند کرد. به همین جهت است که اکنون بسیاری از ریزه‌کاری‌ها و حتی فرمان‌های خصوصی و تماس‌های محرمانه سران بنی‌عباس با پیروان افراد تشکیلاتشان در دوران دعوت عباسی در تاریخ ثبت است و همه از آن آگاهند. بی‌گمان اگر نهضت علوی نیز به ثمر می‌رسید و قدرت و حکومت در اختیار امامان شیعه یا عناصر برگزیده آنان در می‌آمد، ما امروز از همه رازهای سر به مهر دعوت علوی و تشکیلات همه‌جا گسترده و بسیار محرمانه آن مطلع می‌بودیم.

تنها راهی که می‌تواند ما را با خط کلی زندگی امام آشنا سازد، آن است که نمودارهای مهم زندگی آن حضرت را در لابه‌لای این ابهام‌ها یافته، به کمک آنچه از اصول کلی تفکر و اخلاق آن حضرت می‌شناسیم، خطوط اصلی زندگینامه امام را ترسیم کنیم و آنگاه برای تعیین خصوصیات و دقایق، در انتظار قرائن و دلایل پراکنده‌ی تاریخی و نیز قرائنی به‌جز تاریخ بمانیم.

نمودارهای مهم و برجسته در زندگی امام صادق ارواحنا فداه بدین شرح می‌باشد:

۱. تبیین و تبلیغ مسأله امامت.

۲. تبلیغ و بیان احکام دین به شیوه فقه شیعی، تفسیر قرآن به روال بینش شیعی

۳. وجود تشکیلات پنهانی ایدئولوژیک سیاسی.

**وجود تشکیلات پنهانی ایدئولوژیک سیاسی به روال بینش شیعی**

امام صادق علیه السلام در اواخر دوران بنی‌امیه، شبکه تبلیغاتی وسیعی را که کار آن، اشاعه امامت آل علی علیه السلام و تبیین درست مسأله امامت بود، رهبری می‌کرد. شبکه‌ای که در بسیاری از نقاط دور دست کشور مسلمان، به ویژه در نواحی عراق و خراسان، فعالیت‌های چشمگیر و ثمربخشی درباره مسأله امامت عهده‌دار بود، ولی این تنها یک روی مسأله و بخش ناچیزی از آن است. موضوع تشکیلات پنهان در صحنه زندگی سیاسی امام صادق علیه السلام و نیز دیگر ائمه علیهم السلام، از جمله مهم‌ترین و شورانگیزترین و در عین حال مجهول‌ترین و ابهام‌آمیزترین فصول این زندگی‌نامه پرماجر است. برای اثبات وجود چنین سازمانی نمی‌توان و نمی‌باید در انتظار مدارک صریح بود. نباید توقع داشت که یکی از امامان یا یکی از یاران نزدیکش صراحتاً به وجود تشکیلات سیاسی فکری شیعی اعتراف کرده باشد؛ این چیزی نیست که بتوان به آن اعتراف کرد.

انتظار معقول آن است که اگر روزی هم دشمن به وجود تشکل پنهانی امام پی برد و از خود آن حضرت یا یکی از یارانش چیزی پرسید، او به کلی وجود چنین چیزی را انکار کند و گمان آن را یک سوءظن یا تهمت بخواند. این، خاصیت همیشگی کار مخفی است. باید در پی قرائن و شواهد و بطون حوادث ظاهراً ساده‌ای بود که اگرچه نظر بیننده عادی را جلب نمی‌کند،

ولی با دقت و تأمل، خبر از جریان‌های پنهانی بسیاری می‌دهد. اگر با چنین نگرشی به سراسر دوران دو قرن و نیمه زندگی ائمه علیهم السلام نظر شود، وجود یک تشکیلات پنهان در خدمت و تحت فرمان ائمه علیهم السلام تقریباً مسلم می‌گردد.

## عصر برخورد اندیشه‌ها

آیین اسلام از روز نخست مروج دانش و آگاهی بود، شرایط اجتماعی و فرهنگی عصر آن حضرت در زمان هیچ یک از امامان علیهم السلام وجود نداشته است و این به دلیل ضعف بنی امیه و قدرت گرفتن بنی عباس بود. این دو سلسله مدتها در حال مبارزه با یکدیگر بودند و سبب شد که توجه بنی امیه و بنی عباس کمتر به امامان و فعالیتشان باشد، از این رو این دوران، دوران آرامش نسبی امام صادق و شیعیان و فرصت خوبی برای فعالیت علمی و فرهنگی آنان به شمار می رفت.

**برخورد فرق و مذاهب** بازار جنگ عقاید بسیار داغ و اختلاف افکنی بین مسلمانان نیز رونق چشمگیری دارد (هدف دور ساختن مردم از اسلام و سرگرم ساختن آنها به چیزهای نو و جدید) امام هم با این جریانها مواجه میباشد و با علمی ترین روش با آنان مبارزه میکنند. در اثر برخورد مسلمین با عقاید و آرای اهل کتاب و نیز دانشمند یونان، شبهات و اشکالات گوناگونی پدید آمده بود. در آن زمان فرقه هایی همچون: معتزله، جبریه، مرجئه، غلات، زنادقه، مشبه، متصوفه، مجسمه، تناسخیه و امثال اینها پدید آمده بودند که هر کدام عقاید خود را ترویج می کردند. از این گذشته در زمینه هر یک از علوم اسلامی نیز در میان دانشمندان آن علم اختلاف نظر پدید می آمد، مثلا در علم قرائت قران، تفسیر، حدیث، فقه، و علم کلام بحثها و مناقشات داغی در می گرفت.

**فرقه زنادقه** طبقه تحصیل کرده و متجدد و آشنا به زبانهای مختلف یونانی ایرانی سریانی هندی. مسلمانان تازه وارد را شدیداً زیر نظر دارند. پیدایش فرقه دیگری از مسلمانان **متصوفه**، عبادت و ترک دنیا و چشم پوشی از حلال و ریاضت کشیدن. گروه **غالیان** کسانی که کارشان غلو و افراط است، امام را گاهی خدا و پیامبر دانسته و اعتقاد دارند که به امام همانند پیامبر وحی میرسد. **قاریان** بر سر اختلاف قرائت و.. بحث دارند و علم تفسیر آنان را مشغول ساخته.

با این حال امام صادق علیه السلام نسبت به سیاست هم بی تفاوت نیست همواره برای حقانیت خود و بطلان هیئت حاکمه در اوقات مناسب بهره می برد و نمایندگان بدین منظور به نقاط مختلف می فرستاد. مالیات را از پیروان خود دریافت و بطور صحیح هزینه میکند، پناه بردن و کمک به حکومت را ممنوع و مساجدی که حکومت بنا می ساخت را تحریم میکند، چهره ستم و ظلم را بر مردم آشکار، و قیام ها را تأیید، به شاگردانش میفرماید **مبلغان خاموش ما باشید.**

**مناظرات امام صادق (علیه السلام)** عصر امام صادق علیه السلام عصر برخورد اندیشه ها و پیدایش فرق و مذاهب مختلف بود و در اثر برخورد فرهنگ و معارف اسلامی با فلسفه ها و عقاید و آرای فلاسفه و دانشمندان یونان، شبهات و اشکالات گوناگونی پدید آمده بود. همچنین، از آنجا که اکثر مباحث علمی تا آن روز شکل ثابت و تدوین شده ای نیافته بود، زمینه برای بحث و مناظره بسیار وسیع بود در اثر این عوامل، مناظره میان پیروان فرقه ها و مذاهب گوناگون اهمیت خاصی پیدا کرده است. از اینرو امام صادق علیه السلام جهت معرفی اسلام و مبانی تشیع، مناظرات متعدد و پرهیجانی با سران و پیروان این فرقه ها و مسلکها داشت و طی آن ها با استدلالهای متین و منطق استوار، پوچی عقاید آنان و برتری مکتب اسلام را ثابت می کرد .

**روزی ابوحنیفه اجازه ملاقات خواست امام اجازه نداد** دم در، مقداری توقف کرد تا اینکه عده ای از مردم کوفه آمدند، و با آنها داخل خانه شد. از امام پرسید: شایسته است که شما نماینده ای به کوفه بفرستید و مردم آن سامان را از ناسزا گفتن به اصحاب محمد صلی الله علیه و آله نهی کنید. امام فرمود مردم از من نمی پذیرند.. چگونه ممکن است سخن شما را نپذیرند، در صورتی که شما فرزند پیامبر خدا هستید؟ امام : تو خود یکی از همانهایی هستی که گوش به حرف من نمی دهی

مگر بدون اجازه من داخل خانه نشدی و بدون اینکه بگویم ننشستی، و بی اجازه شروع به سخن گفتن نمودی؟ شنیده ام که تو بر اساس قیاس فتوا می دهی؟ امام : **وای بر تو! اولین کسی که بر این اساس نظر داد شیطان بود** وقتی که خدا به او دستور داد به آدم سجده کند، گفت سجده نمی کنم، زیرا که مرا از آتش آفریدی و او را از خاک و آتش گرامیتر از خاک است. (سپس امام برای اثبات بطلان قیاس، مواردی از قوانین اسلام را که برخلاف این اصل است، ذکر کرد). به نظر تو کشتن کسی بناحق مهمتر است، یا زنا؟ بنابراین اگر عمل کردن به قیاس صحیح باشد پس چرا برای اثبات قتل، دو شاهد کافی است، ولی برای ثابت نمودن زنا چهار گواه لازم است؟ آیا این قانون اسلام با قیاس توافق دارد؟ بول کثیفتر است یا منی؟ پس چرا خدا در مورد اول مردم را به وضو امر کرده، ولی در مورد دوم دستور داده غسل کنند؟ آیا این حکم با قیاس توافق دارد؟ - نه نماز مهمتر است یا روزه؟ پس چرا بر زن حائض قضای روزه واجب است، ولی قضای نماز واجب نیست؟ آیا زن ضعیفتر است یا مرد؟ پس چرا ارث مرد دو برابر زن است؟ چرا خداوند دستور داده است که اگر کسی ده درهم سرقت کرد، دستش قطع شود، در صورتی که اگر کسی دست کسی را قطع کند، دیه آن پانصد درهم است؟ آیا این با قیاس سازگار است؟

شنیده ام که این آیه را در روز قیامت به طور حتم از نعمتها، سوال می شوید چنین تفسیر می کنی که : خداوند مردم را در مورد غذاهای لذیذ و آبهای خنک که در فصل تابستان می خوردند، مواخذه می کند. - درست است، من این آیه را این طور معنا کرده ام.



اگر شخصی تو را به خانه اش دعوت کند و با غذای لذیذ و آب خنکی از تو پذیرایی کند، و بعد به خاطر این پذیرایی بر تو منت گذارد، درباره چنین کسی چگونه قضاوت می کنی؟ - می گویم آدم بخیلی است. آیا خدا بخیل است (تا اینکه روز قیامت در مورد غذاهایی که به ما داده، ما را مورد مؤاخذه قرار دهد)؟ مقصود از نعمتهایی که قرآن میگوید انسان درباره آن مؤاخذه می شود، نعمت دوستی ما خاندان رسالت است.

**اعزام نمایندگان به منظور تبلیغ امام** امام به منظور تبلیغ جریان اصیل امامت، نمایندگانی به مناطق مختلف می فرستاد. از آن جمله، شخصی به نمایندگی از طرف امام به خراسان رفت و مردم را به ولایت او دعوت کرد. آنگاه به نمایندگی از طرف هر گروه، یک نفر به دیدار امام صادق علیه السلام رفت. نماینده گروه سوم در جریان این سفر با یکی از همسفران، کار زشتی انجام داد (و کسی از آن آگاهی نیافت) هنگامی که این چند نفر به حضور امام رسیدند، همان شخص آغاز سخن کرد و گفت: شخصی از اهل کوفه به منطقه ما آمد و مردم را به اطاعت و ولایت تو دعوت کرد؛ گروهی پذیرفتند، گروهی مخالفت کردند، و گروهی نیز از روی پرهیزگاری و احتیاط دست نگه داشتند. امام علیه السلام فرمود: تو از کدام دسته هستی؟ گفت من از دسته احتیاط کار هستم امام فرمود: تو که اهل پرهیزگاری و احتیاط بودی، پس چرا در فلان شب احتیاط نکردی و آن عمل خیانت آمیز را انجام دادی؟! وسعت حوزه فعالیت سیاسی امام و اعجاز را نشان می دهد.

### **نشاط علمی مکتب امام صادق علیه السلام**

در زمان امام صادق علیه السلام نشاط علمی فوق العاده ای پیدا شد و همان نشاط علمی عاملی برای گسترش مرزهای مختلف دانش اسلامی و حتی علوم کاربردی

جامعه مسلمین شد. فضایی برای تعالی جامعه اسلامی مهیا شد که از لحاظ بسط و گسترش فضای علمی و اقتصادی نسبت به دوران قبل و بعد خود بی نظیر بود.

**الف- شرایط و بستر اولیه اقتصادی** زمان امام صادق علیه السلام سطح زندگی عامه مردم و جامعه تا حدی بهبود یافته بود. دهک های متوسط و متوسط به پایین توان تهیه غذا و امکانات اولیه حیات را داشتند. داد و ستد یا به عبارتی بازار اقتصادی رونق داشت و از رکود خارج شده بود. اکثر مردم علاوه بر تهیه امکانات اولیه، به پس انداز و گسترش سرمایه روی آورده بودند. حتی خود حضرت امام صادق علیه السلام لباسهای فاخر می پوشید و سوار بر مرکب راهوار می شد. سطح پایین جامعه همانند امام که پیشوای آنان است زندگی می کردند.

**ب- رهبری علمی جامعه؛** عامل حیاتی دیگر که بیش از همه مهم است، خود پویایی علمی و مدیریت صحیح آن است. خود علم باعث رونق بیشتر فضای اقتصادی محیط می شود و به تبع آن به رشد بیشتر خود علم نیز کمک می کند. مثلاً با وجود اختناق و تقابل شدید فرهنگی بین دنیای اسلام و غیر مسلمانان حصر علمی وجود داشت که امام صادق علیه السلام با اتخاذ تدابیر و راهکارهایی این حصر را شکستند و مرزهای دانش هر رشته را گسترش دادند و فضای علمی را به سوی فضای اجتهاد علمی که منجر به تولید علم است، هدایت نمودند. یکی از این راهکارها، تأکید ایشان به جهاد علمی، قبل از جهاد اقتصادی است. اهمیت این موضوع برای جناب شیخ الاثمه علیه السلام به قدری بود که حتی در توضیح مباحث عرفانی برای قشر عرفای جامعه، علم و اقتصاد را به هم پیوند می داد. به عنوان مثال ایشان در تفسیر مربوط به جنود عقل و جهل می فرمایند: یکی از سپاهیان عقل، غنا و یکی از سپاهیان جهل، فقر است. با این تعبیر مشخص می شود که **فقر و جهل** لازم و ملزوم هم هستند. بر این اساس می توان این گونه

نتیجه گرفت که عقب‌ماندگی اقتصادی، هم فقر دینی در جامعه ایجاد می‌کند و هم موجب بروز فقر فرهنگی در جامعه می‌شود. با توجه به این موضوع عکس نقیض آن یعنی طرف دیگر سکه هر دو یعنی **دانش** و **اقتصاد قدرتمند** نیز لازم و ملزوم هم خواهند بود. امروز نیز در جامعه انقلاب اسلامی ایران و در شرایط خاص کنونی، رهبر فرزانه انقلاب تأکید بسیار خاصی روی تولید علم بومی و تشکیل فضای علمی و دانش بنیان دارند. مدل حکومتی جمهوری اسلامی که بر پایه تعالیم اسلامی شکل گرفته است، در بعد اقتصادی نیز باید کارآمد باشد.

### **مروری بر نظرات علمی امام صادق علیه السلام**

امام صادق علیه السلام تلاش بسیاری برای بیدار کردن افکار و عقول، احیای تفکرات شیعی، نشر علوم مختلف، تنظیم خط فکری تشیع علوی، جهت دهی مردم به سوی سعادت و ایجاد تحول در جامعه اسلامی داشتند و از دو طریق خدمت بزرگی را به اسلام عرضه کردند:

#### **الف- آموزش انواع علوم اسلامی، اساسی، پایه و....**

**ب- ساختن الگوهای ماندگار و تأثیرگذار** به خاطر اقدامات برجسته مذهب شیعه را به نام **شیعه جعفری** نامیدند؛ در برخی نقل‌های تاریخ تعداد دانش‌آموختگان مکتب امام علیه السلام را از ۴ هزار نفر تا دوازده هزار نفر ذکر کرده‌اند. در ذیل به چند نکته علمی از بیانات امام صادق علیه السلام اشاره می‌کنیم:

**۱- علم:** امام صادق علیه السلام فرمود: هر چیز که به آدمی بیاموزد علم است، بعد از احکام دین برای یک مسلمان واجب‌تر از علم و ادب چیزی نیست.

**۲- ادب:** امام صادق علیه السلام فرمود: ادب عبارت از جامه‌ای است که آنچه را می‌گویند و می‌نویسند، می‌پوشاند تا در گوش و ذهن شنونده و خواننده جالب

تر جلوه کند. بالای سر امام علیه السلام در محلی که برای تدریس می نشست این بیت دیده می شد **لیس الیتیم من مات والده ان الیتیم یتیم العلم و الادب** یتیم آن نیست که پدرش مرده، بلکه آن است که از علم و ادب بی بهره باشد.)

**۳- علوم مختلف و ترجیح آنها بر یکدیگر:** از امام علیه السلام پرسیدند: بین علوم متعدد کدام یک از آنها بر دیگری ترجیح دارد؟ فرمودند: از لحاظ کلی، هیچ علمی بر علوم دیگر مرجح نیست؛ لیکن موارد استفاده از علوم فرق می کند و آدمی باید از بعضی علوم زودتر و بیشتر استفاده نماید. دو علم که در زندگی بیشتر مورد نیاز است «دین و پزشکی» است. روزی خواهد آمد که انسان از علومی که اکنون استفاده نمی شود بهره می گیرد.

**۴- نیاز به علم:** از امام علیه السلام پرسیدند: چه موقع انسان از علم غنی می شود؟ فرمودند: اگر انسان هزارها سال عمر کند و پیوسته مشغول تحصیل باشد تمام یافتنی ها را فرا نخواهد گرفت. بنابراین هرگز زمانی نمی رسد که کسی احساس کند از علم، غنی و بی نیاز است. فقط آنهایی احساس می کنند از علم بی نیازند که جاهل باشند.

**۵- جهل مرکب:** تا کسی در جهل مرکب فرو نرفته باشد، وجود خداوند را انکار نمی کند. هر کسی که عقل دارد و دانا باشد و لو دانایی او از حدی تجاوز نکند، می فهمد که در وجود خدا جای تردید نیست.

**۶- علم و عقیده:** عمل هر کس باید با عقیده او موافق باشد و عقیده هر کس باید از افکارش استخراج شده باشد. انسان در آغاز، صدیق به وجود می آید و عملی بر خلاف عقیده خود نمی کند؛ ولی بعدها در بعضی اشخاص این پدیده به وجود می آید که عملشان بر خلاف عقیده آنها باشد و دروغ بگویند. کودک خردسال دروغ نمی گوید و عملش مطابق با عقیده او می باشد. اگر از کسی

خوشش بیاید، خود را در آغوش وی می اندازد و اگر از کسی بدش بیاید از او روی برمی گرداند. اما بعد از اینکه به سن رشد رسید در بعضی اشخاص، کردار، بر خلاف پندار می شود و گویی دروغ جای راست گفتن را می گیرد.

**۷- پیدایش دنیا :** جهان از یک جرثومه به وجود آمد و آن جرثومه دارای دو قطب متضاد سبب پیدایش ذره گردید و آن گاه ماده به وجود آمد و ماده تنوع پیدا کرد و تنوع ماده ناشی از کمی یا زیادی ذرات آنها می باشد. (دو قطب متضاد، در شارژ مثبت و منفی درون اتم است و آن دو شارژ، سبب تکوین اتم گردیده و اتم هم ماده را به وجود آورده و تفاوتی که بین عناصر دیده می شود ناشی از کمی یا زیادی چیزهایی است که درون اتم عناصر موجود می باشد.)

**۸- در مورد زمین :** گردش زمین در پیرامون خود باعث این می شود که روز و شب به وجود آیند و نیمی از زمین تاریک و نیم دیگر روشن است .  
امام صادق علیه السلام در آن روزگار، در نقطه ای دور از مراکز علمی، با اطلاع از مکانیک نجومی و آگاهی از اینکه اثر نیروی جاذبه، بیان کرد که اجرام آسمانی دور خود می گردند (نیروی گریز از مرکز). ایشان حقیقت گردش زمین به دور خود را اعلام کرد؛ این نظریه با پیشرفت های علمی از قرن پانزدهم میلادی به بعد، زمانی به ثبوت رسید که فضانوردان قدم به ماه گذاشتند.

**۹- پیدایش جهان :** جابر بن حیان پرسید : ممکن است روزی بفهمیم جهان با چه ابزاری ساخته شده؟ امام فرمود : بلی. طوری که تا امروز تجربه شده علم دارای دوره های رکود و جنبش است؛ امکان دارد در آینده دوره های جنبش علمی بیاید و در آن ادوار، نوع بشر بفهمد که جهان با چه ابزاری ساخته شده است .

**۱۰- علوم دنیاهای دیگر :** غیر از جهانی که ما زندگی می کنیم دنیاهایی وجود دارد و در آن دنیا علومی است که شاید با علوم این جهان فرق کند. از امام علیه السلام

پرسیدند : اگر علم آموختنی است چرا علوم دنیاهای دیگر با علوم این جهان فرق دارد؟ فرمودند : در دنیاهای دیگر دو نوع علم وجود دارد و نوعی از آن شبیه علوم این جهان است؛ اگر کسی از این جهان به آن دنیاها برود، می تواند آن علوم را فراگیرد اما در بعضی از دنیاهای دیگر شاید علمی وجود دارد که اندیشه مردم این دنیا قادر به ادراک آنها نیست، برای اینکه آن علوم را با عقل مردم این جهان نمی توان ادراک کرد.

**۱۱- اهمیت تاریخ :** امام صادق علیه السلام در اسلام اولین کسی بود که روایات تاریخی را با دیده نقادی نگریست و نشان داد که روایات تاریخی را نباید بدون تعمق و نقد پذیرفت. از همین رو، ابن جریر طبری وقتی برای نوشتن تاریخ قلم به دست گرفت، دانست باید چیزهایی را بنویسد که عقل می پذیرد و از ذکر افسانه و بافته های عوام خودداری کند.

**۱۲- خواص اشیا :** وقتی بتوانیم قسمتی کوچک از یک شیء را به طور دقیق مورد تحقیق قرار دهیم از روی خواص آن به خواص جسم بزرگ پی می بریم. برای ما تحقیق در مورد آب موجود در دریاهاى جهان امکان ندارد ولی اگر قطره ای از آب یک دریا را مورد تحقیق قرار دهیم می توانیم از آنچه فهمیده می شود به خواص تمام دریا پی ببریم. دکارت : با کشف خواص کوچک ترین قسمت جسم، خواص همه آن جسم قابل شناخت است.

**۱۳- رابطه نور و اشیا :** نور از طرف اشياء به سوی چشم ما می آید و آن نور که از طرف هر شیء به سوی ما می آید فقط قسمتی به چشم ما می تابد و به همین جهت ما اشياء دور را به خوبی نمی بینیم و اگر تمام نوری که از یک شیء دور، به سوی چشم می آید، به دیده برسد ما شیء دور را نزدیک خواهیم دید. در مورد سرعت نور نظریه امام صادق علیه السلام بسیار جالب توجه است : سرعت

نور که به طرف چشم ما می آید فوری است و از انواع حرکات است و نور، حرکت است. نور قوی می تواند اجسام را به حرکت درآورد و نوری که در طور سینا بر حضرت موسی علیه السلام آشکار شد از نورهایی بود که اگر مشیت الهی تعلق می گرفت، کوه را به حرکت در می آورد. (تئوری لیزر) راجر بیکن، استاد دانشگاه آکسفورد می گوید: اگر چیزی بسازیم که تمام نور اشیاء دور دست را به چشم ما برساند ما آنها را پنجاه برابر نزدیکتر خواهیم دید.

**۱۴- ستارگان نورانی:** در بین ستارگانی که شب در آسمان می بینیم ستارگانی هستند که آن قدر نورانی می باشند که خورشید در قبال آنها تقریباً بی نور است.

**۱۵- اجزای خاک و بدن انسان:** آنچه در خاک هست در بدن انسان هم یافت می شود. چهار قسمت زیاد و هشت قسمت کمتر؛ از آن چهار قسمت و هشت قسمت دیگر خیلی کمتر از هشت قسمت اول است. دانشمندان می گویند: کره زمین از ۱۰۲ عنصر به وجود آمده و همه آن عناصر در بدن انسان وجود دارد. آن هشت قسمت که به فرموده امام علیه السلام در بدن انسان خیلی کم است: مولیبدن- سیلیسیوم - فلئور- کوبالت - منگنز - ید - مس- روی.

آن ۸ چیز که در بدن انسان نسبت به هشت عنصر فوق نسبت زیادتری دارد عبارتند از: منیزیم - سدیم - پتاسیم - کلسیم - فسفر- کربن - گوگرد - آهن. و آن چهار عنصر که در بدن انسان خیلی زیاد می باشد عبارتند از: اکسیژن - کربن - هیدروژن - ازت

**۱۶- محیط زیست:** محیط پیرامون خود را آلوده نکنید.

**۱۷- حوادث غیر مترقبه:** زمانی در اوضاع دنیا بی نظمی مشاهده می کنید که ناگهان توفان می شود و سیل جاری می گردد و زلزله خانه ها را ویران می نماید. اینها را دلیل بر بی نظمی جهان ندانید و آگاه باشید که هر یک از این وقایع غیر



منتظره از یک یا چند قاعده ثابت و غیر قابل تغییر پیروی می نمایند و بر اثر آن قواعد ثابت این وقایع روی می دهد.

**۱۸- حرکت اشیا و موجودات :** هر چه هست حرکت دارد، حتی جمادات دارای حرکت هستند. گرچه چشم ما حرکت آنها را نمی بیند ولی نمی توان چیزی را یافت که حرکت نداشته باشد و هرچه هست مجذوب خالق می باشد.

اگر لحظه ای حرکت متوقف گردد انسان می میرد ولی بعد از مرگ هم حرکت به طرزی دیگر ادامه پیدا می کند، چون جسم آدمی می پوسد.

**۱۹- توصیه به مادران در خصوص کودکان :** مادران، کودکان شیرخوار خود را در طرف چپ خود بخوابانند.

مرکز تحقیقات دانشگاه کورنیل آمریکا پس از یک قرن تحقیق وقتی نوزاد به طرف چپ مادر می خوابد آرام تر از طرف راست است و اگر نوزاد را در طرف راست بخوابانید در فواصل نزدیک از خواب بیدار می شود و شیون می کند. عادت که جنین، قبل از تولد به شنیدن صدای ضربان قلب مادر دارد .

**۲۰- عمر طولانی :** آدمی برای این آفریده شده که عمری طولانی داشته باشد. اگر انسان بر طبق قوانین دین اسلام عمل نماید و از منهیات بپرهیزد و در خوردن و آشامیدن دستور قرآن اسراف ننماید از عمر طولانی بهره مند خواهد شد.

## رساله توحید مفضل و رازهای نهفته



امام صادق علیه السلام در **علوم طبیعی** بحثهایی نمود و رازهای نهفته ای را باز کرد که برای دانشمندان امروز نیز مایه اعجاب است. گواه روشن این امر (گذشته از آموزش جابر) توحید مفضل است که امام آن را ظرف چهار روز املا کرد و «مفضل بن عمر کوفی» نوشت و بنام کتاب **توحید مفضل** شهرت یافت. مفضل خود در مقدمه رساله می گوید: روزی هنگام غروب در مسجد پیامبر نشسته بودم و در عظمت پیامبر و آنچه خداوند از شرف و فضیلت و به آن حضرت عطا کرده می اندیشیدم.

در این فکر بودم که ناگاه «ابن ابی العوجا»، که یکی از زندقیان آن زمان بود، وارد شد و در جایی که من سخن او را می شنیدم نشست. پس از آن یکی از دوستانش نیز رسید و نزدیک او نشست. این دو، مطالبی درباره پیامبر بیان داشتند... آنگاه ابن ابی العوجا گفت: نام محمد صلی الله علیه و آله را، که عقل من در آن حیران است و فکر من در کار او درمانده است، واگذار و در اصلی که محمد آورده سخن بگو.

در این هنگام سخن از آفریدگار جهان به میان آوردند و حرف را به جایی رساندند که جهان را خالق و مدبری نیست، بلکه همه چیز خود بخود از طبیعت پدید آمده است و پیوسته چنین بوده و چنین خواهد بود.

مفضل می گوید: چون این سخنان واهی را از آن دور مانده از رحمت خدا شنیدم، از شدت خشم نتوانستم خودداری کنم و گفتم: ای دشمن خدا، ملحد شدی و پروردگار را که تو را به نیکوترین ترکیب آفریده، و از حالات گوناگون گذارنده، و به این حد رسانده است، انکار کردی! اگر در خود اندیشه کنی و به درک خود رجوع نمایی، دلائل پروردگار را در وجود خود خواهی یافت

و خواهی دید که شواهد وجود خدا و قدرت او، نشان علم و حکمتش در تو آشکار و روشن است. ابن ابی العوجا گفت: ای مرد، اگر تو از متکلمانی (کسانی که از مباحث اعتقادی آگاهی داشتند و در بحث و جدل ورزیده بودند) با تو، به روش آنان سخن بگویم، اگر ما را محکوم ساختی ما از تو پیروی می‌کنیم؛ و اگر از آنان نیستی سخن گفتن با تو سودی ندارد؛ و اگر از یاران جعفر بن محمد صادق هستی، او خود با ما چنین سخن نمی‌گوید و این گونه با ما مناظره نمی‌کند.

او از سخنان ما بیش از آنچه تو شنیدی بارها شنیده ولی دشنام نداده و در بحث بین ما و او از حد و ادب بیرون نرفته، او آرام و بردبار و متین و خردمند است و هرگز خشم و سفاهت بر او چیره نمی‌شود، سخنان و دلائل ما را می‌شنود تا آنکه هر چه در دل داریم بر زبان می‌آوریم، گمان می‌کنیم بر او پیروز شده ایم، آنگاه با کمترین سخن دلائل ما را باطل می‌سازد، حجت را بر ما تمام می‌کند چنانکه نمی‌توانیم پاسخ دهیم، اینک اگر تو از پیروان او هستی، چنانکه شایسته اوست، با ما سخن بگو.

من اندوهناک از مسجد بیرون آمدم و در حالی که در باب ابتلای اسلام و مسلمانان به کفر این ملحدان و شبهات آنان در انکار آفریدگار فکر می‌کردم، به حضور سرورم امام صادق علیه السلام رسیدم. امام چون مرا افسرده و اندوهیگین یافت، پرسید: تو را چه شده؟ من سخنان آن دهریان را به عرض امام رساندم، امام فرمود: برای تو از حکمت آفریدگار در آفرینش جهان و حیوانات و درندگان و حشرات و مرغان و هر جاننداری از انسان و چهار پایان و گیاهان و درختان میوه دار و بی میوه و گیاهان خوردنی و غیر خوردنی بیان خواهم کرد، چنانکه عبرت گیرندگان از آن عبرت گیرند و بر معرفت مومنان افزوده شود و ملحدان و کافران در آن حیران بمانند بامداد فردا نزد ما بیا....

به دنبال این بیان امام، **مفضل چهار روز پیاپی به محضر امام صادق** علیه السلام **رسید** امام بیاناتی پیرامون آفرینش انسان از آغاز خلقت و نیروهای ظاهری و باطنی و صفات فطری وی و در خلقت اعضا و جوارح انسان، و آفرینش انواع حیوانات و نیز آفرینش آسمان و زمین و... و فلسفه آفات و مباحث دیگر ایراد فرمود و مفضل نوشت.

**مجلس اول :** درباره شگفتیهای آفرینش انسان ( امام علیه السلام در آغاز، علت این که عده ای وجود خداوند را انکار و یا در او شك می کنند، ناآگاهی از اسباب و شیوه آفرینش جهان هستی بیان می فرماید. سپس به بیان آفرینش جهان و خلقت انسان و اعضای بدن او، مانند دستگاه گوارش و حواس پنج گانه، می پردازد و از آن ها به حکمت و قدرت و علم خداوند ، که آفریننده آن ها است، استدلال می کند؛)

**مجلس دوم :** درباره شگفتیهای آفرینش حیوان (به بیان شگفتی های جهان حیوانات، خزندگان و چهارپایان مانند اسب، ماهی، فیل، زرافه، میمون، سگ و پرندگان مانند مرغ و خفاش و حشراتی مانند زنبور عسل، ملخ، مورچه و می پردازد)

**مجلس سوم :** درباره شگفتیهای آفرینش طبیعت (امام شگفتی های آسمان و زمین مانند رنگ آسمان و طلوع و غروب خورشید، و فصل های سال و خورشید و ماه و دیگر ستارگان و حرکت بسیار سریع آن ها در آسمان و آفرینش سرما و گرما و باد و هوا و چگونگی ایجاد صدا و کوهها و گیاهان و... را بیان می نماید)

**مجلس چهارم :** درباره ناملایمات و گرفتاریها (صحبت های امام صادق علیه السلام به بیان اسرار آفرینش در بلاها و پاسخ به شبهات منکران اختصاص می یابد).

**امام صادق علیه السلام: درس عبرت بگیر که اگر زمین ثابت و آرام نبود .**

ثابت بودن دو معنی دارد، یکی در برابر لرزش و حرکتهای نامتعادل و دیگری در برابر مطلق حرکت. امام علیه السلام در این قسمت تصریح نموده‌اند که اگر زمین همواره در لرزه و اضطراب بود... پس این ثبات و آرامش با حرکت دورانی و متعادل زمین تضادی ندارد. هر جا که عبارتی از امام را درنیافتیم باید اینگونه در معانی کلمات و قرائن آن اندیشه کنیم و به حقیقت برسیم. اگر نرسیدیم دانش خود را اندک بشماریم نه خاندان وحی و علم مطلق را متهم نماییم. امام همیشه مخاطب خود و سطح فکریش را نیز در نظر گرفته، آنگاه پاسخ می‌دهد. البته نباید پنداشت که پاسخهای دست‌پایین امام در مقابل پرسشهای عوام، نادرست یا ضعیف است بلکه یا اشاره به گوشه‌ای که در فهم آنان باشد است و یا کلامی تمثیل‌گونه برای نزدیک کردن پرسشگر به حقیقت.



**تغذیه بدن و تدابیر نهفته در آن** ای مفضل در باره تغذیه بدن و تدابیر نهفته در آن نیک بیندیش. غذا در آغاز به معده می‌رسد، معده آن را می‌پزد [هضم می‌کند]. آنگاه عصاره آن از طریق مجاری بسیار ریز و نازکی که مانند یک پالنده کار می‌کنند به کبد می‌رسد. این مجاری ریز برای آن است که مبادا چیزی خشن و غلیظ به آن راه یابد؛ زیرا کبد در نهایت ظرافت و نازکی است و تاب فشار و خشونت را ندارد. کبد، آن را می‌پذیرد و با تدبیر حکیم به خون تبدیل می‌شود و از طریق عروق و مجاری به تمام بدن سرازیر می‌شود، بسان جویهایی که در زمین است و آب را به همه جای آن می‌رسانند. نیز مواد زاید و آلوده در ظرفهای خاص خود قرار می‌گیرد. آنچه از صفراست به سوی کیسه صفرا، آنچه از سوداء است به سمت طحال و آنچه از تری و رطوبت است به جانب مثانه می‌رود.

در حکمت الهی در ترکیب بدن درنگ کن که چگونه هر عضوی را در جایش قرار داده و این ظرفها را چنان نهاد که مواد زاید و فاسد را در خود گرد آورند تا این مواد در سراسر بدن منتشر نگردد و جسم را بیمار و زار ننماید. چه بلند مرتبه است کسی که تقدیر را نیکو نمود و تدبیر را استوار کرد. سپاس او را چنان که شاید و سزد.

**در طلوع و غروب آفتاب اندیشه کن.** اگر طلوع خورشید نبود کار جهان یکسره درهم می‌شکست و مردم قادر به زندگی و رسیدن به امور خود نبودند. دنیا تاریکستانی به زیان آنان بود و بدون نور، زندگی گوارا نبود و از آن لذت نمی‌بردند.

**در راز غروب خورشید اندیشه کن.** اگر غروب نبود، مردم آرامش و قرار نداشتند. حال آنکه آنان بیش از هر چیز به آرامش و استراحت جسم و جان و حواس و مهلت یافتن هاضمه برای هضم غذا و رساندن غذا به تمام اعضا نیازمندند.

اگر غروبی نبود، حرص آدمیزاد باعث می‌گشت که همواره کار کنند و بدن آنان از کار بیفتد. چرا که بسیاری از مردم اگر شب فرا نرسد و تاریکی بر اینان حاکم نگردد، به خاطر حرص و آز و جمع و ذخیره مال، هیچ آرام و قرار ندارند. از سوی دیگر، زمین از تابش همیشگی آفتاب تفتیده می‌شد و تمام جانداران اعم از گیاه و حیوان از حرارت زیاد نابود می‌شدند.

پس خداوند حکیم چنان تدبیر اندیشیده که خورشید، زمانی برآید و وقتی دیگر پنهان شود تا مانند چراغی باشد که اهل خانه برای کاری بر می‌افروزند و برای آرامش، خاموش می‌گردانند. با این طلوع و غروب، نور و ظلمت که ضدّ یک دیگرند چنان در اطاعت‌اند که صلاح و قوام جهان را با هم تأمین می‌کنند.

**حکمت خدا در خلقت ماهی** ای مفضل! در آفرینش ماهی و تناسب، حکمت و تدابیر نهفته در آن که مناسب آن است نیک بنگر. در آفرینش این موجود زنده، دست و پا نهاده نشده؛ زیرا به راه رفتن نیازی ندارد و جایگاهش آب است. برای آن، شش آفریده نشده؛ چون که در میان آب نفس نمی‌تواند کشد. در عوض دست و پا، باله‌هایی سخت و قوی به آن داده شده و چنان که قایقران با پارو زدن به پیش می‌رود، ماهی نیز با حرکت دادن این باله‌ها آب را به کنار می‌زند و پیش می‌رود. بدن ماهی با فلس‌هایی سخت و درهم پوشیده شده. همچون در هم فرورفتگی اجزای زره‌های پولادین، تا از آفات و آسیب‌ها در امان ماند. دیدگان ماهی، کم‌سو و ضعیف است و آب مانع دید دقیق و درست او می‌شود؛ در نتیجه، این نقص با اعطای شامه‌ای قوی، جبران شده. از فاصله‌ای بسیار دور غذا و طعمه خود را بو می‌کند. اگر این توان در او نهاده نبود، چگونه از طعمه و جایگاهش آگاه می‌گشت؟ روزنه‌هایی در میان دهان ماهی و گوش آن باعث پیوند دهان و گوش آن است. ماهی آب را با دهان می‌گیرد و از سوراخ‌های گوش خارج می‌کند. تا مانند حیوانات دیگر، از مزایای نسیم و هوا سود برد.



**آموزش پرنده به ما** ای مفضل! ابن تمره (نام پرنده ایست) روزی در لابه لای شاخه‌های درختی لانه کرد. ناگاه دید ماری عظیم بر لانه‌اش مشرف گشته و دهان را گشوده است. پرنده سخت در تشویش و اضطراب افتاد و در پی چاره می‌گشت که ناگاه گیاه «خار خاسک» را مشاهده کرد و آن را یافت.

آن را برداشت و در دهان مار افکند. مار نیز آنقدر به خود پیچید که جان داد. راستی اگر تو را از این خبر آگاه نمی‌کردم به ذهن تو و دیگران خطور می‌کرد که «خار خاسک» چنین سود و مصلحتی داشته باشد؟ و یا آنکه از پرنده‌ای کوچک یا بزرگ چنین حيله و چاره‌ای برآید؟

**حکمت ساعات شب و روز** ای مفضل! در اندازه شب و روز و اینکه به مصلحت مردم چنین تدبیر شده نیک بیندیش. غالباً ساعات شب و یا روز به بیش از پانزده ساعت نمی‌رسد. برآستی اگر طول روز صد یا دویست ساعت بود چه می‌شد؟ آیا در این صورت، تمام جانداران از انسان تا گیاه و حیوان نابود و بی‌جان نمی‌گشتند؟ و این به آن جهت است که در طول این مدت، نه حیوان از چریدن و حرکت دست بر می‌داشت و نه آدمی از کار و کوشش کناره می‌گرفت و این کار آنقدر ادامه می‌یافت تا به هلاکتشان ختم می‌گشت.

و از سوی دیگر، گیاه و رویندگان خشک می‌شدند چرا که نور مستمر و مداوم خورشید و حرارت يك سره آن، آنها را خشک و نابود می‌کرد و می‌سوزانید. شب نیز چنین است.

اگر یکسره ادامه داشت، حیوانات از حرکت و تلاش و طلب معاش و روزی باز می‌ماندند تا از گرسنگی بمیرند. گیاهان نیز حرارت طبیعی خود را از دست می‌دادند و فاسد و گندیده می‌شدند.

**حکمت ساقهای بلند مرغ ماهی خوار** ای مفضل! مرغ ماهی خوار را دیده‌ای و به راز پاهای بلند آن پی برده‌ای؟ این پرنده را غالباً در آبگیرها می‌بینی. دارای دو ساق بلند است. گویا دیدبانی است که از بالای برجك دیدبانی، درون آب را می‌نگرد و آن را زیر نظر دارد. هر گاه که روزی خود را دید، آرام آرام گام برمی‌دارد تا آن را به دست آورد. اگر این پرنده دارای پاهای کوتاه بود، هنگامی که به جانب صید حرکت می‌کرد تا آن را بگیرد، شکمش با آب تماس می‌گرفت و آب حرکت می‌کرد و شکار از هراس پا به فرار می‌گذاشت. پس این دو پا برایش آفریده شده تا خواسته‌اش را دریابد، غذایش را به چنگ آورد و زنده بماند.

**در تدابیر هماهنگ در آفرینش این پرنده بنگر** پرنده‌ای که دو ساق بلند دارد، گردنی دراز نیز دارد تا بتواند غذایش را از زمین بردارد. حال اگر پرنده، پاهایی دراز داشت ولی گردنش کوتاه بود، قادر نبود که چیزی از زمین بردارد. با این وصف گاهی درازی منقارش، گردن او را در رسیدن به هدف یاری می‌کند تا کار آسان گردد

**حکمت خرطوم فیل** ای مفضل! در اسرار و حکمت‌های قرار گرفته در خرطوم فیل تأمل کن. خرطوم در گرفتن گیاه و آب و خوردن آنها کار دست را می‌کند. اگر چنین آفریده نمی‌شد و خرطوم نداشت، هیچ‌گاه قادر نبود که چیزی از زمین برگردد و بخورد، چرا که فیل مانند دیگر چهارپایان نیست که گردنی دراز داشته باشد و آن را به سوی غذا دراز کند.

حال که گردن ندارد، خداوند متعال، خرطومی دراز به او داده تا که کار گردن را بکند و با آن به نیازش برسد. جز آفرینشگر مهربان و عطوف بر خلق چه کسی به جای آن عضوی که ندارد عضوی دیگر داده که کار همان عضو مفقود را انجام دهد؟



**حکمت خداوند در ریشه درختان** ای مفضل! در آفرینش درختان و گیاهان نظاره کن، از آن جهت که درخت نیز همچون حیوان، همواره به غذا محتاج است، از طرفی مانند حیوان دهان و حرکت ندارد که غذا را بگیرد، ریشه‌های آن در دل زمین فرو رفته تا غذا را گاه از اعماق زمین بگیرد و به شاخ و برگ و میوه رساند. پس «زمین» مانند مادر پرورش دهنده آن است و «ریشه‌ها» چون دهان آن است که با آنها غذا را از زمین می‌گیرد. چنان که حیوانات، کودکان خود را شیر می‌دهند. نمی‌نگری که چگونه پایه‌ها و ستون‌های خیمه از هر سو با طناب بسته شده تا بر پای ایستد و نقش زمین نگردد و یا کج نباشد. گیاه نیز چنین است، تمام آن‌ها ریشه‌های خود را در دل زمین به هر جانی دوانیده‌اند تا آن را پایدار و استوار و ایستاده نگاه دارند. اگر ریشه نبود چگونه یک نخل تنومند و بلند و صنوبر و چنار بزرگ و تناور در طوفان‌های سهمگین بر پای می‌ایستادند؟

**حکمت گردش فصل‌ها** ای مفضل! در بلند و پائین بودن خورشید برای بر رفت و آمد این چهار فصل از سال و اسرار و مصالح نهفته در آنها اندیشه کن.

در زمستان، حرارت و ثمر دهی به درون درخت باز می‌گردد و از آنها میوه پدید می‌آید. هوا متراکم می‌گردد و از این تراکم و فشار هوا، ابر و باران به هم می‌رسد و بدن حیوان سخت و قوی می‌گردد.

به هنگام بهاران، همان مواد و حرارت که در درخت و گیاه نهفته بود، حرکت می‌کند و موادی را که در زمستان ساخته و متولد شده است، پیدا می‌سازد. گیاه می‌روید و درختان شکوفه می‌کنند و حیوانات، برای تولید مثل و جفتگیری در هیجان می‌افتند.

در تابستان، هوا سخت گرم می‌شود و میوه‌ها می‌رسند. مواد زاید بدن، ترشح می‌کنند. سطح زمین می‌خشکد و برای ساخت و ساز و کار آماده می‌گردد.

در پاییز، هوا صاف می‌شود. بیماری‌ها مرتفع می‌گردند. بدن‌ها سالم می‌شوند و شب به درازا می‌کشد و هوا معتدل می‌شود.

**بوته‌های ضعیف، میوه‌های بزرگ** ای مفضل! در اینکه گیاه و بوته‌ای ضعیف و ناتوان به بار می‌نشیند و میوه‌های سنگینی چون: کدو، خربزه، و هندوانه می‌دهد بیندیش و در حکمت و تدبیر این کار فکر کن! آنگاه که تقدیر بر آن شد که این بوته ضعیف میوه‌های سنگین چون این میوه‌ها بار دهد، چنان مقرر گردید که روی زمین بگسترده. اگر مانند درخت می‌ایستاد، قادر به حمل این میوه‌های سنگین نبود و پیش از آنکه میوه‌ها برسند و کامل شوند همه چیز درهم می‌شکست. بنگر که چگونه شاخ و برگش روی زمین گسترده می‌شود و زمین به جای بوته، میوه‌های سنگین را بر دوش حمل می‌کند. تو به يك بوته کدو و یا خربزه بنگر که چگونه یکی است ولی پیرامونش را چند میوه فرا گرفته. تو گویی گربه‌ای است بر روی زمین که بچه‌هایش روی زمین پهن شده‌اند و از آن شیر می‌خورند.

**آسمان گاه بارانی گاه صاف** ای مفضل! در اینکه به خاطر مصلحت عالم، آسمان گاه صاف و گاه بارانی است نیک اندیشه کن. اگر یکی از این دو در هوا ماندگار می‌شد بی‌شک زیانبار بود. نمی‌بینی وقتی که یکسره باران می‌آید، گیاهان و سبزی‌ها می‌گندند؟ جسم حیوانات سست و بی‌حاصل می‌شود؟ هوا سرد می‌ماند؟ بیماری‌ها پیدا و پراکنده می‌شوند؟ و راه‌ها و گذرگاه‌ها ناامن می‌گردند؟ چنانچه اگر هوا یکسره صاف و آفتابی باشد، زمین، خشک و تفتیده می‌گردد. گیاهان خشک می‌شوند و می‌سوزند. آب چشمه‌ساران و جویبارها فرو می‌رود و این پیامدها سخت به زیان مردم است. همانگونه که انواع بیماری‌ها پدید می‌آیند. اما اگر در عالم، یکی پس از دیگری پدیدار گردد و آسمان گاه بتابد و گاه ببارد، هوا معتدل می‌ماند،

هر کدام زیان دیگری را دفع می‌کنند و همه چیز نیکو و استوار می‌گردد. اگر کسی سوال کند که: چرا خداوند چنان خلق نکرد که در هیچ کدام زیان نباشد؟ پاسخ آنکه، حکمت الهی بر آن تعلق گرفته که انسان در دنیا قدری در رنج و درد افتد تا که سبب دوری او از گناه فراهم آید. آنگونه که انسان بیمار برای باز یافتن سلامت و شفای کامل به داروهای تلخ و ناگوار نیازمند است. آن زمان که طغیان می‌کند و می‌شورد، به درد و سختی نیازمند است تا در ورطه پلیدی در نیفتد و در راه راست بماند.

**نعمت فراموشی:** ای مفضل بدان! نعمت فراموشی بمراتب بزرگتر از نعمت حافظه و یادآوری است. **اگر نعمت فراموشی نبود، هیچ کس مصیبت و سختی های زندگی خویش را فراموش نمی‌کرد.** هیچگاه حسرتش پایان نمی‌یافت و کینه‌اش تمام نمی‌گشت. با یاد داشتن و فراموش نساختن آفات دنیا، هرگز از دنیا لذت نمی‌برد و امیدی به فراموشی و غفلت حاکمی که دشمن اوست نداشت و رهایی از حسد رشک بران نمی‌جست.

**راز خلقت کوهها** به این کوه‌ها که از سنگ و خاک پدید آمده بنگر. غافلان پنداشته‌اند که آنها زاید و بی‌مصرفند، حال آنکه سود فراوان دارند. برف بالای کوه‌ها می‌نشیند تا آنان که به آن محتاجند از آن بهره‌برند و از آنچه که ذوب می‌شود چشمه‌ساران پر آب، می‌جوشد چشمه‌ها، رودها و جویبارها پدید می‌آیند. در کوه‌ها انواع رویندگان و گیاهان دارویی که در دشت نمی‌روید، می‌روید. غارها و دره‌هایی در آنهاست که حیوانات وحشی و درندگان موذی را پناه داده. مردم از کوه، در برابر دشمنانشان دژها و قلعه‌های سخت و محکم می‌سازند. و از سنگ‌های آن برای به کارگیری در ساختمان‌ها و سنگ آسیاب استفاده می‌کنند.

**حکمت رشد مو و ناخن** مفضّل می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم : چه می شد اگر خداوند موهای بدن و ناخن ها را چنان می آفرید که رشد نکنند تا آدمی به اصلاح و کوتاه کردن نیازمند نباشد؟

امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند متعال در این کار، نعمت هایی نهاده که آدمی از آنها آگاه نیست تا سپاس گوید. آگاه باش! دردهای بدن با خروج مو از منافذ بدن و با خروج ناخن از سر انگشتان خارج می گردد؛ از این رو به انسان فرمان داده شده که هر هفته با مو تراشیدن و کوتاه کردن ناخن ها به این کار اقدام کند. این کار باعث می شود که موی و ناخن با شتاب بیشتری برویند و دردها و بیماری ها را سریعتر خارج کنند. اگر شخص چنین نکند، رشد آنها کوتاه و اندک می شود، در نتیجه، دردها در بدن می ماند و بیماری های مختلف پدید می آید.

**چرا آب در دسترس است اما غذا نه؟!** بدان که نان و آب اصل و رأس معاش و زندگی انسان به شمار می روند. پس به حکمت ها و تدابیر نهفته در آنها بنگر. نیاز آدمی به آب شدیدتر از نیازش به نان است. زیرا شکیبایی او بر گرسنگی بیش از صبر او در تشنگی است. و این بدان خاطر است که بدن انسان به آب بیشتر از نان محتاج است. چون که آدمی برای نوشیدن، شستن خود و لباس و ظروفش و سیراب کردن حیوانات و آبیاری مزرعه به آب نیازمند است. بخاطر این نیازهای فراوان، آب براحتی در دسترس قرار گرفته تا انسان برای خریدن و تحویل آن در دشواری و رنج فراوان نیفتد. اما نان جز با رنج و مشقت و تلاش و حرکت به دست نمی آید. تا انسان [به کسب حلال مشغول شود و] به خاطر بیکاری در سرمستی و فساد غوطه ور نگردد

**فواید آب دهان** در باره آب دهان و مصالح آن بیندیش. خدای جلّ و علا چنان

تدبیر نمود که آب دهان همواره در دهان وجود داشته باشد تا کام و گلو را تر نگاه دارد و خشک نشوند. اگر خشک بمانند هر آینه آدمی هلاک می‌شود؛ زیرا آبی در دهان نمی‌ماند که انسان با آن آب، غذای خشک را نرم گرداند و فرو برد. بدان که این رطوبت در حکم مرکب راهوار غذاست و آن را به معده می‌رساند. از سوی دیگر این رطوبت به صفرا و یا سوداء می‌رسد و این انتقال کاملاً به سود انسان است چرا که اگر صفرا خشک شود آدمی به هلاکت خواهد افتاد.

**حکمت راست و دروغ بودن خواب‌ها** در باره خواب‌ها و حکمت درهم آمیختگی راست و دروغ آن نیک بیندیش. **اگر تمام خواب‌ها راست و صادق بود، همه مردم پیامبر و از اخبار غیب آگاه بودند و اگر تمام آنها نادرست و کاذب، چیزی زاید و بی‌معنی بود و سودی نداشت.** از این روست که گاه راست است و مردم از آن سود می‌برند و با آن به سوی نیکی می‌روند و از بدی پرهیز می‌نمایند و بسیاری از آنها نیز دروغ است تا بر خواب‌ها اعتماد کامل نشود.

### **استدلالات کتاب توحید مفضل با قرآن کریم**

دعوت مردم به تأمل و تدبیر درباره اشیا و موجودات پیرامون خود، یک شیوه قرآنی است. قرآن کریم مردم را تشویق می‌کند که به شتر، آسمان، کوهها، زمین و... بنگرند (سوره غاشیه). راستی مگر مردم آنها را ندیده‌اند؟ در پاسخ باید گفت: آری دیده‌اند. اما در آنها درنگ و اندیشه نکرده‌اند. اگر مردم در همین امور به ظاهر بدیهی بنگرند و براستی در آنها اندیشه و تدبیر نمایند، به شگفتیهای تمام اجزای آفرینش پی می‌برند **أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ<sup>۱۷</sup> وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ<sup>۱۸</sup> وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ<sup>۱۹</sup> وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ<sup>۲۰</sup>** (سوره غاشیه)

ندارند آیا به اشتر نگاه  
که چون آفریدست آن را اله  
نخواهند آیا نگاهی کنند  
که چونست این آسمان بلند

ندارند آیا نگه بر جبال که چون نصب گردیده با این جلال

مگر يك نگه بر زمین کرده اند که این ارض را چون بگسترده اند

امام صادق علیه السلام نیز که قرآن ناطق است مردم را به تأمل در کوه، دشت، دریا، آسمان، زمین، حیوان، انسان، پرنده، درنده، و... فرا می خواند

امام (علیه السلام)، مفضل و همه مردم را به اندیشه در آفاق و انفس فرا می خواند؛ زیرا آیات الهی را در آنها می توان مشاهده کرد **سُنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّ الْحَقَّ أَوْلَمَ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ** (فصلت ۵۳)

در آفاق و اندر نفوس بلاد کند فاش آیات خود رب داد

که بر هرکسی می شود آشکار که همواره برحق بود کردگار

مگر ای پیمبر خدای وجود که شاهد بود بر هرآنچه که بود

کفایت نباشد به برهان دین ؟ که تنهاست او غایة العالمین

غالب مردم از شگفتیهایی چون، کهکشانیها، آسمان، موشک، هواپیما، سفر انسان به کرات دیگر، شکافته شدن اتم و دیگر امور خارق العاده، بهت زده، عبارت **جل الخالق** را بر زبان جاری می سازند، در حالی که **جلیل** و **حکیم** بودن خدا در همه چیز، جاری و ساری است و این همان چیزی است که امام از مفضل و همه انسانها می طلبد. به مضمون آیه برگردیم: در جهان طبیعت و آفاق و در جهان درون و انفس اندیشه کنید تا پی به وجود ببرید.

**توحید مفضل؛ معجزه‌ی امام صادق (علیه السلام)** معجزه، عملی است که دیگران

از آوردن آن عاجز باشند. همیشه وقتی که مردم بخواهند از معجزه‌های ائمه علیهم السلام نام ببرند، فکرشان به سوی، زنده کردن مرده، برگرداندن خورشید، شفا دادن

بیمار لاعلاج و دیگر امور می رود

در حالی که نهج البلاغه معجزه است، صحیفه سجادیه معجزه است، و توحید مفضل نیز معجزه است و ضرورتی ندارد که آنها را بکاویم تا یک سخن از آینده و یک پیشگویی ببینیم امام صادق علیه السلام به فلسفه و اسرار آفرینش کاملا احاطه داشته و در القای این درسها به صورت فیلسوفی الهی، دانشمندی کلامی، پزشکی حاذق، تحلیلگری شیمیدان، تشریح کننده‌ای متخصص، کارشناس کشاورزی و به یک کلام، عالم و آگاه از همه پدیده‌های میان آسمان و زمین جلوه گر شده است. براستی چه اعجازی از این بالاتر؟!

### معجزهای آشکار در کتاب توحید مفضل

۱. هنگامی که امام علیه السلام درباره عجایب آفرینش ماهی سخن می‌گویند، می‌فرمایند: ماهی، آب را از دهان می‌گیرد و از دو گوش بیرون می‌کند تا چون دیگر حیوانات از **فواید هوا** بهره‌برد. این سخن به روشنی بیانگر تنفس و استفاده ماهی از **اکسیژن** است که قرن‌ها پس از سخن امام کشف شده است.

۲. هنگامی که امام علیه السلام درباره ستارگان و حرکت آنها سخن می‌گوید، برای هر ستاره دو حرکت را ذکر کرده‌اند، آنگاه این دو حرکت را به حرکت کردن مورچه بر روی سنگ آسیاب به سمت چپ و حرکت سنگ به سمت راست تشبیه کرده‌اند. در چنین صورتی سنگ به جانب راست می‌گردد و مورچه با اینکه با سنگ می‌گردد اما خود نیز به جانب مخالف و از راست به چپ می‌گردد. از سخن و مثال امام علیه السلام می‌توان به حرکت **وضعی و انتقالی** و جهت حرکت ستارگان پی‌برد. البته امام علیه السلام در این بخش و بسیاری از قسمت‌های دیگر مفصلا بحث کرده‌اند و اگر دانشمندان متخصص هر رشته به گرد هم آیند و به بحث بنشینند بی شک دهها و صدها قانون حتی کشف نشده را در می‌یابند. اما افسوس که بشر با بی‌اعتنایی به سخنان معصومین علیهم السلام بزرگترین ستم را بر خود روا می‌دارد.



۳. امام علیه السلام در بحث **هوا**، آن را عامل حرکت امواج صدا دانسته، امروز به اثبات رسیده که در مکان بی هوایی (خلا) امواج به حرکت در نمی‌آیند. مرکب بودن **هوا** و **جسم بودن** آن بدرستی از سخن امام فهمیده می‌شود در صورتی که در آن اعصار مردم به مرکب بودن هوا و جسم بودن آن پی نبرده بودند.

۴. می‌توان **حرکت زمین و کروی بودن** آنها را از عبارات آنان در این بخشها فهمید.

امام علیه السلام فرموده است **فجعلت تطلع اول النهار من المشرق فتشرق علی ما قبلها من وجه المغرب** خورشید چنین آفریده شد که از جانب مشرق طلوع کند و بر آنچه که از جانب مغرب با آن رو به رو می‌شود بتابد. بویژه تکیه ما بر روی **ما قبلها من وجه المغرب** است. و اینکه امام علیه السلام فرمود: **قابله** که ضمیر به خورشید برگردد و این نشان از آن است که بر اثر گردش زمین نور خورشید به همه جای آن می‌رسد. در هر حال سراسر کتاب اعجاز و شگفتی است و تنها باید در آن اندیشید و به مبداء اعلیٰ یقین پیدا کرد. هر جا که عبارتی از امام را در نیافتیم باید اینگونه در معانی کلمات و قرائن آن اندیشه کنیم و به حقیقت برسیم. اگر نرسیدیم دانش خود را اندک بشماریم نه خاندان وحی و علم مطلق را متهم نماییم.

**رفع یک شبهه!** ممکن است کسی عبارتی را بخواند و خیال کند که با علم جدید نمی‌سازد. چنین فردی باید به چند نکته توجه کند: دانش انسان عادی محدود و اندک است **وَ مَا أُوتِيتُمْ مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا** (اسرا ۸۵)

**ز علم آنچه گشته عطا بر شما بسی هست ناچیز و اندک بها**

پس انسان نباید بر منبع نور و دانش الهی یعنی سخن امام معصوم خرده بگیرد؛ زیرا ما دانش اندک داریم و هنوز به جایی نرسیده‌ایم،



## مناظره ی امام صادق علیه السلام با طبیب هندی

آنچه از ذهن شفاف و نورانی اولیاء الله انعکاس می یابد، اشعه هایی از انوار الهی است که از پیامبر صلی الله علیه و آله تا امام مهدی ارواحنا فداه نسلی بعد از نسل، به یادگار مانده و زمینیان را بهره مند ساخته است. اگر غیر از این بود، می بایست علوم آنها مقطعی و زودگذر باشد و جز در عصر خویش کاربردی آن هم در همه زمینه ها، بدون کمترین تخلف نداشته باشد و در برخورد با شخصیت های علمی هم عصر خود و عالمان قرون بعد، منفعل گردد.

روزی امام صادق علیه السلام به مجلس منصور دوانیقی وارد شد. طبیب هندی کنار خلیفه نشست. او کتابهایی را که در موضوع **علم طب** نگاشته شده بود برای خلیفه می خواند تا ضمن سرگرم ساختن او بر معلومات خلیفه بیفزاید. امام صادق علیه السلام در گوشه مجلس نشست. بارانی از هیبت و ابهت از چهره حضرت می بارید. مدتی گذشت. هنگامی که طبیب از خواندن کتابها فارغ شد، نگاهش به امام صادق علیه السلام دوخته شد. لحظاتی مشغول تماشای سیمای حضرت شد. ابهت و صلابت امام، تنش را لرزاند. نگاهش را به سوی خلیفه برگرداند و با این سؤال، سکوت را شکست: این مرد کیست؟ او عالم آل محمد صلی الله علیه و آله است. آیا میل دارد از اندوخته های علمی من بهره مند گردد؟ نگاه خلیفه روی امام قرار گرفت. قبل از اینکه چیزی بگوید، امام لب به سخن گشود: نه! طبیب که از پاسخ امام شگفتش زده بود، پرسید: چرا؟ چون بهتر از آنچه تو داری، در اختیار دارم. چه چیز در اختیار داری؟ امام فرمود گرمی را با سردی معالجه می کنم و سردی را با گرمی، رطوبت را با خشکی درمان می کنم و خشکی را با رطوبت و آنچه را که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده به کار می بندم و نتیجه کار را به خداوند وا می گذارم. سپس به سخن جدش رسول الله صلی الله علیه و آله اشاره کرده، افزود:

معهده خانه هر بیماری و پرهیز، راز هر درمان. طبیب هندی برای اینکه سخنان امام را سبک جلوه دهد، پرسید: مگر طب غیر از اینهاست که گفتی؟ امام فرمود: گمان می‌کنی من مثل تو اینها را از کتابهای طبی آموخته‌ام؟ - حتماً، غیر از این، راهی برای فراگیری علم طب وجود ندارد. - نه، به خدا سوگند، جز از خداوند، از دیگری نیاموخته‌ام. اکنون بگو کدام یک از من و تو در علم طب داناتریم؟ - کار من طبابت است و حتماً در طب از شما عالم‌ترم. - امام: پس لطفاً به سئوالهایم پاسخ گوید. - هندی پرسید. چرا سر آدمی یکپارچه نیست و از قطعات مختلف به وجود آمده است؟ - نمی‌دانم. - چرا پیشانی مانند سر انسان از مو پوشیده نیست؟ - نمی‌دانم. - چرا بر روی پیشانی خطوط مختلفی نقش بسته است؟ - نمی‌دانم. - چرا ابروها در بالای دیدگان انسان قرار گرفته است؟ - نمی‌دانم. - چرا چشمهای انسان به شکل لوزی ساخته شده است؟ - نمی‌دانم. - چرا بینی میان دو چشم قرار گرفته است؟ - نمی‌دانم. - چرا سوراخ‌های بینی در زیر آن خلق شده است؟ - نمی‌دانم. - چرا لب فوقانی و سبیل در قسمت بالای دهان آفریده شده است؟ - نمی‌دانم. - چرا دندانهای جلو، تیز و دندانهای آسیاب، پهن و دندانهای انیاب (نیش)، دراز آفریده شده است؟ - نمی‌دانم. - چرا کف دست و پا، مو ندارد؟ - نمی‌دانم. - چرا مرد ریش دارد ولی زن فاقد ریش است؟ - نمی‌دانم. - چرا ناخن و موهای سر انسان روح ندارند؟ - نمی‌دانم. - چرا قلب، صنوبری شکل آفریده شده است؟ - نمی‌دانم. - چرا ریه در دو قسمت آفریده شده و در جای خود متحرک است؟ - نمی‌دانم. - چرا کلیه‌ها مانند لوبیا خلق شده‌اند؟ - نمی‌دانم. - چرا کاسه زانوها رو به جلو قرار دارد؟ - نمی‌دانم. - چرا میان کف پا، گود است و با زمین تماس ندارد؟ - نمی‌دانم.

- ای طبیب هندی! ولی من به فضل خداوند، به حکمت و پاسخ این سئوالها آگاهم. طبیب که چاره‌ای جز تسلیم شدن نداشت، گفت: پاسخ‌ها را بگوئید تا

بهره‌مند گردم. آن‌گاه امام علیه السلام به ترتیب به یکایک سئوالهای مطرح شده، چنین پاسخ گفتند: به این جهت سر از قطعات مختلف تشکیل شده و شکاف‌هایی برایش قرار داده شده تا صداع (سر درد) آن را نیازارد. خداوند مو را بالای سر رویانده تا به وسیله آن روغن لازم به مغز برسد و بخار مغز از طریق موها خارج شود. همین‌طور، پوششی برای سرما و گرما باشد. ولی در پیشانی مو نیافریده تا چشم‌ها مزاحمی نداشته باشند و بتوانند به راحتی نور بگیرند. ابروها را بالای چشم قرار داده تا به اندازه کافی به چشم‌ها نور برسد و نیز از رسیدن نور زیاد جلوگیری کند. چون زیادی نور، چشم را آزار داده و زمینه معیوب شدن آن را فراهم می‌سازد. چشم‌ها به شکل لوزی آفریده شده تا داروهایی که با سرمه استعمال می‌شود، به آسانی وارد چشم شده، چرک و مرض به آسانی از آن به وسیله اشک خارج شود. به این جهت بینی را میان دو چشم قرار داده است که بینی، نور را به دو قسمت مساوی تقسیم می‌کند تا نور به طور اعتدال به چشم‌ها برسد. سوراخ‌های بینی را در پایین آن آفریده تا چرک‌های انباشته شده در مغز از این سوراخ‌ها بیرون شده و بوهای معطر که به وسیله هوا متصاعد می‌گردد، از آن، بالا رود. لب و سبیل را به این جهت روی دهان قرار داده است تا از ورود کثافات دماغ به داخل دهان جلوگیری کند. و نیز مانع آلوده شدن خوراکی‌ها گردد. دندان‌های جلو را تیزتر آفریده تا غذا را قطعه قطعه سازند. دندان‌های آسیاب را پهن خلق کرده تا غذا به وسیله آنها کوبیده و نرم گردند. دندان‌های انیاب را درازتر آفریده تا میان دندان‌های آسیاب و دندانهای پیشین، چون ستونی استوار باشند. کف دست و پاها مو ندارند تا بتوانیم اشیاء را به وسیله آنها لمس نموده، از قوه لامسه به اندازه کافی استفاده نماییم. برای مرد ریش قرار داده تا به پوشاندن صورت محتاج نباشد و نیز از زن باز شناخته گردد. به مو و ناخن‌های تن انسان روح نداده تا چیدن و بریدن آنها درد آور و ناراحت کننده نباشد.

قلب، صنوبری شکل آفریده شده است تا هنگام آویختگی، نوک باریکش وارد ریه شده و از نسیم آن خنک گردد و نیز مغز سر از حرارت آن آسیب نبیند. ریه را در دو قسمت آفریده تا قلب میان فشارهای آن دو (هنگام باز و بسته شدن) داخل شده و هوا بگیرد. کلیه‌ها مانند لوبیا ساخته شده‌اند، برای اینکه «منی» از کلیه‌ها قطره قطره به سمت مثانه می‌چکد. اگر کلیه‌ها کروی و یا به شکل چهار گوش بودند، قطرات منی که همواره در حال انقباض و انقباضند، به یکدیگر برخورد کرده و در نتیجه هنگام خروج، موجب التذاذ نمی‌شود.

اینکه کاسه زانوها به سمت جلو قرار گرفته، به این جهت است که انسان رو به جلو حرکت می‌کند. سنگینی بدن انسان رو به جلوست. وقتی زانوها به عقب خم شوند، تعادل انسان حفظ شده، راه رفتن و حرکات انسان ناموزون و لرزان نمی‌شود. اینکه کف پاها را گود و قوسی مانند، خلق کرده به این جهت است که تمام کف پاها با زمین تماس پیدا نکند. زیرا اگر تمام کف پاها به زمین تماس پیدا کند، پا، چشم و اعصاب صدمه می‌بینند.

طیب که تا کنون سکوت کرده با تعجب پرسید: اینها را از کجا می‌دانی؟! - امام: از پدرانم فراگرفته‌ام. پدرانم از رسول خدا صلی الله علیه و آله آموخته‌اند. او از جبرئیل و جبرئیل از خدای متعال. طیب هندی که چنین شخصیت علمی را در عمرش ندیده بود، به فکر فرو رفت. آن گاه در حالی که محو تماشای سیمای امام بود، چنین لب به سخن گشود: تصدیق می‌کنم و مسلمانم. به خدا سوگند، تا کنون کسی را در طب، عالم تر از تو ندیده‌ام.

**منابع این بخش:** طب الصادق تحقیق علامه عسکری ص ۲۱، به نقل از بحار الانوار ج ۱۴ ص ۴۷۸  
مناظرات علمی بین شیعه و سنی، ص ۹۸  
الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ۴، ص ۴۸۲  
کاظم مظفر ص ۴ الاختصاص ص ۲۱۶  
توحید المفضل با مقدمه و تعلیقه‌های  
حدیث مفضل و آفرینش ارواح شیعیان  
از ائمه. محمد بن سنان در سند روایت مفضل.

## فواید میوه‌ها در کلام امام صادق (علیه السلام)

تأثیر میوه‌ها در جسم بشر مانند سایر غذاها و شاید بیشتر از برخی از آنها باشد. تأثیر بعضی از آنها تابع ترکیب شیمیایی آن به نسبت ترشی و شیرینی و داشتن ویتامین‌ها و پروتئین‌های مختلف در آن است.. امام صادق (علیه السلام) خیلی پیش از آنکه طب، رعایت شستن دست و میوه و خوردن آن را مورد تأکید قرار داده ایشان می‌فرماید: هر میوه‌ای سمی دارد، آن را با آب بشوید و در آب فرو ببرید.

**انگور:** امام صادق علیه السلام فرمودند: انگور عصب را محکم می‌کند و ناراحتی را از بین می‌برد و نفس را پاک می‌کند. انگور چند کار را با هم انجام می‌دهد مسهل معده و پاک‌کننده خون و غذا برای بدن است و آب آن باعث تجدید قوا می‌شود و گردش خون را تنظیم می‌کند و برای گازهای معده مفید است و نیز کبد و کلیه را مداوا می‌کند و تب را می‌برد و برای سوء هاضمه و نقرس و بیماری‌های قلب و صفرا و باد و بواسیر سودمند است و از پیشروی سل و سرطان جلوگیری می‌کند.

**سیب:** امام صادق علیه السلام فرمودند: سیب بخورید که حرارت را برطرف می‌نماید و درون را خنک می‌کند و تب را می‌برد. اگر مردم می‌دانستند که سیب چه خواصی دارد، بیماران خود را جز با آن مداوا نمی‌کردند و آن سریع‌ترین اثر را در قلب دارد و آن را شاد می‌کند. به تب داران سیب بدهید که چیزی نافع‌تر از آن نیست.

**انار:** امام صادق علیه السلام: به کودکان انار بخورانید سبب سرعت رشد و جوانی آنها می‌شود. انار را با پیه آن بخورید که معده را دباغی می‌کند و بر ذهن می‌افزاید.

**به:** امام صادق علیه السلام فرمودند: صورت را زیبا و قلب را تقویت می‌کند. هر کس به را ناشتا بخورد، نطفه او سالم و فرزند او زیبا می‌شود. خوردن به باعث قوت قلب و ذکاوت باطن می‌شود.

**انجیر:** امام صادق علیه السلام فرمودند: انجیر بخارات را از بین می‌برد و استخوان را محکم می‌کند و مو را تقویت می‌نماید و بیماری را می‌برد و احتیاجی به دوا ندارد.

**خرما:** امام صادق علیه السلام در حالی که طبقی از خرما در مقابلشان بود فرمودند: این چیست؟ گفتند: این خرما از نوع برنی است فرمودند: در آن شفاست. خرما درمان سم است و در آن بیماری و ضرری وجود ندارد و هر کس موقع خواب هفت عدد خرما بخورد گرم‌های شکمش کشته می‌شوند.

**کاسنی:** فرمودند: چه سبزی خوبی است کاسنی. بر تو باد کاسنی که نطفه را زیاد و فرزند را زیبا می‌کند. هر کس شب کند در حالی که در شکم او هفت برگ کاسنی است، آن شب را از قولنج در امان خواهد بود.

این نمونه‌ها نشانگر علم سرشار ایشان و گستردگی شناخت آن بزرگوار از علم طب است. یک فرد محقق وقتی به کتاب خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها (اطعمه و اشربه) در فقه اهل بیت (علیهم السلام) مراجعه کند و در آن دقت به عمل آورد، علم فراوانی خواهد یافت و ارزش علم طب و امام صادق علیه السلام پیشوای متخصصان در طب و بهداشت خواهد رسید و اعتراف خواهد کرد که علم طب، علاوه بر علم شرایع و ادیان است.

**منبع:** کتاب طب الصادق (علیه السلام)

## امام صادق علیه السلام و اتحاد اسلامی

نقش قرآن و اهل بیت علیهم السلام در اتحاد و انسجام اسلامی، نقشی ناشناخته و مبهم نیست. بدون تردید، «اعتصام به حبل الهی» مهم ترین راهکار پیشگیری از اختلاف و تفرقه در جامعه اسلامی و جامعه بشری است. سوره آل عمران وَ

اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لَا تَفَرَّقُوا

نقش آن امام بزرگوار را در اتحاد مسلمین بیش تر روشن سازد :

۱. امام صادق علیه السلام و اصلاح ذات البین؛
۲. امام صادق علیه السلام و نشر اخلاق برادری؛
۳. امام صادق علیه السلام و حل اختلافات فکری پیروان اهل بیت ع
۴. امام صادق علیه السلام و ارائه راهکار حل اختلافات حقوقی شیعه؛
۵. امام صادق علیه السلام و پاسداری از اصل صداقت و راستی؛
۶. امام صادق علیه السلام و تأکید بر اصل همزیستی و مدارا با اهل سنت و فرق گوناگون؛
۷. امام صادق علیه السلام و رعایت امانت در رابطه با عموم انسانها؛
۸. امام صادق علیه السلام و تأکید بر پاسداری از عهد و میثاق در روابط انسانها، صرف نظر از دین و مذهب و رفتار طرف مقابل؛
۹. امام صادق علیه السلام و تأکید بر صله ارحام و حفاظت از پیوندهای خویشاوندی
۱۰. امام صادق علیه السلام و عدم طرح مسائل اختلاف انگیز، مثل قضاو قدر و خلق قرآن
۱۱. امام صادق علیه السلام و تأکید بر نماز جمعه و جماعت و اعیاد اسلامی؛

۱۲. مبارزات فکری، فرهنگی امام صادق علیه السلام با حامیان تفکر مادی مثل ابن ابی العوجاء، ابن طالوت، ابن اعمی و عموم؛

۱۳. مبارزات امام صادق علیه السلام با اندیشه های انحرافی، غلات، اهل رأی و قیاس، صوفیان، و جاعلان حدیث؛

۱۴. مبارزات امام صادق علیه السلام با نظام فاسد سیاسی؛

۱۵. اقدامات فرهنگی امام صادق علیه السلام در برابر اوضاع فاسد اجتماعی؛

۱۶. ساماندهی تشکیل پیروان عترت ع در برابر خلافت عباسی؛

۱۷. کنترل انقلابیون تندرو و ناآشنا با شرایط اجتماعی؛

۱۸. گرفتن وجوهات شرعی و حمایت مالی از محرومان جامعه اسلامی؛

۱۹. گسترش فقه ناب اسلامی در برابر فتاوی انحرافی؛

۲۰. امام صادق علیه السلام و نشر فرهنگ قرآن و علوم قرآنی.

امام صادق علیه السلام و برخورد هوشیارانه ایشان با نمایندگان و کارگزاران دولت عباسی زمینه **جهاد فرهنگی** بزرگی را فراهم آورد. هر کدام از محورهای فوق، بخشی از کارنامه امام ششم را نشان می دهد، که چگونه امام صادق علیه السلام همچون دیگر پیشوایان پاک اسلام در جهت عبادت الهی و عدالت اجتماعی و تحکیم روابط امت اسلامی و هدایت جامعه بشری گام برداشتند. برای نمونه یک برنامه وحدت آفرین آن پیشوای پاک یادآوری می شود

مفضّل بن عمر می گوید : **إِذَا رَأَيْتَ بَيْنَ اثْنَيْنِ مِنْ شِيعَتِنَا مُنَارَعَةً فَأُفْتِدْهَا مِنْ مَالِي** هرگاه بین دو نفر از شیعیان ما درگیری [مالی] دیدی، آن را با پرداخت اموال من حل کن. صرف وجوهات شرعی در جهت اتحاد و برادری پیروان اهل بیت و حل اختلافات درونی، یکی از برنامه های معروف امام صادق آل محمد است.



امام صادق علیه السلام نه زمینه قیام مسلحانه و کنترل نظامی دنیای اسلام را فراهم می‌دید و نه سازش با حاکم ستمگر و دنیاگرای بلاد اسلامی را مشروع می‌دانست؛ از این رو «جهاد فرهنگی» و ساختن نیروهای لازم برای گسترش فرهنگ قرآن و عترت علیهم السلام را اولویت بخشید و با ایجاد تشکلی قوی از هواداران عترت و هدایت افکار عمومی در جهت اهداف نبوی صلی الله علیه و آله گام برداشت. و ذخیره‌ای عظیم برای همه عصرها و نسلها باقی گذاشت.

وجود مبارک امام صادق علیه السلام رئیس مذهب بود و این مذهب را او تبیین کرد، او ترویج کرد، او تعلیل کرد، او تبلیغ کرد، او از آن دفاع کرد، او احتجاجات را ذکر کرد؛ در اثر فرصت مناسبی بود که وجود مبارک امام صادق علیه السلام داشتند.

**شکایت امام صادق علیه السلام از مردم معاصر مدینه می‌فرمود اشکوا لی الله وحدتی و تقلقی من اهل المدینه.** من از تنهایی خودم به خدا شکوه می‌کنم، از اضطراب فکری خودم درباره حمایت دین به خدا شکایت دارم. من از مردم مدینه شکایت دارم که ما را تنها گذاشتند **حتی تقدموا!** مگر اینکه شما از خارج مدینه بیائید، چیزی از ما پرسید! **و اراکم و اسربکم!** شما را ببینم، با دیدن شما هم مسرور بشوم! ای کاش این حکومت عباسی که حکومت طاغوتی دارد؛ موافقت می‌کرد من یک مدرسه‌ای می‌ساختم، می‌رفتم در همان مدرسه ساکن می‌شدم، **یا لیت هذا الطاغیه اذن لی فاتخذ قصراً فسکنته و اسکنتم معی و اضمن له الا یجیء من ناحیتنا مکرواً ابداً.** اگر بخواهد تعهد هم بگیرد، من تعهد می‌دهم که ما کاری با حکومت او نداریم! برای اینکه با چه وضعی با حکومت او درگیر بشویم؟! اگر از ما تعهد هم بخواهد، تعهد هم می‌دهم؛ ولی بالأخره ما باید دین را حفظ بکنیم یا نه؟! این وضع وجود مبارک امام صادق بود.

خلفای وقت زمامداران ستم پیشه و مستبد، طبق میل و فرمان به سهولت می توانستند احکام دین را به بهانه «مصالح روز» تغییر و تبدیل داده و پوششی از استنباط و اجتهاد (که برای مردم عادی و عامی قابل تشخیص نیست) حکم خدا را به خاطر مطامع خدایگان دگرگون سازند. مولفان و مورخان قرنهای پیشین، نمونه‌های وحشت انگیزی از جعل حدیث و تفسیر برای آن را که غالباً دست قدرتهای سیاسی در آن نمایان است، ذکر کرده‌اند. عیناً همین عمل درباره تفسیر قرآن نیز انجام می گرفت .

تفسیر قرآن بر طبق رأی و نظر مفسر، از جمله کارهایی بود که می توانست به آسانی حکم خدا را در نظر مردم دگرگون سازد و آنها را به آنچه مفسر خواسته است (که اکثر اوقات همان را می خواست که حاکم خواسته بود) معتقد کند. عنوان **خلیفه** برای حاکم اسلامی نشان دهنده همین حقیقت است که وی بیش و پیش از آنکه یک رهبر سیاسی و معمولی باشد، جانشین پیامبر است و پیامبر نیز آورنده دین و آموزنده اخلاق. پس خلیفه در اسلام، بجز تصدی شئون رایج سیاست، متکفل امور دینی مردم و پیشوای مذهبی آنان نیز هست .

این حقیقت مسلم، موجب آن شد که پس از نخستین سلسله خلفای اسلامی، زمامداران بعدی که از آگاهیهای دینی، بسیار کم نصیب و گاه بکلی بی نصیب بودند، در صدد برآیند که این کمبود را به وسیله رجال دینی وابسته به خود تامین کنند و با الحاق فقها و مفسران و محدثان مزدور به دستگاه حکومت خود، این دستگاه را باز هم ترکیبی از دین و سیاست سازند .

از طرفی پایبندی وسواس آمیز یاران امام به اصل معتبر و مترقی **تقیه** باید جست که هر بیگانه‌ای را از نفوذ در تشکیلات امام مانع می‌شد، و سپس در ناکام ماندن جهاد شیعه در آن مرحله و به قدرت نرسیدن آنان، که این معلول عواملی چند است. اگر بنی عباس نیز به قدرت نمی‌رسیدند، بیگمان تلاش و فعالیت پنهانی آنان

و خاطرات تلخ و شیرینی که از فعالیت‌های تبلیغاتی داشتند، در سینه‌ها می‌ماند و کسی از آن خبر نمی‌یافت و در تاریخ نیز ثبت نمی‌شد.

روز نهم ذیحجه روز عرفه است. محشری از خلائق در عرفات برای ادای مراسم خاص آن روز گرد آمده‌اند و نمایندگان طبیعی مردم سراسر مناطق مسلمان نشین، از اقصای خراسان تا ساحل مدیترانه، جمع شده‌اند. یک کلمه حرف به‌جا در اینجا می‌تواند کار گسترده‌ترین شبکه وسایل ارتباط جمعی را در آن زمان بکند. امام، خود را به این جمع رسانده است و پیامی دارد می‌گوید: دیدم امام در میان مردم ایستاد و با صدای هر چه بلندتر (با فریادی که باید در همه‌جا و در همه گوش‌ها طنین بی‌افکند و به‌وسیله شنوندگان به سراسر دنیای اسلام پخش شود) پیام خود را سه مرتبه گفت. روی را به طرف دیگری گرداند و سه مرتبه همان سخن را ادا کرد. باز روی را به سمتی دیگر گرداند و باز همان فریاد و همان پیام و بدین ترتیب امام دوازده مرتبه سخن خود را تکرار کرد. این پیام با این عبارات ادا می‌شد **أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ الْإِمَامَ - ثُمَّ كَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ ...** (بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۵۸)

حدیث دیگر امام صادق ارواحنا فداه خود و دیگر امامان شیعه را چنین توصیف می‌کند: ما کسانی هستیم که خدا اطاعت ما را بر مردم لازم ساخته است. انفال و صفوالمال در اختیار ماست. صفوالمال، اموال گزیده‌ای است که طواغیت گردنکش به خود اختصاص داده و دست‌های مستحق را از آن بریده بودند و هنگامی که این اموال در اختیار یک نفر قرار گیرد و به او حشمتی کاذب و تفاخری دروغین ببخشند، بلکه به حاکم اسلامی سپرده می‌شود و او از آنها در جهت مصالح عموم مسلمانان استفاده می‌کند.

**مکتب اقتصادی امام صادق (علیه السلام)** اعتقادات، اخلاقیات و روش‌های عملی، آثار شدیدی بر رفتار اقتصادی افراد جامعه دارد. نوع رفتار در بازار کار، آثار خود را در بخش تولید و بر رشد جامعه پدید می‌آورد.

بر اساس مکتب اقتصادی امام صادق علیه السلام اعتقادات اسلامی و اخلاقیات آن، مسلمان را به انجام کار اقتصادی ترغیب ساخته، انگیزه‌های متعددی را در او ایجاد می‌کند. برخلاف آنچه درباره آموزه‌های دینی گفته شده، مبانی ارزشی و اعتقادی مسلمان توانایی ایجاد برابری رفتار توسعه‌زا را در خود دارد. بر این مبنا مفاهیم عرفانی زهد که در فهم عموم به معنای کناره‌گیری از دنیا و مادیات و فقط توجه ویژه به امور معنوی است،

وقتی در فضای اقتصادی مکتب امام صادق علیه السلام باز تعریف می‌شود، مفهومی جدید اقتصادی به خود می‌گیرد. این مفهوم به حدی است که باعث آینده‌نگری در بحث اقتصادی می‌شود.

امام صادق علیه السلام همواره توصیه می‌کرد که هر شخصی باید برای آینده خود پس انداز داشته باشد تا اگر خدای ناکرده مشکلی برایش پیش آمد یا نیازی به پول پیدا کرد محتاج دیگران نباشد.

یکی از یاران امام به نام مسمع می‌گوید: روزی با مولایم حضرت صادق علیه السلام مشورت کرده، عرض کردم: سرورم! من زمینی دارم که مشتری خوبی برایش آمده و به قیمت مناسب از من می‌خواهد. امام فرمود: ای ابا سیار! آیا می‌دانی که هر کس ملک خود را بفروشد مال او از بین خواهد رفت. عرض کردم: فدایت شوم، من آن را به قیمت خوبی می‌فروشم و زمین بزرگتری را می‌خرم. امام علیه السلام فرمود: در این صورت اشکالی ندارد.

۱. آن حضرت می فرمود: از نزدیک ترین یاران پیامبر صلی الله علیه و آله که شما آنها را به فضل و زهد و تقوا می شناسید، سلمان و ابوذر هستند. شیوه سلمان چنین بود که هرگاه سهمیه سالانه اش را از بیت المال دریافت می کرد، مخارج یک سالش را ذخیره می نمود. به او اعتراض کردند که تو با این همه زهد و تقوا در فکر ذخیره آینده ات هستی! شاید امروز و فردا مرگ تو برسد! سلمان در جواب می فرمود: شما چرا به مردن فکر می کنید و به باقی ماندن نمی اندیشید؟ ای انسانهای جاهل! شما از این نکته غفلت می کنید همین قدر که به اندازه نیازش وسیله و مال دنیا فراهم شد با اطمینان و آرامش بیشتری به اطاعت حق می پردازد.

۲. امام صادق علیه السلام: لا خیر فیمن لا یحب جمع المال من حلال یکف به وجهه و یقضى به دینه و یصل به رحمه کسی که از راه حلال و به انگیزه حفظ آبرو و ادای قرض و رسیدگی به خانواده و فامیل به دست آوردن مال را دوست نداشته باشد، در او هیچ گونه خیری نیست.

۳. پس انداز مال سالم و حلال طیب از نکات برجسته بعد اقتصادی مکتب این امام همام است. در روایات آمده پس از شناخت و معرفت خدا کدام عمل برتر است؟ حضرت فرمود: پس از شناخت، هیچ چیز برابر این نماز نیست و پس از شناخت نماز هیچ چیز با زکات برابر نیست و پس از اینها چیزی با روزه برابر نیست و پس از اینها چیزی با حج مساوی نیست و آغاز و پایان همه آنها شناخت ماست.

۴. در این حدیث اول مسئله توحید و بعد به مسئله اقتصاد (زکات) در راستای بحث توحید عینی اقتصادی که در پرتوی از توحید باشد پرداختند. لذا سرمایه گذاری و پس اندازی در فضای فکری مکتب اقتصادی امام ارزشمند است که از هر گونه مال غیر پاک شده باشد. (کافی ج ۵ وسائل الشیعه ج ۱۷)

## امام موسی کاظم علیه السلام

در سال ۱۲۸ از مادری مهاجر، از **آندولس** به نام **حمیده** و نام پدرش صاعد مغربی به هنگام سفر حج، متولد شدند و بعد از تولد دستها را بر زمین و سرشان را رو به آسمان نموده و شکرگزاری نمودند، که برای مادر عمل عجیبی بود، جریان را برای امام صادق علیه السلام تعریف کرده و ایشان میفرمایند از نشانه های امامت ایشان است. برادران دیگر امام از این بانو، اسحاق و محمد دیباج بوده اند.

حمیده بربریه، یکی از زنان با فضیلت بود. او به حدی از اصالت خانوادگی و فضایل انسانی برخوردار بود که امام صادق علیه السلام درباره اش فرمود **حمیده مصفاة من الادناس، کسبیکه الذهب، مازالت الاملاک تحرسها حتی ادیت الی کرامه من الله لی و الحجة من بعدی** حمیده از پلیدی ها پاک است؛ مانند شمش طلا، فرشتگان همواره او را نگهداری کردند تا به من رسید، به خاطر کرامتی که خدا نسبت به من و حجت پس از من فرمود.

**کاظم** لقب گرفتند چون بسیار بردبار و فرو خورنده خشم بودند. نامی که برای این کودک انتخاب گردید، **موسی** بود که تا آن روز در خاندان رسالت و امامت سابقه نداشت و یادآور مجاهدت های موسی بن عمران علیه السلام بود. آن حضرت با القاب کاظم، عبد صالح، باب الحوائج و ... یاد می شد و مشهورترین کنیه اش ابوالحسن و ابو ابراهیم بود.

**نجمه همسر امام** از زنان مؤمنه، پارسا، نجیب و پاکیزه بود. امام صادق حمیده را که کنیزی از اهالی مغرب بود، به منزل برد. نجمه در خانه امام صادق علیه السلام حمیده خاتون را بسیار احترام می کرد و به خاطر جلال و عظمت او، هیچ گاه نزدش نمی نشست! روزی **حمیده** در عالم رویا، رسول گرامی صلی الله علیه و آله را دید که

به او فرمودند: ای حمیده! نجمه را به ازدواج فرزند خود موسی درآور زیرا از او فرزندی بدنیا خواهد آمد که بهترین فرد روی زمین باشد. پس از این پیام، حمیده به فرزندش امام کاظم علیه السلام فرمود: پسر! نجمه بانویی است که من هرگز بهتر از او را ندیده ام، زیرا در زیرکی و محاسن اخلاق، مانندی ندارد. من او را به تو می بخشم، تو نیز در حق او نیکی کن. ثمره ازدواج امام موسی بن جعفر علیه السلام و نجمه، نوری شد که در شکم مادر به تسبیح و تهلیل مشغول بود و مادر از آن، احساس سنگینی نمی کرد. پس از تولد امام هشتم علیه السلام، این بانوی مکرمه با تربیت گوهری تابناک، ارزشی فراتر یافت.

**فرزندان امام بنا** به گفته شیخ مفید در ارشاد امام موسی کاظم علیه السلام تعدادی فرزند پسر و دختر داشت که هیجده تن از آنها پسر بودند و **علی بن موسی الرضا** علیه السلام افضل ایشان بود. از جمله فرزندان مشهور آن حضرت **احمد بن موسی** و محمد بن موسی و ابراهیم بن موسی بودند. یکی از دختران آن حضرت فاطمه معروف **معصومه** سلام الله علیها است که قبرش در قم مزار شیعیان جهان است. عدد اولاد آن حضرت را کمتر و بیشتر نیز گفته اند.

امام موسی کاظم علیه السلام هنوز کودک بود که فقهای مشهور مثل ابوحنیفه از او مسئله می پرسیدند و کسب علم میکردند. امام کاظم علیه السلام در دوران کودکی تحت مراقبت و تربیت پدر و مادر گرامی اش، مراحل رشد و کمال را پیمود و مدت ۲۰ سال از دوران زندگی خود را در محضر پرفیض و مکتب سازنده پدر سپری کرد. آن حضرت در این مدت از سیره و عمل عالی و ارزنده پدر بزرگوارش الهام می گرفت و از علوم و دانش او بهره می جست، بطوری که امام صادق علیه السلام دستور داد زنان مسلمان، برای فراگیری مسائل دینی به او مراجعه کنند. روزی ابوحنیفه رئیس مذهب حنفی امام را که نوجوان بود در حال نماز دید که



مردم مقابل ایشان رفت و آمد میکردند و ابو حنیفه این جریان را نزد امام صادق علیه السلام اشکال گرفتند. فرمودند از خودشان پرسید و امام فرمودند **وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ** (سوره ق) من متوجه کسی غیر خدا نبودم. ابوحنیفه گفت : او را در کودکی دیدم و از او پرسشهایی کردم چنان پاسخ داد که گویی از سرچشمه ولایت سیراب شده است.

**امام علیه السلام در سنگر تعلیم حقایق** نشر فقه جعفری و اخلاق و تفسیر و کلام که از زمان حضرت صادق علیه السلام و پیش از آن در زمان امام محمد باقر علیه السلام آغاز و عملی شده بود، در زمان حضرت امام موسی کاظم علیه السلام نیز به پیروی از سیره نیاکان بزرگوارش همچنان ادامه داشت، تا مردم بیش از پیش به خط مستقیم امامت و حقایق مکتب جعفری آشنا گردند، و این مشعل فروزان را از ورای اعصار و قرون به آیندگان برسانند

**تأثیر علمی آن بزرگوار** امام هفتم علیه السلام با جمع روایات و احادیث و احکام و احیای سنن پدرگرمی و تعلیم و ارشاد شیعیان، اسلام راستین را که با تعالیم و مجاهدات پدرش نظم و استحکام یافته بود حفظ و تقویت کرد و علی رغم موانع بسیار در راه انجام وظایف الهی تا آنجا پایداری کرد که جان خود را فدا ساخت. حوزه پدر را با شکوه هر چه بیشتر پر از دانشجو و طلبه نمود و به تربیت آنان پرداخت و شاگردانی با هوش مثل **هشام بن حکم، صفوان، بهلول**، که با شگردی خاص به اعتراض با حاکمین و آگاهی دادن به مردم و به مبارزه با خلفای عباسی می پرداختند. وجود مبارک امام هفتم حوزه های علمی قوی و غنی تشکیل داد، طلاب مستعد را شناسائی کرد، شاگردان فراوانی تربیت کرد که عده زیادی از آنها جزء روات احادیث شدند، جزء علمای بزرگوار شدند، جزء محدثین و مفسران شدند و مانند آن.



**رساله العقل** را وجود مبارک امام هفتم علیه السلام برای هشام بن حکم ترسیم کرد. فرزندان پیامبر دائم تحت تعقیب بودند و منصور هر جا آنان را می یافت به قتل میرساند، حجم وجوهات نزد امام قابل توجه بود و استقلال مالی جهت کمک به مستمندان بود و به قیام ها هم عنایت خاصی داشت و این حکومت را آزار میداد.

**چگونگی به امامت رسیدن آن حضرت** از حوادث مهم دوران جوانی آن امام، مرگ نابهنگام برادر بزرگترش، اسماعیل، بود که از الطاف خفیه الهیه محسوب می شد و زمینه ساز تثبیت امامت وی شد. تلاش امام نیز در این راستا و بمنظور جلوگیری از انحراف جریان امامت بود. هر چند بعدها نیز گروهی پیدا شدند و پس از امام معتقد به امامت **اسماعیل** گشتند و مرگ او را انکار نمودند. از مشکلات روزهای نخستین امامت، ادّعی امامت دروغین برادر بزرگتر، عبدالله افطح، بود که گروهی را به دنبال خود کشید و فرقه **فطحیه** شکل گرفت. هر چند با برخورد روشنگرانه‌ی امام، عبدالله با شکست روبرو گردید عبدالله مقام و منزلت پسران دیگر حضرت صادق علیه السلام را نداشت. و به قول شیخ مفید در ارشاد متهم بود که در اعتقادات با پدرش مخالف است و چون بزرگترین برادرانش از جهت سن و سال بود ادّعی امامت کرد.

برادر دیگر امام موسی کاظم علیه السلام اسحق که برادر تنی آن حضرت بود به ورع و صلاح و اجتهاد معروف بود اما برادرش موسی کاظم علیه السلام را قبول داشت و حتی از پدرش روایت می کرد که او تصریح بر امامت آن حضرت کرده است.

برادر دیگر آن حضرت به نام محمد بن جعفر مردی سخّی و شجاع بود و از زیدیه جارودیه بود و در زمان مامون در خراسان وفات یافت اما جلالت قدر و علو شأن و مکارم اخلاق و دانش وسیع امام موسی کاظم علیه السلام بقدری بارز و روشن بود

که اکثریت شیعه پس از وفات امام صادق علیه السلام به امامت او گرویدند و علاوه بر این بسیاری از شیوخ و خواص اصحاب حضرت صادق علیه السلام مانند مفضل ابن عمر جعفی و معاذین کثیر و صغوان جمال و یعقوب سراج نص صریح امامت حضرت امام موسی الکاظم علیه السلام را از امام صادق علیه السلام روایت کردند و بدین ترتیب امامت ایشان در نظر اکثریت شیعه مسجل گردید.

### **زندگی موسی بن جعفر یک زندگی شگفت آور و عجیبی است در زندگی**

خصوصی امام مطلب برای نزدیکان آن حضرت روشن بود. هیچکس از نزدیکان آن حضرت و خواص اصحاب آن حضرت نبود که نداند امام برای چه دارد تلاش می کند. حتی در محل سکونت، آن اتاق مخصوصی که موسی بن جعفر در آن اتاق می نشستند اینجوری بود که راوی که از نزدیکان امام هست می گوید من وارد شدم، دیدم یک لباس خشن، یک لباسی که از وضع معمولی مرفه عادی دور هست. زندگی موسی بن جعفر یعنی امامت در سختترین دورانها شروع شد. هیچ دورانی بعد از دوران امام سجاد، به سختی این دوران نبود. اوضاع اینطور است که بنی عباس بعد از درگیریهای اول، بعد از اختلافات داخلی و جنگهایی که بین خود بنی عباس در اول خلافتشان بوجود آمد، فارغ شدند.

گردنکشان بزرگی را که خلافت آنها را تهدید می کردند، مثل بنی الحسن محمد بن عبد الله حسن، ابراهیم بن عبد الله بن حسن و بقیه اولاد امام حسن که جزو مبارزین و شورشگران علیه بنی عباس بودند همه آنها را منکوب و سرکوب کردند، تعداد بسیاری از سران و گردنکشان را بنی عباس کشته که در آن مخزن و انباری که بعد از مرگ منصور عباسی باز شد، معلوم شد که تعداد زیادی از شخصیتها و افراد را کشته بود و جسد هایشان را در یک جایی گذاشته بود که اسکلتهای آنها در آنجا آشکار بود.

در فضای زندگی سیاسی بنی عباس هیچ غباری دیگر وجود نداشت. در چنین شرایطی که منصور در کمال قدرت و در اوج سلطه ظاهری زندگی میکند،

**تلاش خستگی ناپذیر و توسل به شیوه تقیه** نوبت به امامت حضرت کاظم علیه السلام رسید که یک جوانی است تازه سال و با آن همه مراقبت. به طوریکه کسانی که میخواهند بعد از امام صادق بفهمند که دیگر حالا به چه کسی باید مراجعه کرد، با زحمت میتوانند راه پیدا کنند و موسی بن جعفر را پیدا کنند؛ و موسی بن جعفر به آنها توصیه میکند که مواظب باشید، اگر بدانند که از من حرف شنیدید و از من تعلیمات دیدید و با من ارتباط دارید، **الدُّبْح**، کشتن هست، روش امام علیه السلام همانند پدر ضمن رعایت تقیه اعتراض به وضع موجود و مبارزه با ظلم خلیفه منصور و هدایت و منع مردم بر عدم همکاری با حکومت بود.

دوران امامت امام موسی بن جعفر علیه السلام از سال ۱۴۸ شروع شد و تا سال ۱۸۳ هجری به طول انجامید. و ۳۵ سال رهبری و ولایت شیعیان را برعهده داشت. این بزرگوار از حدود ۲۱ سالگی بدلیل وصیت پدر بزرگوار و امر خداوند متعال به مقام بلند امامت رسید و مدت امامت آن حضرت از همه ائمه بیشتر بوده است البته غیر از حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه در مدت امامت ایشان با خلیفه‌های وقت؛ منصور دوانیقی، مهدی، هادی و هارون الرشید معاصر بود.

حضرت پس از رحلت پدر، رهبری و ارشاد علمی و فکری را به عهده گرفت و گروه زیادی از دانشمندان، محدثان، مفسران، فقها و متکلمان را پرورش داد. شرایط سیاسی و حکومت منصور ایجاب می‌کرد که امام علیه السلام مبارزه خود را از ابعاد علمی آغاز کند و از طریق نشر معارف به جلوگیری از شیوع عقاید منحرف بپردازد.

امام مدت ۹ سال با منصور دوانقی معاصر، همراه با شدیدترین خفقان و سانسور بود. خلیفه همواره مواجه با اعتراض از طرف شیعیان و علویان بود. دستش از خون سادات و امام زادگان و شیعیان آلوده بود، دشمنی و کینه او تا آنجا بود که بعد از شنیدن شهادت امام صادق علیه السلام دستور داد تا وصی امام را هر که باشد گردن زده و از آنجا که امام صادق علیه السلام به ۵ نفر از جمله همسرش حمیده وصیت کرده بود، جان امام در امان ماند.

از آنجا که بنی عباس با شعار حمایت از اهل بیت به روی کار آمده بودند. وظیفه امام در قبال چنین حکومتی، حفظ مکتب شیعه از خطرات و انحرافات زمان بود. بُعد علمی و ارشادی از دیگر نقش های حضرت در آن دوران بود که با توجه به شرایط موجود در قرن دوم یعنی ظهور فرقه های مختلف در عالم اسلامی، حضرت می بایست با نگاهی تیزبین شیعه را از میان این بلوهای فکری نجات دهد. عدم تدوین حدیث به مدت یک قرن دوره خاصی در جهان اسلام ایجاد کرده بود جامعه اسلامی با پرسشهای متعددی مواجهه بود که امام با پاسخ به این پرسشها شبهات موجود در جامعه شیعی و غیرشیعی را بر طرف می کردند. در اوایل دوران خلافت منصور و هادی عباسی حضرت فرصت داشت تا با مردم جامعه ارتباط مستقیم داشته باشد و در این دوران به برگزاری جلسات حدیث گویی و مباحثه در منزل و مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله) می پرداختند اما در دوران خلافت مهدی عباسی و هارون الرشید با دشواریهای بسیاری مواجه بودند. از این رو حضرت با **تقویت شبکه وکالت** و تعیین نمایندگان، به جبران کاهش ارتباطشان با جامعه شیعی پرداختند. نفی ظلم پذیری از ویژگی های بارز دوران امامت است. امام در فرمایشات خود تاکید داشتند که شیعیان نه باید ظلم کنند و نه ظلم را بپذیرند.

چهار خلیفه در دوران امامت موسی بن جعفر در این ۳۵ سال به خلافت رسیدند. یکی منصور عباسی است، که ده سال از دوران اول امامت منصور عباسی بر سر کار بود، بعد پسر او مهدی است که او هم ده سال خلافت کرد. بعد پسر مهدی، هادی عباسی است که یک سال خلافت کرد، بعد از او هم هارون الرشید است که در حدود ۱۳ سال هم از دوران خلافت هارون، امام مشغول دعوت و تبلیغ امامت بودند. هر کدام از این چهار خلیفه یک زحمتی و یک فشاری بر امام وارد کردند. (بحارالانوار/ ج ۴۸) در سالهای آخر خلافت منصور دوانیقی که مصادف با نخستین سالهای امامت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بود بسیاری از سادات شورش‌گرا که نوعاً از عالمان و شجاعان و متقیان و حق طلبان اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله بودند و با امامان نسبت نزدیک داشتند شهید شدند.

**منصور**، امام را به زندان انداخت و اموالش را مصادره کرد، از کشته‌ها دیوار بلندی میساخت و ترس و وحشت ایجاد میکرد، قبل از مرگ کلید انباری را به عروسش، همسر مهدی میدهد و به او میگوید بعد از من بگشائید و عروس به امید جواهرات با صدها سر سادات که در آن انباشته شده بود روبرو میشود. خلفای عباسی بنا به روش ستمگرانه و زیاده روی در عیش و عشرت، همیشه درصد نابودی بنی هاشم بودند تا اولاد علی علیه السلام را با داشتن علم و سیادت از صحنه سیاست و هدایت کنار زنند، و دست آنها را از کارهای کشور اسلامی کوتاه نمایند. برای اجراء این مقصود، چند تن از شاگردان امام را تشویق نمودند تا مکتبی در برابر مکتب جعفری ایجاد کنند و به حمایتشان پرداختند.

دین طریق **مذاهب حنفی، مالکی، حنبلی و شافعی** هر کدام با راه و روش خاص فقهی پایه ریزی شد.

امام در برابر دستگاه ظلم و ستم عباسی موضع سلبی و منفی را در پیش گرفت یعنی دستور می داد تا شیعیان در دعاوی و منازعات خود، به دستگاه دولتی روی نیاورند و به آنان شکایت نبرند و سعی کنند با قرار دادن قاضی در میان خویش، منازعات را فیصله دهند. بزرگان برای دفع ستم و نشر منشور عدالت و امر به معروف و نهی از منکر، بپا می خاستند و سرانجام با اهداء جان خویش، به جوهر اصلی تعالیم اسلام جان می دادند، و جانهای خفته را بیدار می کردند.

در این دوره قیام حسین بن علی معروف به **شیخ فخر** با اجازه امام ولی ناخوشنود از آن، در منطقه ای نزدیک مکه بر علیه عباسیان قیام و پیروزی خوبی به دست آوردند و تعداد بسیاری از عباسیان خون آشام به سزای عمل ننگین و جنایتکارانه خود میرسند و مدینه را هم به تصرف خود در آوردند. سپس جاسوسان موفق به کشتن ایشان میشوند و هادی دستور میدهد کلیه اسیران را هم گردن بزنند و سرهای شهیدان را بر سر نیزه کردند و مدت ۳ روز بر روی زمین گذاشتند.

امام ضمن تجلیل از شهیدان بسیار گریستند، این حادثه تکرار واقعه کربلا نامیده میشود، پیامبر در این سرزمین دو رکعت نماز خوانده و گریسته بود. علت بروز این واقعه این بود که **حسین بن علی بن عابد** از اولاد حضرت امام حسن علیه السلام که از افتخارات سادات حسنی و از بزرگان علمای مدینه و رئیس قوم بود، به یاری عده ای از سادات و شیعیان در برابر بیدادگری عبدالعزیز عمری که مسلط بر مدینه شده بود، قیام کردند و با شجاعت و رشادت خاص در سرزمین **فخر** عده زیادی از مخالفان را کشتند، سرانجام دشمنان دژخیم این سادات شجاع را در تنگنای محاصره قرار دادند و به قتل رساندند و عده ای را نیز اسیر کردند. بدنهایی که در بیابان ماند طعمه درندگان صحرا گردید. بعد از این واقعه خلیفه، امام را تهدید به مرگ کرده و میگوید این قیام و شورش زیر سر شما میباشد.

سیاه کاریهای بنی عباس منحصر به این واقعه نبود. این خلفای ستمگر صدها سید را زیر دیوارهای و میان ستونها گچ گرفتند، و صدها تن را نیز در تاریکی زندانها حبس کردند و به قتل رساندند. عجب آنکه این همه جنایتها را زیر پوشش اسلامی و به منظور فروخواباندن فتنه انجام می دادند. حضرت را هرگز در چنین وضعی و با دیدن و شنیدن آن همه مناظر دردناک و ظلمهای بسیار، آرامشی نبود. امام به روشنی می دید که خلفای ستمگر در پی تباه کردن و از بین بردن اصول اسلامی و انسانی اند. چنان که امام کاظم علیه السلام سالها مورد اذیت و آزار و تعقیب و زجر بود، و در مدتی که از ۴ سال تا ۱۴ سال نوشته اند تحت نظر و در تبعید و زندانها و سیاه چالهای بغداد در غل و زنجیر به سر میبرد. امام بی آنکه در مراقبت از دستگاه جبار هارونی بیمی بدل راه دهد به خاندان و بازماندگان سادات رسیدگی میکرد و از گردآوری و حفظ آنان و جهت دادن به بقایای آنان غفلت نداشت.

**مهدی عباسی** به خلافت میرسند، در مدینه از کارگزاران مهدی عباسی در عمل، همان رفتار زشت دودمان سیاه بنی امیه را پیش گرفتند، و نسبت به آل علی علیه السلام آنچه توانستند بدرفتاری کردند. مهدی عباسی به شاعرانی که حرمت را رعایت نمیکردند و شعرهای زننده می سرودند، پاداش سنگینی میداد، امام مریدان بسیاری دارد و گرد او جمع میشوند و گاهی هم کمک مالی به آنها میکنند، مهدی خلیفه عباسی امام را در بغداد بازداشت کرد اما بر اثر خوابی که دید و نیز تحت تأثیر شخصیت امام از او عذرخواهی کرد و به مدینه اش بازگرداند. گویند که مهدی از امام تعهد گرفت که بر او و فرزندانش قیام نکند. این روایت نشان میدهد که امام قیام را در آن زمان صلاح و شایسته نمی دانسته و با آنکه از جهت کثرت عبادت و زهد به (العبد الصالح) معروف بوده است بقدری در انظار مردم مقامی والا و ارجمند داشته که او را شایسته مقام خلافت و امامت



ظاهری نیز می دانستند و همین امر موجب تشویش و اضطراب دستگاه خلافت گردیده و مهدی به حبس او فرمان داده است. مهدی عباسی سرعاً از امام دلجوئی و به مدینه برگرداندند و بخشی از **فدک** را که غصب شده بود و از آن برای ارشاد و تغذیه مستمندان استفاده میشد، بازگرداند و اموال مصادره شده امام را هم پس دادند. او گاهی ملایم و گاهی از پدرش سنگدل تر میشد و اولین خلیفه ای بود که اجازه داد زنش در دربار اظهار نظر و دخالت داشته باشد.

بعد از یک سال **هادی عباسی** به حکومت میرسند، وی به داشتن صفات رذیله مشهور بود و علناً به شرابخواری میپرداخت و این روش را باب کرد.

بعد از یک سال **هارون الرشید** برادر هادی به خلافت رسیده، هارون فردی هوسران و حیف و میل کننده بیت المال و گاهی دلسوز و طرفدار امام گاهی هم بسیار سفاک و خونخوار، یکی از امرای خود را مامور میکند که به ۳ زندان رفته و امام زادگان و ساداتی که تعداد آنها ۶۰ تن بود و بر علیه او شورش کرده بودند گردن بزند. هارون صاحب قصرهای افسانه ای در سواحل دجله، و دارنده امپراطوری پهناور اسلامی که به ابر خطاب می کرد: **ببار که هر کجا بباری در کشور من باریده ای و به آفتاب می گفت بتاب که هر کجا بتابی کشور اسلامی و قلمرو من است!**

امام از حمایت از شیعیان راستین و قیام کنندگان دست برداشتند و همواره در صدد هدایت و تقویت و حمایت آنان بودند. امام بدین وسیله، خشم و نارضایتی خود را از حکومت هارون پیاپی ابراز می فرمود و همکاری با آنان را در هر صورت حرام می دانست. ولی امام علیه السلام به علی بن یقظین مشاور دربار هارون دستور فرمود با روش ماهرانه و تاکتیک خاص اغفالگرانه (**تقیه**) که در مواردی، برای ردگمی حیلہ های دشمن ضروری و شکلی از مبارزه پنهانی است، بماند.



## اطاعت علی بن یقطین از امام وضوی مصلحتی

امام موسی بن جعفر علیه السلام طی نامه ای به علی بن یقطین امر فرمودند که تو از این به بعد این طور وضو بگیر، علی بن یقطین نامه را که خواند تعجب کرد که این دستور روش وضوی اهل تسنن است! ولی گفت: من وظیفه ای جز تبعیت از دستور امام ندارم. مدتی گذشت تا اینکه دشمنان علی بن یقطین از او نزد هارون سعایت کردند و به او گفتند: این علی بن یقطین که نزد شما این قدر قرب و منزلت دارد رافضی و از دوستان امام است و در خفا برای روی کار آمدن او فعالیت دارد. او گفت: من که هیچ نقصی در او ندیده ام و باور نمی کنم عاقبت گفتند: در وضو او را امتحان کن! در خلوت مراقب او باش و بین چطور وضو می گیرد.

یک روز هارون او را به بهانه اینکه کار لازمی دارم در کاخ، نزد خود نگه داشت. موقع نماز رفت تا وضو بگیرد. هارون مراقبش بود اما دید او برخلاف گفته سعایت کنندگان به همان کیفیت اهل تسنن وضو گرفت. دیگر از شدت خوشحالی نتوانست خودش را نگه دارد. از مخفی گاه بیرون آمد و گفت: به خدا قسم، دیگر حرف کسی را درباره ات قبول نمی کنم، دروغ می گفتند که تو رافضی هستی، من معتقد شدم که مرد صادق و امینی هستی و هر کس درباره ات حرفی بزند دیگر باور نخواهم کرد. از طرف امام علیه السلام نامه آمد که از این به بعد به همان کیفیت سابق خود وضو بگیر که محذور برطرف شد. به راستی نفوذ معنوی امام علیه السلام در دستگاه حاکم به حدی بود که کسانی مانند **علی بن یقطین** صدر اعظم (وزیر) دولت عباسی، از دوستاناران حضرت علیه السلام بودند و به دستورات حضرت عمل می کردند. علی بن یقطین سیاست مدار، اهل کوفه، ساکن بغداد و از یاران برجسته موسی کاظم علیه السلام بود

یکی از معروفترین شیعیان امام است که منشأ خدمات فراوانی برای شیعه در آن زمان بوده است.. مردی دانشمند، محدث که به دستور امام موسی کاظم خود در دستگاه بنی عباس نفوذ داشت و تا مقام وزارت هارون الرشید پیش رفت. امام کاظم علیه السلام نیز به او توجه خاص داشته در موردش می گفت: ضمانت کردم که علی بن یقطين را آتش نسوزاند. و نیز گفت: من شهادت می دهم که علی بن یقطين اهل بهشت است. اخبار و تصمیم های دستگاه حکومت غاصب را، به اطلاع امام علیه السلام می رساند و مخصوصاً هنگامی که نقشه های دستگاه حکومت غاصب، بر ضد امام علیه السلام بود، وی خیلی سریع، امام علیه السلام را با خبر می ساخت. علی بن یقطين سرانجام در سال ۱۸۰ هجری، یعنی سه سال قبل از شهادت، امام کاظم علیه السلام، از دنیا رفت.

### حدود فدک از نظر امام کاظم علیه السلام

هارون یک روز به امام میگوید **فدک** را تحویل بگیر تا باز گردانم **خُذْ فِدْكَ حَتَّى أُرَدَّهَا إِلَيْكَ** میخوامم فدک را به شما برگردانم، امام میفرمایند جز با حدود آن باز نگیرم، هارون میگوید بگو فدک کجاست، حدود فدک چیست؟ خوب معلوم است که این یک فریبی است، حضرت اول امتناع می کنند ولی بعد، امام برای فدک معین می کنند تمام کشور اسلامی آن روز را در برمی گرفت؛ بعد می گویند **كَلَّا أَخْذُهَا إِلَّا بِحُدُودِهَا** حدود اصلیش را اگر بدهی می گیرم.

حضرت حدود برایش معین می کنند، حدودش این است، **أَمَّا الْحَدُّ الْأَوَّلُ فَعَدَنُ** یک، حد فدک، عدن است. حالا اینها نشسته اند با هم صحبت می کنند. امام علیه السلام دارای شجاعتی است که از هیچ قدرتی در مقابل خودش ابا و واهمه ندارد، لذا در مقابل عظمت ظاهری سلطنت هارونی، آنطور بی محابا حرف میزند و مطلب میگوید. این بزرگترین خطر برای حکومت هارونی است.

امام میفرمایند از عدن، منتهی الیه جزیره العرب، فَتَغَيَّرَ وَجْهُ الرَّشِيدِ هَارُونَ رنگش متغیر شد، و قال أيها عجب! قال وَ الْحَدُّ الثَّانِي سَمَرْقَنْدَ حَدِّ دَوْمِ فَدَكِ، سمرقند است؛ فَارْبَدَّ وَجْهُهُ هَارُونَ رنگش تیره شد! وَ الْحَدُّ الثَّلَاثُ إِفْرِيقِيَه حَدِّ سَوْمِ، تونس است؛ فَاسْوَدَّ وَجْهُهُ صورت هارون الرشید سیاه شد، و قال هيه هه هه، عجب! چه حرفی! امام : قَالَ وَ الرَّابِعُ سَيْفُ الْبَحْرِ مِمَّا يَلِي الْجُزْرَ وَ إِرْمِينِيَه حَاشِيَةَ دَرِيَاها و آن جزیره ها و مثلاً ارمینیه، ارمنستان حالا .

قَالَ الرَّشِيدُ فَلَمْ يَبْقَ لَنَا شَيْءٌ پَسْ بَرَايِ مَا چِه مَانَد؟ فَتَحَوَّلَ إِلَى مَجْلِسِي بَلَنْدِ شُو بِيَا سَر جَايِ مَن بَنْشِينِ، قَالَ مُوسَى قَدْ أَعْلَمْتُكَ أَنِّي إِنْ حَدَدْتُهَا لَمْ تَزِدَّهَا كَفْتَمُ كِه اِگَر مَحْدُودَش بَكْنَمُ، تُو آن رَا بَر نَمِي گَرْدَانِي، فَعِنْدَ ذَلِكَ عَزَمَ عَلَيَّ قَتْلَهُ اَيْنَجَا كِه شَد، عَزَمَ كَرْدُ كِه مُوسَى بَن جَعْفَرِ رَا بَكْشَد.

**آری فدک یعنی این :** یعنی اینکه تو خیال کنی که ما دعوایمان در آن روز بر سر یک باغستان بود، چند تا درخت خرما بود، این ساده لوحانه است. مسئله ما؛ مسئله خلافت پیغمبر بود، مسئله حکومت اسلامی بود. منتها آن روز آن چیزی که فکر می شد ما را از این حق به کلی محروم خواهد کرد، گرفتن فدک بود. آنچه که تو غصب کردی، جامعه اسلامی است، کشور اسلامی است. حدود چهارگانه ای را ذکر می کند امام می گوید این فدک است، یاالله حالا اگر می خواهی بدهی این را بده. یعنی صریحاً مسئله داعیه حاکمیت و خلافت را آنجا امام موسی بن جعفر مطرح می کند. منظور امام غصب خلافت بر سرزمینهای اسلامی بود. یکبار هم مهدی عباسی چنین پیشنهادی را دادند و امام فرمودند : همه این ها سرزمین هائی هستند که بدون جنگ و خونریزی در اختیار مسلمین قرار گرفته و اختیار آن با شخص پیامبر است. فدک یعنی این. یعنی اینکه تو خیال کنی که ما دعوایمان در آن روز بر سر یک باغستان بود، چند تا درخت خرما بود، این ساده

لوحانه است. مسئله ما آن روز هم مسئله چند تا نخلستان و باغستان فدک نبود؛ مسئله **خلافت پیغمبر** بود، مسئله **حکومت اسلامی** بود. منتها آن روز آن چیزی که فکر می شد ما را از این حق به کلی محروم خواهد کرد، گرفتن فدک بود. لذا ما در مقابل این مسئله پافشاری می کردیم. امروز آن چیزی که در مقابل ما تو غصب کردی، باغستان فدک نیست، که ارزشی ندارد. آنچه که تو غصب کردی، **جامعه اسلامی** است، کشور اسلامی است. حدود چهارگانه ای را ذکر می کند یعنی صریحا مسئله داعیه حاکمیت و خلافت را آنجا امام علیه السلام مطرح می کند.

در این دوره شیعیان برای دعوت به شورش، **دیوار نویسی** میکردند و ظلم هارون را بر ملاء میساختند. بسیاری از سادات شورشی که نوعا از عالمان و شجاعان و متقیان و حق طلبان اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله بودند، شهید شدند. این بزرگان برای دفع ستم و نشر منشور عدالت و امر به معروف و نهی از منکر، بپا خاستند و سرانجام با اهداء جان خویش، به جوهر اصلی تعالیم اسلام جان می دادند، و جانهای خفته را بیدار می کردند. طلوعها و غروبها را در آبادیهای اسلامی به رنگ ارغوانی در می آوردند و بر در و دیوار شهرها نقش جاوید می نگاشتند و بانگ اذان در مساجد شعله ور می ساختند.

زمانی که صفوان میخواست شترانش را برای سفر حج به هارون کرایه دهد امام متوجه شده و او را به خاطر آرزوی سلامتی شترانش و در نتیجه ربط با سلامتی هارون، منصرف میسازد و هارون متوجه قضیه میشوند. روش امام آنچنان دقیق و حساس بود که تلاش چشمگیر جاسوسان برای به دست آوردن سرنخ از اقدامات امام بی نتیجه بود، و امام در همه زمینهها موفق و کارآمد به پیش می رفت و در اوج اقتدار معنوی و اجتماعی قرار داشت، به گونه ای که نگاه کل جهان اسلام متوجه ایشان بود.

**نگرانی دستگاه از نفوذ امام** خلفای عباسی بنا به روش ستمگرانه و زیاده روی در عیش و عشرت، همیشه درصدد نابودی بنی هاشم بودند تا اولاد علی علیه السلام را با داشتن علم و سیادت از صحنه سیاست و تعلیم و ارشاد کنار زنند، و دست آنها را از کارهای کشور اسلامی کوتاه نمایند. هارون از محبوبیت بسیار و معنویت نافذ امام علیه السلام سخت بیمناک بود. هارون، درباره امام علیه السلام می گفت: می ترسم فتنه ای بر پا کند که خونها ریخته شود و پیداست که این قیامهای مقدس را که سادات علوی و شیعیان خاص رهبری می کردند و گاه خود در متن آن قیامها و اقدامهای شجاعانه بودند از نظر دستگاه حاکم غرق در عیش و تنعم بناحق فتنه نامیده می شد. از سوی دیگر این بیان هارون نشانگر آن است که امام علیه السلام لحظه ای از رفع ظلم و واژگون کردن دستگاه جباران غافل نبوده است. وقتی مهدی عباسی به امام علیه السلام می گوید: آیا مرا از خروج خویش در ایمنی قرار می دهی نشانگر هراسی است که دستگاه ستمگر عباسی از امام علیه السلام و یاران و شیعیانش داشته است.

**فعالیت های امام علیه السلام در دوران امامت:** دوران ۳۵ ساله امامت موسی بن جعفر فراخور شرایط زمانی حساس در دوره هر یک از خلفا، وظیفه سنگین امامت و هدایت امت را به بهترین شکل ممکن به دوش کشید و اگرچه با حوادث سهمگین و خونینی همچون واقعه فخ و شهادت مظلومانه گروهی از آل علی علیه السلام روبه رو گردید ولی لحظه ای از وظیفه خطیر خود کوتاهی ننمود و تلاش مستمر خویش را عمدتاً در محورهای زیر متمرکز ساخت:

**اول-** تبلیغ دین خداوند و گسترش فرهنگ اسلام، تبیین و تشریح معارف و احکام الهی در قالب احادیث بلند و کوتاه و پاسخ به سئوالات شفاهی، کتبی و....

**دوم-** پرورش انسان‌های مستعد و تربیت شاگردان والامقام و شاخص در میدان علم و عمل و حفظ و حراست آنان.

**سوم-** مبارزه بی‌امان با حاکمان جور و ستم و غاصبان خلافت و شکستن صولت شیطانی آنان در میدان‌های مختلف و تشریح مبانی حق.

**چهارم-** تربیت یاران مدیر و خودساخته و نفوذ دادن آنان در مراکز حساس حکومتی، تا مرز وزارت و استانداری، به منظور خنثی سازی نقشه‌های مخرب و دین‌سوز دشمنان، کمک به مظلومان و محرومان و دفاع از حریم شیعیان

**پنجم.** ساماندهی شیعیان با شیوه‌های مختلف تربیتی، عملی، مناظره‌های سیاسی ... امام علیه السلام در این مسیر، نهایت تلاش خویش را مبذول داشت و در مواقع لازم از اهرم‌های فوق‌العاده‌ای همچون استفاده از معجزه، دعای مستجاب و به کارگیری علم امامت بهره برد.

**آزاد است یا بنده؟** آورده اند حضرت امام بزرگوارما و مولایمان از کوچه ای می گذشت که فریاد مستانه و همه‌گناه آلود عده ای توجه ایشان را جلب کرد. در همان حال یکی از مستخدمان آن خانه برای انجام کاری به کوچه آمد، حضرت از او پرسید؛ صاحب این خانه آزاد است یا بنده؟ البته که آزاد است. پس چنین است که چنان می کند.

صاحب خانه که متوجه گفتگوی آنها شده بود از مستخدم خویش ماجرا را پرسید و او گفتگوی خویش با امام علیه السلام را باز گفت؛ مرد سراسیمه در پی حضرت دوید و در حالی که آثار توبه در او نمایان بود گفت؛ - راست گفتم ای فرزند رسول خداصلی الله علیه و آله ، از این که بنده خدا هستم غافل بودم و از این پس آزادگی را در بندگی او می بینم.

**چشم پوشی از خطاها** امام علیه السلام در باغ خرما می خویشت مشغول اصلاح درختان بود، که مردی به نام «معتب» غلامی را با خود به نزد آن حضرت آورد و گفت: من به چشم خود دیدم که این غلام یک دسته از خوشه های خرما را برداشت و پشت دیواری انداخت! امام هفتم رو به غلام کرد و فرمود: چرا خوشه ها را پنهان کردی؟ آیا گرسنه مانده بودی؟ نه، آقای من! آیا نیاز دشتی؟ نه آقا! بد کردم. مرا ببخشید!

اگر خرما می خواستی درستش این بود که به من می گفتی. حالا هم آن خرماها مال تو، ولی دیگر چنین کاری نکن. سپس امام افزودند: او را رها کنید و رازش را پیش خودتان نگه دارید. (اصول کافی ج ۳ ص ۱۶۸)

### **تاثیر انجیل خواندن امام کاظم (علیه السلام)**

یکی از علمای بزرگ مسیحی به نام «ابرهه» با امام علیه السلام ملاقات کرد و پس از احوالپرسی، سخن از کتابهای آسمانی به میان آمد. عالم مسیحی از امام پرسید: علم شما به قرآن چگونه است؟ امام فرمود: من به معنا و تاویل این کتاب، آگاهی دارم پس سخن از کتاب انجیل به میان آمد، امام کاظم علیه السلام چند آیه از انجیل را خواند.

ابرهه مجذوب خواندن امام کاظم علیه السلام شد و گفت: حضرت مسیح علیه السلام نیز انجیل را همین گونه می خواند، و هیچ کسی کتاب آسمانی انجیل را جز عیسی علیه السلام چنین نمی خواند، و من مدت پنجاه سال است در جستجوی چنان فردی بودم که انجیل را چنین بخواند. او از همین راه به حقانیت امامت امام کاظم علیه السلام و حقانیت اسلام پی برد و در حضور آن حضرت، قبول اسلام کرد (مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۱۰)



**قدرت و علم الهی آن بزرگوار علیه السلام** روایات تاریخی که از شگفتی‌های علم و قدرت امامان معصوم از جمله موسی ابن جعفر علیه السلام حکایت می‌کند شاخص و معیاری است که با شناخت دقیق آن‌ها می‌توان مدعیان دروغین قدرت و خلافت را از جانشینان راستین آن شناخت. معرفت و شناخت اهل بیت علیهم السلام با توجه به اوصاف و ویژگی‌هایی که دارند کاری سهل و آسان نیست؛ چراکه علم و قدرت اهل بیت از سنخ علم بشری نیست.

تاریخ زندگانی مبارک امام علیه السلام سراسر آکنده از داستان‌ها و روایات تاریخی است که دلالت بر قدرت و علم الهی آن بزرگوار در شأنی از شئون امامت دارد.

اسحاق ابن عمار روایت می‌کند که محضر امام نشسته بودم، ناگاه شخصی اجازه ورود خواست؛ وارد شده و با لهجه‌ای سخن گفت که من تا به حال نشنیده بودم گویا صدایی شبیه صدای پرندگان داشت؛ حضرت موسی ابن جعفر با همان لهجه، پاسخ وی را داد تا آن که صحبت آنان تمام شد و او همه مسائش را پرسید و بیرون رفت.

عرض کردم من تا کنون چنین لهجه‌ای را نشنیده بودم حضرت فرمود: این لهجه گروهی از **اهل چین** است، البته زبان و لهجه همه مردم چین چنین نیست. مثل این که از حرف زدن من به لهجه آنان در شگفت شدی؟ عرض کردم جای شگفتی بود. امام فرمود: از این شگفت‌تر و عجیب‌تر به تو خبر می‌دهم. به راستی که امام زبان پرندگان و هر صاحب روحی را که خدا آفریده، می‌داند و چیزی بر امام پوشیده نیست.

**تصویر شیر به دستور امام خلق شد** ابن شهر آشوب در کتاب مناقب از علی ابن یقطين نقل کرده که هارون مردی را طلب کرد که امر حضرت موسی ابن



جعفر علیه السلام را باطل و او را خاموش سازد و در مجلس شرمنده کند. یک مرد افسونگری را برای او آوردند و چون سفره گسترده با قرصه های نان نیرنگ می کرد، طوریکه خادم ابی الحسن هر وقت می خواست گرده نانی بردارد از جلو دستش می پرید؛ هارون برای این موضوع از خنده و شادی از جا پریده بود.

لحظه ای نگذشت که امام هفتم سریلند کرد و به تصویر شیری که بر یکی از پرده ها بود فرمود: ای شیرخدا بگیر دشمن خدا را؛ گوید آن صورت جست و چون بزرگترین درنده آن جادوگر را بلعید.

هارون و همدستانش غش کردند و بر او افتادند و از ترس و هراس خرد آنها پرید؛ چون به هوش آمدند پس از مدتی هارون به امام گفت به حق خودم بر تو خواهش دارم که از این صورت بخواهی آن مرد را برگرداند؛ امام فرمودند اگر عصای موسی آنچه را از رشته ها و چوب دستی های جادوگران بلعید، رد کرد این صورت هم آنچه بلعیده رد می کند.

مطالعه شگفتی های اهل بیت سبب آن می شود که شیعیان درک و آگاهی بیشتری نسبت به مقام اهل بیت پیدا کنند و از این رهگذر حب و علاقه آنان نسبت به جایگاه ائمه فزونی پیدا کند.

مطالعه جایگاه علم غیر بشری ائمه به شیعیان این فرصت را می دهد تا بدانند هرکسی که ادعای خلافت و قدرت را کرد، شایستگی تکیه زدن بر این مقام را ندارد، بلکه هدایت و ولایت بر مردم تنها از آن کسی است که بر تمام جهان هستی ولایت دارد و در علم او چیزی پوشیده نیست.

شناخت دقیق و عمیق ما از اهل بیت کمک خواهد کرد تا مصادیق اشتباه و دروغین را با آنان اشتباه نگیریم و بدانیم امامت و رسالت جایگاهی است که خداوند خود می داند آن را در چه جایی قرار دهد.

**عظمت معنوی امام علیه السلام و احترام خاص مردم** امامی که دشمنانش زبان به مدحش گشوده اند. غیر معتقدین به امامتش زبان به مدحش گشوده اند. یک وقتی هارون الرشید یک ملاقاتی با امام در مسجد الحرام داشت، (ظاهراً قبل از این امام را نمی شناخت)، بعد از آنکه گفتگو کرد با امام کاظم و برگشت، ازش پرسیدن این آقا کی بود شما با ایشان صحبت می کردید؟ گفت: **هذه الورقة، من تلک الشجرة؛** این برگ مال این درخته. اشاره کرد به خانه خدا (کعبه) **هو امام القلوب؛** این آقا پیشوای دل مردم. ما پیشوای جسم مردمیم. (این حرف کسی است که قاتل امام، دشمن امام) مامون می گفت: من تعجب می کردم وقتی موسی بن جعفر می آمد پیش پدرم هارون الرشید، پدرم رنگش عوض می شد،

آن چنان تجلیل، تکریم .... و به من می گفت: پسرم!! حکومت و مسئولیت اداره جامعه، حقش برای این آقا است. ما این حق را غصب کردیم. دشمنانش اینگونه درباره اش اظهار نظر کردند....

هارون در سفری که در سال ۱۷۹هـ به حج رفت، بیش از پیش به عظمت معنوی امام علیه السلام و احترام خاصی که مردم برای امام موسی کاظم علیه السلام قائل بودند پی برد. یک مردی از دوستان دستگاه حکومت و سلطنت ایستاده بود آنجا، دید که یک شخصی سوار بر یک درازگوشی آمد بدون تجمل، بدون تشریفات، بدون اینکه بر یک اسب قیمتی سوار شده باشد که حاکی باشد که جزو اشراف هست آمد، تا آمد راه را باز کردند، پرسید این کی بود که وقتی آمد اینطور همه در مقابلش خضوع کردند و اطرافیان خلیفه راه را باز کردند تا او وارد بشود. گفتند این موسی بن جعفر است. گفت ای وای از حماقت این قوم، یعنی بنی عباس، کسی را که مرگ آنها را می خواهد و حکومت آنها را واژگون خواهد کرد اینجور احترام می کنند؟ میدانستند خطر امام برای دستگاه خلافت، خطر یک

رهبر بزرگی بود که دارای دانش وسیع، دارای تقوا و عبودیت و صلاحی است که همه کسانی خطر را از پیش پای خودش بردارد.

**امام متهم به اختلاف افکنی میان امت رسول و خلیفه میشود** هارون وقتی کنار قبر منور پیامبر صلی الله علیه و آله، طی صحنه سازی به جوسازی علیه امام پرداخت از وی شکایت میکند و او را متهم به اختلاف افکنی میان امت رسول و خلیفه میکند و امام را در حالیکه مشغول نماز در مسجدالنبی بود تصمیم بر جلب و دستگیری امام علیه السلام یعنی فرزند پیامبر گرفت.

هارون هنگام زیارت قبر رسول الله صلی الله علیه و آله در حضور سران قریش و روسای قبایل و علما و قضات بلاد اسلام گفت: **السلام علیک یا رسول الله،**

**السلام علیک یا بن عم** و این را از روی فخر فروشی به دیگران گفت. امام کاظم علیه السلام حاضر بود و فرمود: **السلام علیک یا رسول الله، السلام علیک یا اب** (یعنی سلام بر تو ای پدر من) هارون دگرگون شد و خشم از چهره اش نمودار گردید. آن زمان که امام علیه السلام در مدینه بود، هارون کسانی را بر حضرت گماشته بود تا از آنچه در گوشه و کنار خانه امام علیه السلام می گذرد، وی را آگاه کنند. از امام علیه السلام و از یارانی که گمان می کرد همیشه امام علیه السلام آماده خدمت دارد می ترسید، این یاران با وفا در چنین هنگامی شمشیرها برافرازند و امام خود را به مدینه بازگردانند. آن چنان از امام علیه السلام هراس داشت که وقتی قرار شد آن حضرت را از مدینه به بصره آورند، دستور داد چند کجاوه با کجاوه امام علیه السلام بستند و بعضی را نابهنگام و از راههای دیگر ببرند، تا مردم ندانند که امام علیه السلام را به کجا و با کدام کسان بردند، تا یأس بر مردمان چیره شود و به نبودن رهبر حقیقی خویش خوگیرند و سر به شورش و بلوا بردارند و از تبعیدگاه امام علیه السلام بی خبر بمانند. و این همه بازگوکننده بیم و هراس دستگاه بود، این بود که با خارج کردن

دو کجاوه از دو دروازه شهر، این امکان را از طرفداران آن حضرت گرفت. و کار تبعید امام علیه السلام را فریبکارانه و با احتیاط انجام داد.

امام علیه السلام شبها در ظرفی پول و آرد و خرما می ریخت و به وسایلی به فقرای مدینه می رساند، در حالی که آنها نمی دانستند از ناحیه چه کسی است. هیچکس مثل او حافظ قرآن نبود، با آواز خوشی قرآن می خواند، قرآن خواندنش حزن و اندوه مطبوعی به دل می داد، شنوندگان از شنیدن قرآنش می گریستند، مردم مدینه به او لقب **زین المجتهدین** داده بودند. مردم مدینه روزی که از رفتن امام خود به عراق آگاه شدند، شور و ولوله و غوغایی عجیب کردند. آن روزها فقرای مدینه دانستند چه کسی شبها و روزها برای دلجویی به خانه آنها می آمده است.

**زندانی کردن امام و پوزش هارون** هارون، امام علیه السلام را با چنین احتیاطها و مراقبتهایی از مدینه تبعید کرد، ابتدا دستور داد امام هفتم علیه السلام را با غل و زنجیر به بصره ببرند و به عیسی بن جعفر بن منصور که حاکم بصره بود، نوشت یک سال حضرت امام را زندانی کند، امام علیه السلام به جرم حقگویی و به جرم ایمان و تقوا و علاقه مردم زندانی شد حضرت را به جرم فضیلت و اینکه از هارون الرشید در همه صفات و سجایا و فضائل معنوی برتر بود به زندان انداختند.

هارون امام را به فضل بن ربیع سپرد. مدتی حضرت کاظم علیه السلام در زندان فضل بود در این مدت و در این زندان امام علیه السلام پیوسته به عبادت و راز و نیاز با خداوند متعال مشغول بود. هارون، فضل را مأمور قتل امام علیه السلام کرد ولی فضل هم از این کار کناره جست. چندین سال امام علیه السلام از این زندان به آن زندان انتقال می یافت در زندانهای تاریک و سیاهچالهای دهشتناک، امام بزرگوار

ما با محبوب و معشوق حقیقی خود الله راز و نیاز می کرد و خداوند متعال را بر این توفیق عبادت که نصیب وی شده است سپاسگزاری می نمود .

امامان معصوم علیهم السلام نمی توانستند صریحا به مردم بگویند که حکومت ها باطل اند؛ زیرا خلفا به نام اسلام حکومت می کردند، نه با نام کفر. اگر هم منکر خدا بودند، اظهار نمی کردند و به نام خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله حکم می راندند، چنان که هارون الرشید پیش از زندانی کردن امام بر سر مزار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت و چنین عذرخواهی کرد: یا رسول الله، از عزیمتی که نموده ام، پوزش می خواهم؛ هدف من این است که فرزند شما، موسی بن جعفر، را دستگیر کرده، زندانی نمایم، زیرا او می خواهد میان امت شما تفرقه بیندازد و خون های بیچارگان را بریزد. در واقع، بهانه هارون این بود که تأمین مصلحت جامعه اسلامی و ایجاد امنیت و رفع اختلاف از جامعه، مستلزم زندانی کردن امام علیه السلام است.

تقریبا از زمان امام سجاد علیه السلام به بعد، به ادله مختلفی، تمام معصومان علیه السلام چنین برنامه ای داشتند. برخی مسلمان در محضر ائمه علیهم السلام و با تلاش آن بزرگواران، براساس فرهنگ اسلامی تربیت یافتند و در اطراف بلاد اسلامی پراکنده شدند و برای هدایت مردم تلاش کردند. شاهدان این مدعا، بارگاه های پرشمار **امامزادگانی** است که تحت تأثیر تربیت ائمه اطهار علیهم السلام در مناطق مختلف و در اقصی نقاط سرزمین های اسلامی به ارشاد و هدایت مردم می پرداختند و فعالیت های آنان تقریبا منحصر در فعالیت های فرهنگی بود و می کوشیدند تا اصل دین مردم از بین نرود.

امام در دوه ۱۵ساله هارون حدود ۸ سال در زندانها و سیاه چالها در شهر های مختلف با سختی و شکنجه به سر بردند و هرگز تسلیم نشدند. یک بار کنیزی زیبا را به زندان فرستاد، تا موجب اذیت و آزار امام علیه السلام شود بعد از مدتی کنیز

توبه کرده و سخت مرید امام شده و به تسبیح و عبادت پرداخت، خبر به هارون میرسد و کنیز را شدیداً مراقبت کرده تا این قضیه افشا نشود، کنیز قبل از شهادت امام از دنیا میرود.

یک بار هم فضل که زندان بان بود، بعد از دیدن امام و عبادت و بندگی خالص او تحت تاثیر قرار گرفته و با امام مهربانی کرده و وقتی خبر به خلیفه میرسد. دستور میدهد فضل را برهنه کرده و ۱۰۰ ضربه شلاق به او میزنند و امام را به زندان تاریک سندی انتقال میدهند..

**اسوه عبادت** احمد بن عبدالله از پدرش نقل می کند که گفت؛ نزد فضل بن ربیع (از سران حکومت عباسی) رفتم (در آن وقت که امام موسی کاظم علیه السلام تحت نظر او در زندان بود) دیدم بر پشت بام نشسته است، به من گفت : بیا اینجا به این خانه نگاه کن بین چه می بینی؟ رفتم به پشت بام و دیدم و گفتم : یک لباس افتاده می بینم و گفت : خوب نگاه کن، خوب نگاه کردم، گفتم : مردی را در حال سجده می بینم. گفت : آیا این مرد را می شناسی؟ این موسی بن جعفر علیه السلام است، که شب و روز او را در این حال می بینم، او نماز صبح را در اول وقت می خواند سپس تعقیب نماز را می خواند تا خورشید طلوع نماید، سپس به سجده می افتد. و همچنان در سجده است تا ظهر شود، کسی را وکیل کرده که وقت نماز را به او خبر دهد، وقتی که از ناحیه او باخبر می شد که ظهر شده بلند می شد و بدون تجدید وضو، نماز می خواند (معلوم می شود که از صبح تا ظهر خوابش نبرده است) وقتی شب می شود پس از نماز عشا، غذایی میل می کند، سپس تجدید وضو نموده به سجده می افتد و همواره در دل شب نماز می خواند تا طلوع فجر .

یکی از مأمورین می گفت : بسیار شنیدم که آن حضرت در دعایش می گفت :  
خدایا من از تو میخوامم فراغت و فرصتی برای عبادت تو بیابم، خواسته ام را  
برآوردی، تو را بر این کار حمد و سپاس می گویم و در سجده خود می گفت : **قبح  
الذنب من عبدک فلیحسن العفو و التجاوز من عندک** زشت است گناه از بنده  
تو، پس عفو و گذشت نیک از جانب تو می باشد. همچنین از دعاهاى معروف  
آن حضرت است : **اللهم انى اسالك الراحة عند الموت و العفو عند الحساب**  
خداوندا از درگاه تو آسایش هنگام مرگ و بخشش هنگام حساب را می خواهم.  
(مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۱۸)

شیخ مفید درباره آن حضرت می گوید : او عابدترین و فقیه ترین و بخشنده ترین  
و بزرگ منش ترین مردم زمان خود بود، زیاد تضرع و ابتهال به درگاه خداوند  
متعالم داشت. پس از یک سال والی بصره را به قتل امام علیه السلام مأمور کرد عیسی  
از انجام دادن این قتل عذر خواست.

**خروج از زندان و طى الارض** مرحوم شیخ صدوق و دیگر بزرگان آورده اند : پس  
از آنکه هارون الرشید، امام کاظم علیه السلام را از زندان بصره به بغداد منتقل کرد،  
تحويل شخصی به نام سندی بن شاهک یهودی داده شد و در زندان بغداد،  
حضرت بسیار تحت کنترل و فشار بود و زیر انواع شکنجه های روحی و جسمی  
قرار گرفت، تا جایی که حتی دست و پا و گردن آن امام مظلوم علیه السلام را نیز به  
وسیله غل و زنجیر بستند.

امام حسن عسکری علیه السلام در این باره فرموده : جدم سه روز پیش از شهادتش،  
زندانبان خود مصیب را طلبید و اظهار نمود : من امشب به مدینه جدم رسول  
خدا صلی الله علیه و آله می روم تا با آن حضرت تجدید عهد و میثاق نمایم و آثار امامت  
را تحويل امام بعد از خودم دهم.

مصیب عرض کرد: ای مولای من! شما در میان این غل و زنجیر و آن همه مأمورین اطراف زندان، چگونه قصد چنین کاری را دارید؟ و من چگونه زنجیرها و دربهای زندان را باز کنم در حالی که کلید قفلها نزد من نیست؟!

امام علیه السلام فرمود: ای مصیب! ایمان و اعتقاد تو نسبت به خداوند متعال و همچنین نسبت به ما اهل بیت عصمت و طهارت، سست است. همین که مقدار یک سوم از شب سپری گردید، منتظر باش و بین که چگونه خارج خواهم شد. مصیب می گوید: من آن شب را سعی کردم که بیدار بمانم و متوجه حرکات امام علیه السلام باشم ولی خسته شدم و خواب، چشمانم را فرا گرفت و لحظه ای در حال نشسته، خوابم برد. ناگهان متوجه شدم که حضرت مرا تکان می دهد. پس سریع از جای خود برخاستم و هر چه نگاه کردم اثری از دیوار و ساختمان و زندان ندیدم، بلکه خود را به همراه حضرت در زمینی هموار مشاهده نمودم. و چون گمان کردم که آن حضرت مرا نیز به همراه خود از آن ساختمانها بیرون آورده است، گفتم: یا بن رسول الله! مرا نیز از شر این ظالم نجات بده.

حضرت: آیا می ترسی تو را به جهت من از بین ببرند و بکشند؟ ای مصیب! در همین حالی که هستی، آرام باش، من پس از مدتی کوتاه باز می گردم. مصیب با تعجب سؤال کرد: یا بن رسول الله! غل و زنجیری را که بر دست و پای شما بود، چگونه گشودید؟!

امام فرمود: خداوند متعال به جهت ما اهل بیت، آهن را برای حضرت داوود علیه السلام ملایم و نرم کرد؛ و این کار برای ما نیز بسیار سهل و ساده است. آنگاه حضرت از نظرم ناپدید گشت و با ناپدید شدنش دیوارها و ساختمان زندان با همان حالت قبل نمایان گردید. چون ساعتی گذشت ناگهان دیدم دیوارها و ساختمان زندان به حرکت درآمد و در همین حالت، مولا و سرورم را دیدم که به زندان بازگشته و



همانند قبل غل و زنجیر بر دست و پای مبارک حضرت بسته می باشد. از دیدن این معجزه بسیار تعجب کردم و به سجده افتادم. بعد از آن امام علیه السلام به من فرمود: ای مصیب! برخیز و بنشین و ایمان خود را تقویت و کامل گردان. سپس افزود: من سه روز دیگر از این دنیا و محنتهای آن خلاص خواهم شد و به سوی خداوند متعال و مهربان رهسپار می گردم.

**اواخر عمر امام کاظم علیه السلام** بارها آمدند در زندان حضرت را تهدید کردند، تطمیع کردند، خواستند آن حضرت را دلخوش کنند؛ اما این بزرگوار با همان صلابت الهی و با اتکای به پروردگار و لطف الهی ایستادگی کرد و همان ایستادگی بود که قرآن را، اسلام را تا امروز حفظ کرد.

استقامت ائمه ما در مقابل آن جریانهای فساد، موجب این شد که امروز ما می توانیم اسلام حقیقی را پیدا کنیم؛ امروز نسلهای مسلمان و نسلهای بشری می توانند چیزی به نام اسلام، به نام قرآن، به نام سنت پیغمبر در کتب پیدا کنند، اعم از کتب شیعه و حتی در کتب اهل تسنن.

اگر این حرکت مبارزه جویانه سرسخت ائمه **علیهم السلام** در طول این ۲۵۰ سال نبود، بدانید که قلم به مرزها و زبان به مرزهای دوران بنی امیه و بنی عباس اسلام را تدریجا آنقدر عوض می کردند و می کردند که بعد از گذشت یکی دو قرن از اسلام هیچ چیز باقی نمی ماند. یا قرآنی نمی ماند یا قرآن تحریف شده ای می ماند.

این پرچمهای سرافراز، این مشعله های نورافشان، این مناره های بلند بود که در تاریخ اسلام ایستاد و شعاع اسلام را آنچنان پرتو افکن کرد که تحریف کنندگان و کسانی که مایل بودند در محیط تاریک، حقایق را قلب کنند، آن تاریکی را نتوانستند به دست بیاورند. شاگردان ائمه **علیهم السلام** از همه فرقه های اسلامی بودند، مخصوص شیعه نبودند؛ از کسانی که به آرمان تشیع یعنی به امامت

شیعی اعتقاد نداشتند، کسان زیادی بودند که شاگردان ائمه بودند، تفسیر و قرآن و حدیث و سنت پیغمبر را از ائمه یاد می گرفتند. اسلام را همین مقاومتها بود که تا امروز نگه داشت.

بالاخره هارون تصمیم به **شهادت امام** در زندان طوس میگیرند و سندی، به دستور هارون الرشید، سمی را در غذای آن حضرت گذارد و امام از آن غذا خورد و اثر آن در بدن مبارکش کارگر افتاد و بیش از سه روز مهلتش نداد. یکی از تلخیهای تاریخ زندگی ائمه، همین شهادت امام است. البته می خواستند همانجا هم ظاهرسازی بکنند. در روزهای آخر سندی بن شاهک عده ای از سران و معاریف و بزرگان را که در بغداد بودند آورد دور حضرت، اطراف حضرت. گفت، ببینید وضع زندگی اش خوب است، مشکلی ندارد.

وقتی امام به شهادت رسید، سندی گروهی از فقها و بزرگان بغداد را بر سر جنازه اش آورد و به ایشان گفت: به او نگاه کنید، آیا در وی اثری از ضربه شمشیر یا اصابت نیزه می بینید؟ گفتند: نه، و از آنها خواست که بر مرگ طبیعی او شهادت دهند و آنها نیز شهادت دادند!

آنقدر جو بغداد برای دستگاه، جو نامطمئنی بود که یکی از عناصر خود دستگاه که سلیمان بن جعفر باشد یعنی پسر عموی هارون که یکی از اشراف بنی عباس بود او دید با این وضعیت ممکن است که مشکل برایشان درست بشود؛ یک نقش دیگری را او به عهده گرفت و جنازه موسی بن جعفر را آورد، کفن قیمتی بر جنازه آن حضرت پوشاند، جنازه ی حضرت را روی تابوت نهاده و از زندان بیرون آوردند، شخصی پیشاپیش جنازه فریاد می زد: **هَذَا إِمَامُ الرَّفِضَةِ فَاعْرِفُوهُ**؛ این امام رافضیان است پس او را بشناسید.

جنازه ی امام را روی پل بغداد گذاشتند و به مردم اعلام نمودند بیایند، ملاحظه کنند که ایشان به مرگ طبیعی از دنیا رفته و اثر جراحی در بدنش دیده نمی شود. البته بازهم از جنازه امام هم می ترسیدند، از قبر هم می ترسیدند. این بود که وقتی که جنازه امام را از زندان بیرون آوردند و شعار می دادند به عنوان اینکه این کسی است که علیه دستگاه حکومت قیام کرده بوده، این حرفها را می گفتند تا اینکه شخصیت موسی بن جعفر را تحت الشعاع قرار بدهند، جنازه امام را به محل نگهبانان آوردند، مردم نیز اجتماع کردند. یکی از شیعیان گفت: امام مرده و زنده ندارد، من از شخص امام جریان را سؤال می کنم، او نزدیک جنازه آمده عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! تو راستگو و پدرت راستگو است، به ما خبر بده که آیا تو را کشته اند یا خود از دنیا رفته ای؟ امام لب به سخن گشود و سه بار فرمود: **قَتَلًا، قَتَلًا، قَتَلًا**، مرا کشته اند. و جنازه را با احترام تا قبرستان قریش تشییع نمودند، امروز به عنوان **کاظمین** معروف هست و مرقد مطهر امام در نزدیکی بغداد، آنجا دفن کردند.

**مسند امام موسی بن جعفر (علیه السلام)** تعدادی از کتابهای حدیث به اسم **مسند** شناخته می شود، احادیثی که با سند پیوسته به رسول خدا برسد. مسند امام مجموعه ۵۹ حدیث است که در سالهای ۱۸۰ تا ۱۸۲ که امام در زندان سندی بن شاهک محبوس بودند، ابو عمران موسی بن ابراهیم مروزی به دیدار امام رفته و امام این احادیث را برای او بیان کرده است

این احادیث از جهات گوناگون دارای اهمیت فراوان است. زیرا اولاً در زندان بیان شده اند، ثانیاً تمام احادیث آن مستند به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است مگر این دوازده حدیث و ثانیاً محتوا و مضمون بلند آنها مخصوصاً در موضوعات اخلاقی سبب شده است که برای عموم مردم مفید باشد

**اهمیت برنامه ریزی روزانه در کلام امام کاظم علیه السلام** وجود مبارک امام هفتم علیه السلام فرمود: آیا آدم می شود بی برنامه زندگی کند؟! **اجتهدوا فی ان یکون زمانکم اربع ساعات**، بکوشید که شبانه و روز را به ۴ قسمت تقسیم بکنید. **الف: سَاعَةٌ لِمُنَاجَاتِ اللَّهِ** یک بخشش را با خدا مناجات کنید مناجات نجواست، در مقابل منادات است. (منادات) صدا زدن از دور است، منادات از نداست، اَمَّا (مناجات) مال نجواست،

**ب: و سَاعَةٌ لَامْرِ الْمَعَاشِ** زمانی را به دنبال کسب و کار بروید، جامعه ما همینطور است، یکی (تلاش در تولید) یکی (قناعت در مصرف). جامعه وقتی راحت است، خودکفاست، دیگر واردات ندارد؛ صادرات ممکن است داشته باشد که در تولید تلاش بکند،

**ج: و سَاعَةٌ لِمَعَاشِرَةِ الْإِخْوَانِ وَالثَّقَاتِ الَّذِينَ يَعْرِفُونَكُمْ عِيُوبَكُمْ وَيَخْلَصُونَ لَكُمْ فِي الْبَاطِنِ** یک ساعتی هم با دوستان، با جامعه زندگی کنید. انجمنی دارید، دوستی دارید، رفت و آمدی دارید، رفاقتی دارید؛ چون جامعه را آن محبت اداره می کند.

یک بیان نورانی از امام رضا علیه السلام است که فرمود: **تزاوَرُوا فَنَفِي زِيَارَتِكُمْ أَحْيَاءً لِأَحَادِيثِنَا وَ أَحَادِيثِنَا تَعَطَّفَ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ** زندگی داخلی را آن عاطفه و ادب نگره می دارد، جامعه را آن ادب نگره می دارد، امت را آن عاطفه و مهر نگره می دارد؛ و گرنه هر کسی بخواهد داعیه استقلال داشته باشد، تند خویی داشته باشد جامعه نظم نمی گیرد! (کافی/۲/۱۸۶) (بحار الأنوار/۷۵/۳۲۱)

## امام کاظم علیہ السلام (تحلیلی)

این مقطع ۳۵ ساله از ۱۴۸ تا ۱۸۳ هجری یعنی دوران امامت حضرت ابی الحسن موسی بن جعفر علیہ السلام یکی از مهمترین مقاطع زندگی نامه ائمه علیهم السلام است. دو تن از مقتدرترین سلاطین بنی عباس منصور و هارون و دو تن از جبارترین آنان مهدی و هادی در آن حکومت می کردند. بسی از قیامها و شورشها و شورشگرها در خراسان، در افریقیه، در جزیره موصل، در دیلمان و جرجان، در شام، در نصیبین، در مصر، در آذربایجان و ارمنستان و در اقطاری دیگر، سرکوب گردیده و در ناحیه شرق و غرب و شمال قلمرو وسیع اسلامی، فتوحات تازه و غنائم و اموال وافر، بر قدرت و استحکام تخت عباسیان افزوده بود.

جریانهای فکری و عقیدتی در این دوران، برخی به اوج رسیده و برخی زاده شده و فضای ذهنی را از تعارضات، انباشته و حربه ای در دست قدرتمداران، و آفتی در هوشیاری اسلامی و سیاسی مردم گشته و میدان را بر علمداران صحنه معارف اصیل اسلامی و صاحبان دعوت علوی، تنگ و دشوار ساخته بود.

شعر و هنر، فقه و حدیث و حتی زهد و ورع، در خدمت ارباب قدرت درآمد و مکمل ابزار زر و زور آنان گشته بود. در این دوران، دیگر نه مانند اواخر دوران بنی امیه و نه همچون ۱۰ ساله اول دوران بنی عباس و نه شبیه دوران پس از مرگ هارون که در هر یک، حکومت مسلط وقت، به نحوی تهدید می شد؛ تهدیدی جدی دستگاه خلافت را نمی لرزاند و خلیفه را از جریان عمیق و مستمر دعوت اهل بیت علیهم السلام غافل نمی ساخت.

در این دوران، تنها چیزی که می توانست مبارزه و حرکت فکری و سیاسی اهل بیت علیهم السلام و یاران صدیق آنان را مجال رشد و استمرار بخشد، تلاش خستگی

ناپذیر و جهاد ختیر آن بزرگواران بود و توسل به شیوة الهی تقیّه. بدین ترتیب است که عظمت حیرت آور و دهشت انگیز جهاد حضرت موسی بن جعفر علیهم السلام آشکار می گردد.

کاوشگران تاریخ اسلام، آنگاه که به شرح زندگی امام موسی جعفر علیه السلام پرداخته اند، سهم شایسته ای از توجه را که باید به حادثة عظیم و بی نظیر **حبس طویل** **المدت** این امام همام اختصاص می یافت، بدان اختصاص نداده و در نتیجه از جهاد ختیر آن بزرگوار غافل مانده اند.

در زندگینامه آن امام علیه السلام عالی مقام، سخن از حوادث گوناگون و بی ارتباط با یکدیگر و تأکید بر مقام علمی و معنوی و قدسی آن سلالة پیامبر صلی الله علیه و آله و نقل قضایای خاندان و اصحاب و شاگردان و مباحثات علمی و کلامی و امثال آن، بدون توجه به خطّ جهاد مستمری که همه عمر ۳۵ ساله امامت آن بزرگوار را فراگرفته بوده است، ناقص و ناتمام می ماند. تشریح و تبیین این خط است که همه اجزای این زندگی پرفیض را به یکدیگر مرتبط می سازد

و تصویری واضح و متکامل و جهت دار که در آن هر پدیده ای و هر حادثه ای و هر حرکتی، دارای معنایی است، ارائه می کند.

چرا حضرت امام صادق علیه السلام به مُفضّل می فرماید: امر امامت این جوانک (امام کاظم) را فقط به اشخاص مورد وثوق بگو؟ و به عبدالرحمن بن حجاج به جای تصریح، به کنایه می گوید: زره بر تن او راست آمده است؟ و به یاران نزدیک چون صفوان جمّال او را به علامت و نشانه معرفی می کند؟ و چرا بالاخره در وصیتنامه خود، نام فرزندش را به عنوان وصی پس از نام چهار تن دیگر می آورد که نخستین آنان منصور عباسی و سپس حاکم مدینه و سپس نام دو زن است؟

چنانکه پس از ارتحال آن حضرت، جمعی از بزرگان شیعه نمی دانند جانشین آن بزرگوار، همین جوان ۲۰ ساله است؟

چرا در گفت و گو با هارون که به او خطاب می کند : **خَلِيفَتَانِ يَجِيءُ إِلَيْهِمَا الْخَرَجُ**، زبان به سخن نرم و انکارآمیز می گشاید؛ اما ابتدائاً در خطاب به مرد زاهد نافذ الکلم های به نام حسن بن عبدالله سخن را به معرفت امام می کشاند و آنگاه خود را امام مُفترض الطّاعه، یعنی صاحب مقامی که آن روز خلیفه عباسی در آن متمکن بود، معرفی می کند؟

چرا به علی بن یقظین که صاحب منصب بلند پایه دستگاه هارون و از شیفتگان امام است، عملی تقیّه آمیز را فرمان می دهد؛ اما صفوان جمال را بر خدمت همان دستگاه شماتت می کند و او را به قطع رابطه با خلیفه فرا می خواند؟

چگونه و با چه وسیله ای آن همه پیوند و رابطه در قلمرو گسترده اسلام، میان دوستان و یاران خود پدید می آورد و شبکه ای که تا چین گسترده است، می سازد؟ چرا منصور و مهدی و هارون و هادی، هرکدام در برهه ای از دوران خود، کمر به قتل و حبس و تبعید او می بندند؟ و چرا آن حضرت در برهه ای از دوران ۳۵ ساله، در اختفا به سر برده و در قُرّای شام یا مناطقی از طبرستان حضور یافته و از سوی خلیفه وقت، مورد تعقیب قرار گرفته و به یاران خود سفارش کرده که اگر خلیفه درباره من از شما پرسید، بگویید او را نمشناسیم و نمدانیم کجاست؟ چرا هارون در سفر حجی، آن حضرت را در حدّ اعلی تجلیل می کند و در سفر دیگری دستور حبس و تبعید او را می دهد و چرا آن حضرت در اوایل خلافت هارون که وی روش ملایمت و گذشت در پیش گرفته و علویان را از حبسها آزاد کرده بود، تعریفی از فدک می کند که بر همه کشور وسیع اسلامی منطبق است؛ تا آنجا که خلیفه به آن حضرت می گوید : پس برخیز و در جای من بنشین ؟



و چرا رفتار همان خلیفه ملایم، پس از چند سال، چندان خشن می شود که آن حضرت را به زندانی سخت می افکند و پس از سالها حبس، حتی تحمل وجود زندانی او را نیز بر خود دشوار می یابد و او را جنایتکارانه مسموم و شهید می کند؟ امام موسی بن جعفر علیه السلام نیز همه زندگی خود را وقف این جهاد مقدس ساخته بود؛ درس و تعلیم و فقه و حدیث و تقیه و تربیتش در این جهت بود. البته، زمان او ویژگیهای خود را داشت؛ پس جهاد او نیز به تناسب زمان مختصاتی می یافت؛ عیناً مانند دیگر ائمه هشتگانه، از زمان امام سجاد علیه السلام تا امام عسکری علیه السلام که هریک یا هر چند نفر، مختصاتی در زمان و به تبع آن، در جهاد خود داشتند و مجموعاً زندگی آنان، دوره چهارم از زندگی ۲۵۰ ساله را تشکیل می دهد که خود نیز به مرحله هایی تقسیم می گردد.

**عدم همراهی با ظالمان و بیدادگران** امام کاظم علیه السلام جامعه ای را که ظلم و بی عدالتی بر آن غالب آمده، جامعه سفیهانه برمی شمارد که از عقل و خرد بی بهره است. از این رو می فرماید: در موقعیتی که ظلم و ستم بر حق و عدل غلبه دارد و حکومت عادلانه الهی جاری نیست، نباید به حکومت شخص دیگری خوش گمان باشید؛ مگر آنکه به نیکی و عدالت او ایمان داشته باشید.

امام درباره نشانه های عاقل در حوزه عمل سیاسی و اجتماعی به این نکته اشاره می کند که هرگونه همدلی و همراهی با ظالمان و بیدادگران جایز نیست و از آن جایی که در برخی از موارد لازم است تا دفع شر و ظلمی شود، حضور در دستگاه ظالمان و بیدادگران تنها در صورتی جایز، که به قصد اجرای عدالت و احسان به مردم باشد. از این رو درباره جواز این حضور مانند حضور برخی از اصحاب خود از جمله علی بن یقطین می فرماید: کفاره کارمندی و خدمت به سلطان ظالم، نیکی و احسان به برادران ایمانی است؛



چرا که از نظر آن امام همام، یاری ضعیفان از بهترین صدقات است. بنابراین مجوز حضور در دستگاه ظالمان بنی عباس را مشروط به احسان و اجرای عدالت و جلوگیری از ظلم برمی شمارد و به علی بن یقظین اجازه می دهد تا مقام صدارت و وزارت در دستگاه بالا برود و در صورت اجرای عدالت، ضامن بهشت او باشد: ضمانت کردم که علی بن یقظین را آتش نسوزاند. و نیز می فرمود: من شهادت می دهم که علی بن یقظین اهل بهشت است.

اما با این که حضور در مقامات دنیوی را برای افراد عاقلی چون علی بن یقظین می پذیرد ولی در همان حال کسانی که به سوی مقامات و مناصب دنیوی می روند تا هواهای نفسانی خویش را ارضا کنند می فرماید: هرکس در پی ریاست باشد به مهلکه می افتد، و هرکس خودبینی در دلش راه یابد، هلاک می گردد (اصول کافی کتاب العقل و الجهل باب ۱)

منابع:

الأمالی (للصدوق) ص ۱۴۹

مناقب ابن شهر آشوب ج ۴ / ۲۹۹

بحار الانوار ج ۴۸ /

عیون الاخبار الرضا ج ۱